

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 57

~~64~~
M78

7785

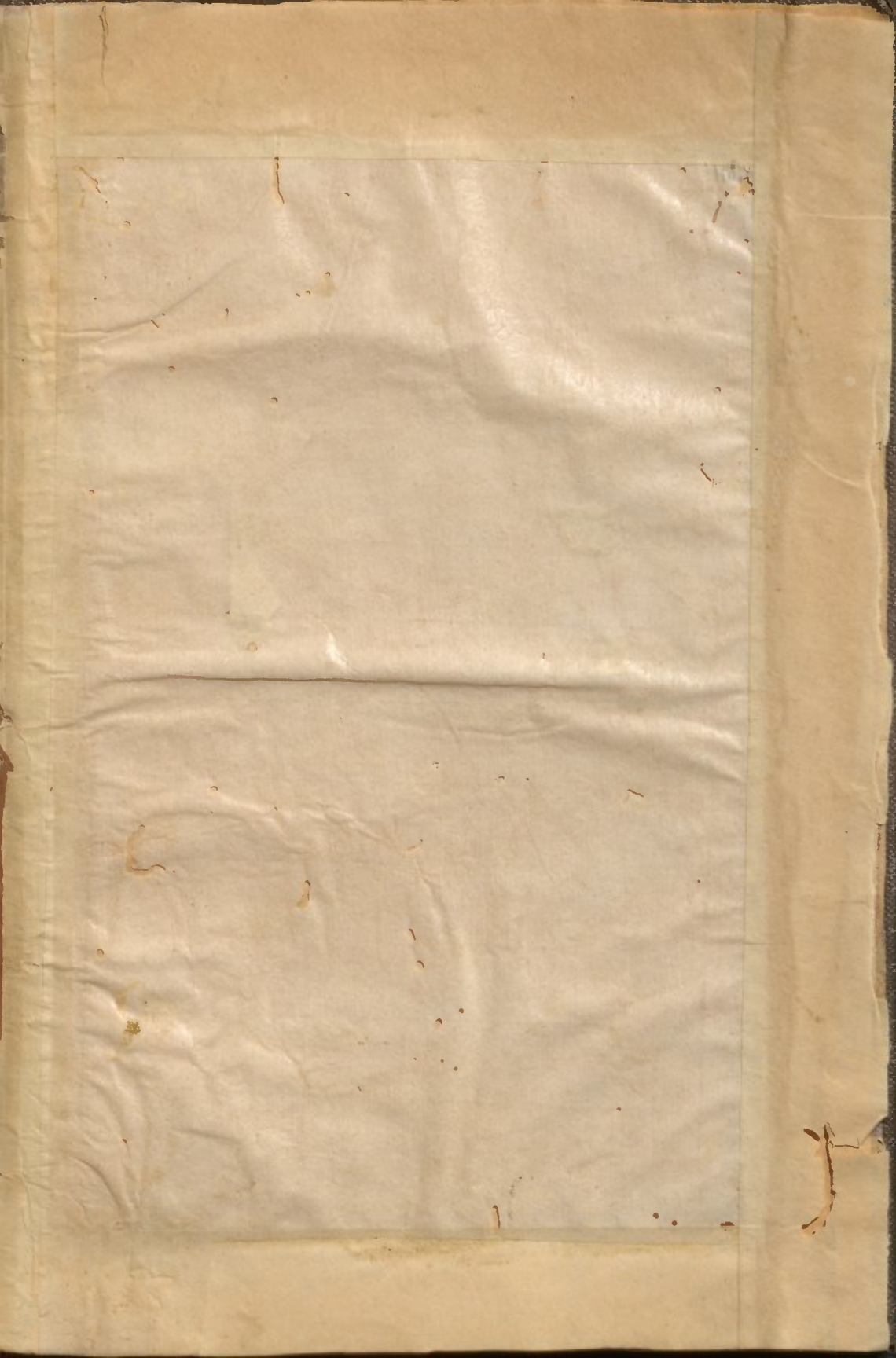
57

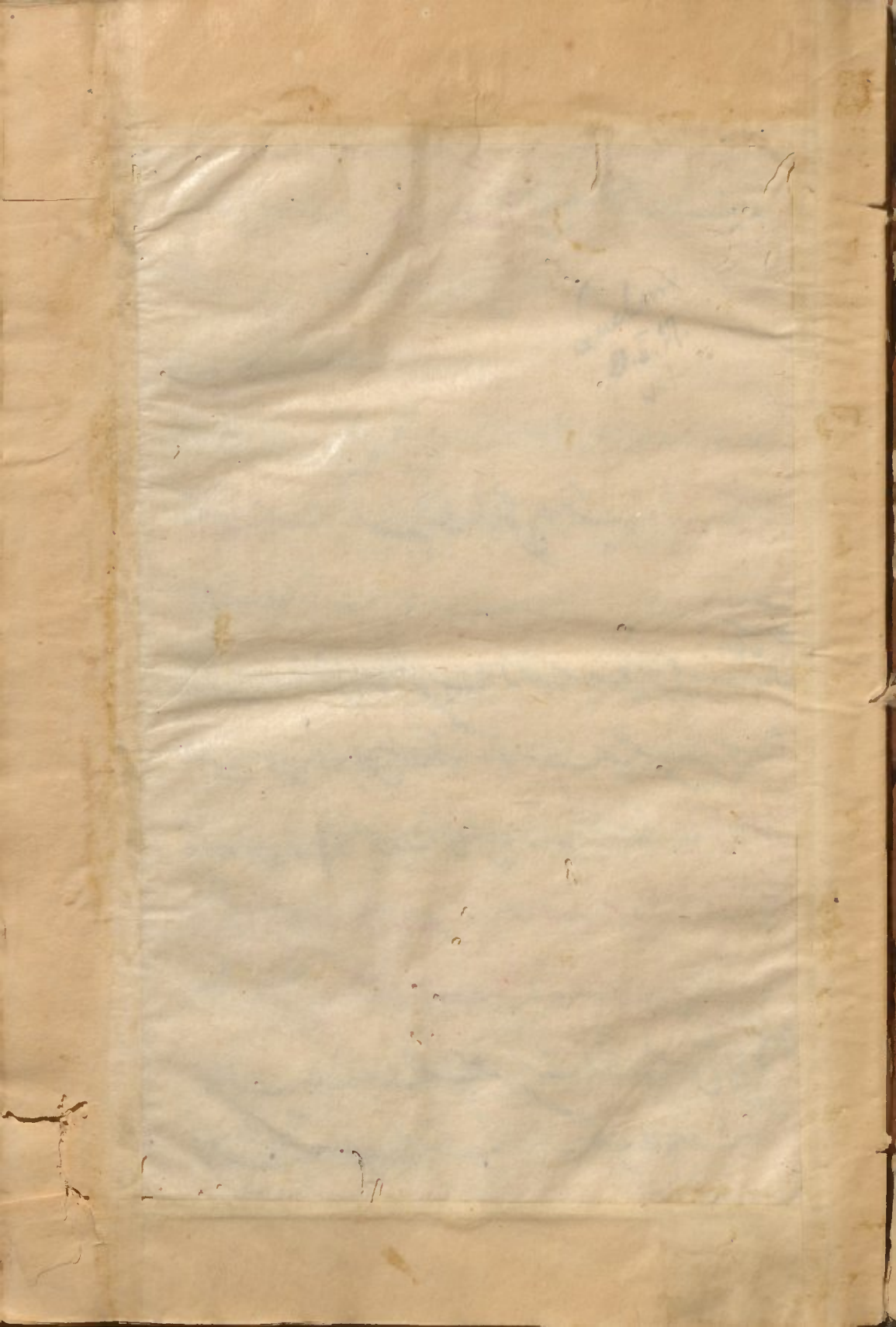


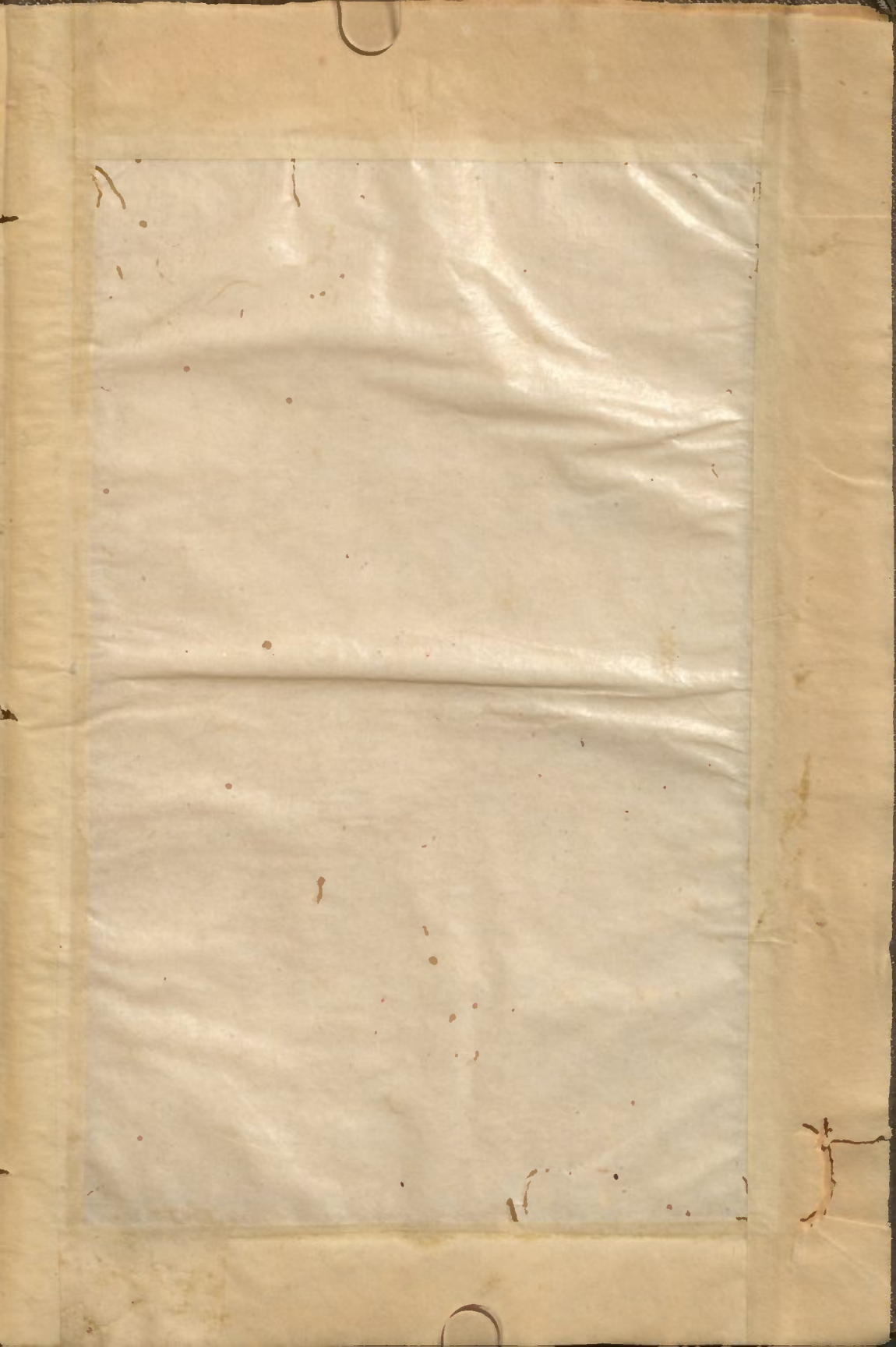


Handwritten Arabic script, possibly a signature or date, located in the upper left corner of the page.

A small, faint rectangular stamp or mark located in the center of the page.







لَقَدْ أَنبَأْنَا

Lucina
21.5.27
u.l.

بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

لَقَدْ أَنبَأْنَا بِأَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ فِيهَا

هو الغفار

بسم الله الرحمن الرحيم وتتمم بالخیر

لا تعد ولا تحصى جمه حکمت از عقد سینده نوشت طیت ابل عمل
امینت و معجون ما و طین شسته و توصیف صیغره از کتم عدم
نرده هزار عالم را کرب ترمی اربع عناصر ترکیبته **ببای حکمی**
خلاق از غن ستمات **نیز** نه لقمان **بن حکمتش** نبات
نبات زمین **بصحر** اکثیده **بابا** که خالصتی **بیر** کمر از نبات
و لاحد و لا نهایت لغت **سفر** است که قانون **شرع** از **نسخه** **السلام**
ترتیب **و** آده **بصرف** **کویت** که **باید** **ضالت** **بدر** **النفا**

ایست

برایت آورده و بیغم گشته **بای** می جوآنکه ذات او کرم **نور**
زهر موجود است **و با** معظم **نور** پنج هر کوزه حتم المرسلین

بمغز لذت خفت بمقتدم **اما** لعبه **بطبع** ششمان بنض

روزگار و خاطر خطراطبا در روزگار دیار مخفی و محتجی نامند و ادراکی چند
متضمن عرش شوخات و استیجت از کتب حکمای متعین

و متفرین اهل بیان و فرنگ نهر در هر باب از تجربات سعادت
نشان جنبش ایشان حکیم الله از عن تلمیذ خان عین

حکیم عینان صد غفر الله تعالی زر گوشه متوار بوده در پناه احقا
سطور بنظر زائرین این صغف عباد الله احمدی برادر خورده بر

یاقه و حرم مغفورت بساط کدرایمده و اگر شود این نسیم **الای**
هر گونه قرض و هر نوع علیه تحریه رسیده از نقاب حجاب کلینر

و پرده از رخ روزگار خالی از زینت و قنوت اندامه
از چاه احقا برافقه و از حجره حقا بیرون نموده کجاست

از ایشان رهنه حضور جلوه کرده و تا که در اینده در ترتیب سنجیده
 شکر سینه زده فایده و سینه پنج سحریت ترتیب داده بود
 همدی موم ساحت تا هر کس که در اینها به بند و جین
 ملاحظه کند بهره یاب کرده و مولف مدعی خیر باد فایده
سپت که در تاریخش بخوای فهمی کنی **باقر** ابا دین اسی شکر
 افزون **با فایده اول** در میان ترکیب ادویه فایده **دوم**
 در شستن حریمات و غیره فایده **سیوم** در میان کیفیت شستن
 و شستن و تدریس کردن ادویه فایده **چهارم** در میان
 بدل ادویه و در جبهه می ترکیب زین زینانی و غیره
 فارسی و هند **فایده پنجم** در دستان مضمون استعمال در میان
 و مدت لغوی وقت از دود مرکب فایده **ششم** در میان فایده
 تریاق فایده و سینه دانت فایده **هفتم** در استخراج عمل ملا در وقت
 دخن کند و سینه کردن و زرا پنج دادش اصلاح دلق فایده **هشتم**

در حقیقت

باب هجدهم در حروف الجهم استعمل بر دو فصل فصل اول
در شناختن حوام مبره فصل دوم در جوارشات باب نهم
در حروف الهی استعمل بر سه فصل فصل اول در حیوانات فصل دوم
در علواء فصل سیزدهم در حقه باب ششم در حروف الاستعمل
در فصل فصل اول در خیمات فصل دوم در خضیات
فصل سیزدهم در دخل یعنی رکه باب هفتم در حروف الدال
یک فصل اول در دواء الملکی باب هشتم در حروف
الذال مثل بر یک فصل اول در در دوات باب نهم
در حروف الراء مثل بر دو فصل فصل اول در زیویات
فصل دوم در زینغنی باب دهم در حروف الزاء مثل بر یک
فصل اول در زرقه یعنی کجا باب یازدهم در ز
الین مثل بر چهار فصل فصل اول در سنگین فصل دوم
در سوطات فصل سیزدهم در سوات فصل چهارم در سوعات

باب دوازدهم

باب دوازدهم در حروف الشین شکر دو فصل فصل اول
 در سیقات فصل دوم در شرایبایی باب سیزدهم در حروف
 الصاد شکر یک فصل فصل اول در صعوات بنج صد و نهم
 در حروف الصاد شکر یک فصل فصل اول در مخالات باب
 پانزدهم در حروف الطاء شکر یک فصل فصل اول در طوا
 یعنی لب بیست نهم در حروف العین شکر یک فصل
 اول در عرفیاتی باب نهم در حروف الغین شکر دو فصل
 فصل اول در غرغره فصل دوم در عیبی بیست و نهم در حروف
 الفاء شکر دو فصل فصل اول در واجه فصل دوم در قلیبیا
 باب نوزدهم در حروف القاف شکر دو فصل فصل اول
 در قطرات فصل دوم در احراق بیست و یکم در حروف
 الكاف شکر سه فصل فصل اول در کمن فصل دوم در کلقت
 فصل سی و نهم در کشتن حب و بیست و یکم در حروف الهم

۱۲ ۱۵۵

۱۹۲۷

۱۹



مثل بر سه فصل اول در الحنیه فصل دویم در البومات
 فصل سیم در العوقات بابیت ^{۲۲۵} دویم در حروف المهم
 مثل بر نه فصل اول در مفرجات فصل دویم ^{معها}
 فصل سیم در راء اللحم فصل چهارم در مطبوعات فصل پنجم
 در مباحی فصل ششم در وراسم فصل هفتم در مقیات
 فصل هشتم در ضمضه فصل نهم در ملاح بابیت ^{۲۴۱} دویم
 در حروف النون مثل بر سه فصل اول در القوی فصل دویم
 در القویج فصل سیم در بطول بابیت ^{۲۴۸} چهارم در حروف
 الواو ششتریک فصل اول در و حوب یعنی در حین نثر
 بابیت ^{۲۵۰} پنجم در حروف الهاء بابیت ^{۲۵۶} ششم در حروف
 الباء ششتریک فصل اول در یا و یای فایده اول
 در میان سبب اجتناب بدو ای مرکب و کیفیت ترکیب ادویه که بدان
 ایک است ^{۲۶۳} بابیت ششم از جمله استغنی انه و در کتاب ایشان مذکور است

از موه

در معالجه امراض الكبد دای مفرد در مرض که علاج میکند کافی باشد
بترتیب که از آن بترتیب ازینکه در مرکب علاج بدوای مرکب نشود
بزرگ که ای مفرد بر طبعت حفت است پس اگر طبعت دوی ای مفرد را
در مقصود خود کافی و تمام بزرگتر لابد او را ترکیب باید نمود و بدوای
مرکب معالجه اش باید کرد پس وجه احتیاج معلوم شد و این ^{الکثر} در
احوال طبیب و در دایر مفرد را موصوفه در مطوب خود کافی میداند
بسیار در چند است که مذکور میگردد **اول** اینکه در دوی مفرد صفی
و حالتی باشد که بعضی علاج نباشد محتاج با اصلاح ^{الکثر} است
باشد آن که لغیر آن دوی دیگر مرض مرکب باشد و طبعت کبر
مصلحت لغیر محتاج شود بضم دوی دیگر **دوم** اینکه شیء دوی
مفرد بطبعه صرا باشد و طبعت بر ابطه عین قدرت و مرداری
طعم قبول آن دوی است پس طبعت ^{الکثر} ضرورت بر کثرت قدرت
طعم دوا دیگر مان بیاورد که طبعت ^{الکثر} قبول کند که باشد

و عمل بیا میرند **سیستم** آنکه آن متن دیگر تکرار شده باشد

و معده از قبول آن نفرت کند پس دوا ای دیگر همان است

تا آنکه معده از بوی آن نفرت نکند و قبول کند

قدر کباب با طبخ شیر امیخته میدهند و عشیان بنام **چهارم**

آنکه دوا ای مفرد ضعیف باشد و معصوم و فایده مثل تریز پنجه

ضم کرده میدهند تا تقویه فرزند کند و بلغم غلیظ دفع سازد

و ازین قبیل است همچنین دوا ای که بدوا ای گرم دیگر با سبب القام

سردی که ای که احتیاج فریده باشد **پنجم** آنکه بسیار قوی باشد

و بواسطه زیادتی قوه ضرر میرسد تر مانند آنچه که با صنع عرق ضم

میکنند تا ضرران کم کنند و ازین قبیل است القام دوا ای حار را دوا ای

بارد و بالعکس **ششم** آنکه دوا ای مفرد است سریع النفوذ

باشند و در عضو مقصود است کثرت عمل خود تمام کنند لایه

دوا ای دیگر در آن اضافه باید کرد که انرا در عضو مقصود لایه برارد تا

کتابخانه و اینستون **بشم** کفرش در آنها سریع النفوذ اند در جگر پس آردیه
سختی با اینها ضم باید کرد که بقصد جهت جگر آنها را جذب کنند و
لغزش در آنها فعل شود در عضو مقصود تمام کند **مفهم** **انکه** **سید**
دوای مفرد بطر النفوذ باشد بعضی مقصود آن نرسیده وقت طل
شود با انکه ضعف کرده لابد بدرقه باید که همراهی آن دوا **بعضی**
روده رسیده همچنان در ضایقه بدرقه کافور میکند که کافور را بدین روزه
سریعند و دل راحت است **رود هشتم** **انکه** در بعضی اوقات
طبیعت محتاج می شود بدوای که در آن دوا قوت متضاده باشد
یا افراف مختلف را بیان دوا تواند علاج کرده **دوا** مفرد قوت
یافته بر نوزاد بر حاجت طبع برکت میکند آردیه مفرد مختلف
الدعوی **رسم** حاجت خود از این افعال متضاده بعقل آید و
مطلوب طبع بان برش و همه کسول بنویسد **هشتم** **انکه** **علاج**
فرج محتاج اند بدوای که کم جگر و حاجت به **هشتم** **انکه** **سید**

گرداند و در دوائی اقوی مغز و این دو فعل کم موجود است
انکه گاهی طیب را ضروری شود که دوائی قوی مفضل افیون بجهت
تفکیک در در بدن و خوف میکند از زیاده طیب کثیر افیون پس
ضمیم میکند با فیون و دوائی گرم که تا تسکین بخورد و مضر نباشد
مثل جند بدست و مانند آن که با فیون بار کرده میدهند **یا رده**
انکه باشد که طیب را احتیاج باشد به دوائی در میان
بیماریها مختلف الطبع با صغایه و مقادیرت مابهموم حیوانت
و اگر در اندام تواند کرد پس وجهت احتیاج ملبت اضطرار از ظاهر
تبا لیسف ترکیب و ترکیب قاف زوق مذکور را که جامع الصفات مذکور
است یعنی فایده و نفع ترکیب بر فایده در احوال مندرجده مقادیر
و میت در رسوم مختلف با الحمد تالیف و ترکیب ادریه مرکب
زیاده اینست در جمیع جهات و اسباب احتیاج از ادرین
مختصر بیان کم از زیاده خواهد از کتب مطبوعه مستضمن طیب کنند

زربن کیفیت ترک آودید و که **اما طریقی طبعی** معنی جان است
که آودید بازه و پاکیزه که گفته و نویسیده نباشد بهم رشتن الفه
از حوب و جود و خفاشک و بوز که دروغین را بکشد و ما و ام
طرور نشود در افی را اصل است سخن بدل شود اچنانکه از روی و که
که زرب خراشد نمود کم یافت باشد و بهم نهد در صورت
ان جود مقصود است بدنی باید کرد پس آنچه مناسب بحال زرب است
باید بدل کند و در اول هر یک جمله فردا افزاردن
سکنن اگر بهر سه الی در اول روز یا هر چه است که نرم بگویم در بار
ار بشم که حل و فرج بداشته باشد نرم بجهت هر یک است
باید پس مجموعه از اسم میخند و کربار قدر سعی نماید خدا کند
دوا با اسم دیگر حوب میخند کرده و فرسم نمایند و فعل و الفعل
تمام به قبول کند و حجیات و غزه که ششتم استعمال کند و سخن
که در سخن و موسی نمودن مقوله است رجوع نموده بقواعد مذکور

اورند و جموع سلا تا آنچه حل باید خست نمایند و اگر صاف نشود
باید از پارچه درخت یا از کبریا صاف نمایند پس در آن
مجموعه غسل خجری و خوش طعم پاکیزه مالش ماییم کف بر اثر دبه و آبی
که مناسب فصل و بلد باشد بر نشه و پس از آنش فرود کز در باقی
بر نهند و سه و نمایند پس دوا اندک اندک در غسل بسیار گرم باشد
دوا داخل نماید کرد زیرا که بواسطه گرمی غسل قوت او دیده ضعیف
و در فصل تابستان بلا کند مینمزد و وزن الکف نمایند و بر کسی که
در این دوا خجری باشد در باقی که غسل هنوز گرم باشد عنبر را آب بنده
یا قدری روغن بنفشه و با دوام یار و غن که سهب کمال آن ترکیب
باتش بگذرانند و در غسل داخل نمایند اگر خواهند که ترکیب دیگر نمایند
و خوش رنگ باشد زعفران را کوفته بچشمه با کلاب یا مالع که باشد
نابند در مادن خوب مالند و بعد از عنبر و قیل از دیگر ادویه در
داخل نهند و پینز بعد پس نشه سوده داخل نهند و بعد از آن

جوهر

جواهر بیشتر و در اسم برسد پس باقی ادویه را با استکی برشته باشند
و در سروده باشند و اگر طلا و نقره که در کتب داخل است محمول باشد
لعبد از زعفران و قیاس از جواهر داخل نماید و الا که ورق باشد
لعبد از آن که مجموعه در اول در عمل داخل شده باشد طلا و نقره
ورق در ورق اداخته ترکیب باشند چنانکه افرای ورق در همه افرای
در کتب امیخته شود **طریق ترکیب جوارش بهترین است در افرای**
جوارش بسیار نرم به نیت و بهترین است و قدر در پیشین است
که با زبان معده کشت کند در دو بندار بیشتر و بیشتر عمل کنند
و در ضم معده ما برسد که معنی جوارش همین است اگر چنانکه
ادویه را بروغنی از روغن با حرارت بید کرده و شکر روغن بیدار شود
بغضه با دوام با غیر آن باید که نیای قبل از آن حنن معجز ادویه را
بر روغن که داخل میکند در صوب نموده و کف مالیده بخندازند که افرای
و شکر و مزاج کرده و روغن بخوش حد کنند و اگر افرای که داخل

و معا چن نمی شود باید که بعد از آن که فرض از این جهت کرده
باشند که قند مذوم حبه در شراب یا مثلث یا عسل که در شراب
دانند خیسیده داخل زند و روش جان **لوب است**
که مجرب و مغز را مقشره ساخت در باون سینین یا در باوی سنگ
حرب بگویند و سحت بالند تا زم شود بعد از آن که زعفران
عسل داخل کرده باشند و پیش از آنکه یرو و اما داخل
معونه را بمانند از نور و در اسم مالند و باید که معا چن در کتب
بالقبض روزی که بکمال رسند و مزاج پیدا کردن هر یک از آن
در مدتی معین شده است در طب یا کینه بر نشد اما طرف
ممنوع است از دست و هر طرف و ایند از هر چندا که ترکیب در نو در طرف
بسته است به جهت روز یکم بسته و از آنکه تا بخار دو ابراید باز
طرف بسته بگذرانند تا از قبض از میلو قبض بر این بر این قایض
و بید دست که بهترین طرفی که صلاحیت کفهاستین معا چن
از آن

و در ایک دارد طرف طحا و نقره است اگر بر باشد یا طرف صنی
ربعه از آن طرف سمت راست باشد تا جوار در طرف سی که تا ثلثی
کرده باشد در طرف سین یا در یمن یا سفلی است تحت است بر حتم
رد است فلد و در طرف جوب و سفلی جهت آنکه عمل را میخورد و
و تمام معاینه چشم میگردد این بود قانونها حتم معاینه
طریق اینچنین است در معاینه او دید تازه
با کیزه از چشم و جوب در یک یک کنند و هر چه کوفته محتاج
مانند رسول و غروق و وصان و سردار از اینکوب کند و او را
دار مار که کوفتن احتیاج ندارد و مجموعه در رسم کرده باب یا عرف
ما را شب یا بالعمدی که جهت خم شدن اجزای اثرت مقر است
میشد و کیزه در طرف کینند پس در یک نقره یا سکنین و یا دیگر
که تازه قطع شده باشد با تشلایم استکی طبع نمایند چند آنکه نصف
است برود الفقه از آنش فرود گیرند و کف مال سوزده حوب بالند و صافی

و دیگر با قدر آب یا گلاب مالند جداگانه قوت دوا بی بران
بعد از آن اینها را در یک کرده بان مقدار قندی یا عسل که از آن
تغذیه در همان نسخه مقرر شده است با نشانی بایم جوش دهند
که بکوب عود یا صندل یا جو سپید باشد اما فانی بر هم زده باشد
و آنچه جوشش با لکف بدارد که بکوشد یک از سرد و برود جداگانه نعوام
رشد از آتش فرو گیرند برود نمایند و اگر عطر یا مشک یا ورق طیاره
در شربت و نقد باشد بطریقی که در معاینه مذکور شده داخل نمایند
و زعفران را نیز خویطه موافق آن بسته در یک اندازند با جوشی پس در
قوام خویطه زعفران بردارند و با قدر گلاب یا عسل که مناسب باشد
مالند و آب از داخل برند و بعد از قوام سرد نموده در ظرفهای پاکیزه
که در لکف مذکور است معاینه و در گرفت لکف بدارند و مقام حاجت صف
نمایند و سکنجبین بر در و لغوق و بغره بر همین دستور طبع نمایند اما
و مناسب تر آنست که در لکف سکنجبین و آنچه جو صفت داشته باشد

طبع نمایند و فایده ترکیب آنست که ادویه را رها کنند و بوسیده
 باشد بطریقی در پیش ذکر زفت و از کرده خاک و خاکی که نه است
 و در یک ساجد الوقه بنشیند و زنی نمایند پس محرمه در هم پیچیده شود بعد از آن
 فرض است و در آب به حنک زنی و از کرده غیر محفوظ دارند تا آنکه
 حوز حنک شود از زنی یکی را این رو با آن از بگرداند و بعد از
 حنک شدن در ظرف بنشیند و در آن تا هنگام حاجت استعمال
 نمایند **حسن جدبات و شیان** نیز همین روش است
 قاعده و دستور العمل شناسند اما برید که در جدبات و افاض
 سبب زنی ترا سینه در بره غنمی با دام جرب کرده تا خرا بکوبند و
 غار بغون را از پشت غزال بگردانند زیرا که بهاون کوفته می شود و در
 اینست که بالای غزال موئین سبب نموند تا بگذرد و در کسب سعوف در وقت
 که هر نوع سوغی که بجهت قبض شکم و سحج در حیرت می کنند چون
 این افاض است همچو حنک زنی و در بر قطونا و مانند کشم بر کمان و غیره

بعد از آن که بوده باشد با شنبلیله بر او دیده بگویند خصوص بزرقطونا که در آن
بباید گوشت و کما و باشد که سخم ریکان در سخم و کما و بجا بد و بعد از آنکه دیگر
و در آنرا کوفته باشند سرد را در باقی ادویه مخمروج و مخلوط است زنده
است که اجزاء سفوفی نرم بگویند و مثل اجزاء جوارش اندک است
باشد بجز معده رود و اگر نکند و اگر چنانچه غرض قرض باشد و بخوانند
که شفعان در معده بیشتر ظاهر شود و الا نرم کوفته چنانچه استعمال کنند

طریق چشمت سنون چنان است که برای صف و جلابی دندان
باشد مثل زجاج و کت و سفال چند و مانند بعد از آن که سوخته و پودر
کرده باشند باقی اجزای بگویند اما قهبر در دست در بر باشد
تا صفا و جدا دندان که مقصود است بهتر حاصل شود و آنچه برای محلی بیخ
دندان و باز داشتن خون دندان باشد باید که نرم کوفته و چنانچه

طریق چشمت کل و زرزور و بزود و شیبان
که در چشم است غایب می شود باید که نهیست سبی و غایت است

شی دارند و در شکستن ادویه که در چشم بجا برده نهایت
بالغه بجا آورند زیرا که چشم عصبیت یزید و کی الحسب
عرفت پس باید که دو اما بجز مانند سوج و توئیای و غیره و آنچه
سعی در حصول صحت بطریق که در فایده که مخصوص غسل ادویه است
در شکستن اینها اهتمام تمام بجا آورند و بهین طریق هر دو ای که در باب
سخت مانند مس بسرمه و مسج هم در فایده که بسوختن ادویه تعلیم دارد
و رجوع نموده بهمان قانون عمل کنند و همین نوع هر داری که باید
کرد مانند روغن از روغن بیشتر خریا قویا آب غوره و مس
باب بادیان پس هر یک از دو اما بعد از آن که سوخت و شسته در روغن
باشند جدا جدا گرفته و از بار چه محکم بچند باشند هر کدام مقدار کمتر
وزن نمایند و همه در مس مخلوط است خفه در کاون و باور بالا سنگ
سختی نماید جدا گانه مانند بخار نرم گردد در حالت سختی از گردد و غیره
بمانند اول بعد از اتمام و مسالغه در سختی در ظرف شیشه بجا هر از روغن

رمان حاجت یا میل طلا و میل نقره یا میل برنج درخت ارکس
کشته و شیان در درون چشم باید بچکانند بر من چشم باید که بر
هر چه مناسب باشد سینه صفرا نظر حاصل نمایند **در چشم** فی و هو
المعنی **طریق بختن مطبوع است که اگر مطبوع مسهر ترتیب خوانند**
اولی اجاز از ابا کبره سازند و پیش از همه پنجا و جوها نیم کوفته در دیک
انگشت و بعد از آن بر روز آنچه باشد نیم کوفته داخل نمایند پس از آن چشم
بود که در منقعه و از عقب آن بنفشه و نیلوفر و مانند آن اغریز پس
باین فایده هر چه نوی و سحر باشد برود بریاید اداخت و هر چه ضعیف
و لطیف تر باشد استه داخل سازند و در دیک مسکن یا دیک
باید که پاره قلع کرده باشد با مقدار اب صاف کرده الکافش
پس غلام نر چوش دهند تا دو بخش یاب کوفته شود و یک بخش بماند پس از آن
بوی گیرند و اگر ایقون داخل باشد باید که ایقون را در پاره کتان بسته بود
و یک در آن فرو کوفته باشد در مطبوع اندازد پس با آب مسی برین

در هر چه مالند و صاف نمایند و شرخشت در چکن و عوس و خیر ترشتر و کفند
در بند زاز آب گرم جلاب خنیشده ه صل سزند و صاف کرده
اصافه جلابت داده اگر احتیاج باشد مجموعه را مکرر صاف کنند تا اگر
سر دارد سیدند از قسم صبر و ایارج و تر بد آنچه باشد کوفته
با قدر آب جلاب حب نموده فرو برند و از بالای حب بطنج با
ش سندا تا آنکه سر دارد و هر چه باشد کوفته و پنجه با قدر صابون کفجه
حل نموده پیش از مبطونج بیاشند **نقوعات قاعده است**
که اجزاء نقوع آنچه کوفته باشد بنم کوب کنند و مجبوری است
در آب گرم خنیشده و علی الصبح در اسم مال کوفته با
و صاف نموده در چکن و شرخشت و کلقذ و مانند اینها آنچه باشد
در همین آب محلول است **خه اگر احتیاج باشد مکرر صاف کرد**
ر سیاست بند تطولات راه طریقی است که از ادویه انجیر
کوفتیم کوب کنند و همه یکی خنیشده با تش نرم جوش دهند

طبع دست مالیده و صاف سوزده بکار از استعمار است و این

بمکرم و عضو بزنند و عضو معلول از بخارات بینکرم بطول محفوظ نگه

ترکیب اطلیه و خاکالت است که در آنرا از نم که قه سنجیه با هر چه

در صفت آن مذکور شده باشد امیخته استغراب نمایند **ترکیب در**

سین اطلیه و خاکالت در طهارت فوق البت در عضو

میکند و ترکیب خاک غلیظ است و جریان نمی کند این بودن

ترکیب و کما ت و نیز ترکیب هر یک جدا گانه در صفت همان

و کما ت بکار اند که میگرداند و الله و توینش علی الله الحی **طریق**

دستخیز و کما ت است که اجزاء حاره و بارده در طریق

از یک از مفردات ترکیب از قرار قدر نریزبان حای نمایند

و اصل از اکثر وضع نموده باقی را بر سببی عدد ادویه که عبارت از

بیشتر است هر یک قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج میکنند

مثل مزاج و کسی از برنجش که در دویم کرده

بسم الله

گرم و خشک است و بنفشه که در دو دم سرد و در است هرگاه از سردی
 از شربت باشد و از آن که بنفشه یک شربت از او ای حاصل و در
 بارده شربت بنفشه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت
 حاره بارده رطبه یاب پس چون اول که از او ای بارده بر
 است از آنکه که حاره و یاب است کم نبود و بیخ فرودار حاصل بهیچ وجه
 باقی میماند و همچنین بیخ را بر سبزی عدد ادویه که کبیب در شربت
 چهار است نسبت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس بیخ
 مرکب مذکوره اول در ابدال درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و علی
 اما دانستن مقدار شربت و کبات است که **بند از تحقیق در**
عدد ثبات سفدرات آن فرود از وزن مرکب احد تمام که بسب
 مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد ثبات شمار وزن
 مجموع این سبزی درم باشد و عدد ثبات سفدرات بدین چنانست
 واحد است برده که عدد ثبات است نسبت است پس از شربت

که وزن مرکب است عشر احد بودم که ان سه درم است و اگر فرضاً
 شربت مستی باشد و وزن مرکب ده نوبت ان مرکب نشت درم
 خواهد بود زیرا که نشت نشت بره چون نشت و حدت بعد در شربت
 مستی باشد و مرکب مستی است برست و چهار باب **فید**
دریم در بیان کیفیت نشستن حجریات و غیره که بساوی غسل و حصول
 که نشت معتول است حتن سرد و مرجان و عقیق و نشت و واریه
 و چون نشت که اول در روان نرم بکوبند الفاه بروی سنگ مسماق
 باب کلاب تا آنچه مرصحت دانند بایند پس از در مسک برداشته
 در کاسه که کرده آنچه نرم بوده شده باشد و در آب امیخته بود در
 دیگر بریزند و آنچه در نشت در دما شد در ته آب بماند دیگر باره سعی کنند
 مگر از کاسه بکاسته بگردانند و اجزاء در نشت آب بماند تا وقتی در نشتی
 مکنس را نشت محروس شود پس در کاسه را بکنند تا صاف شود و آب
 با استسلی دور رس زرد حث منفه بعد از آن دیگر باره **فید**

غیر

تغذیه کردد الفاه استجا کنند اما ادویه تعجب حاج چشم سفت
مانند اقلید و سیرمه و توپال مس ذرا و شمع اول میاید سوخت
و بعد از آن که سوخته شود بهین قایده بشویند درشتن و سبب
از ادویه همین است بیند که بسیار با لقمه کنند زیرا که اینک درشتی
در اجزاء بسیار خردتر است **طریق شستن با جورد**
در سنگ لاجورد کوفه و پخته نرم پسند تا مانند خنجر کرده و الفاه
مار و غیره صطقی مار و غیره کند در جملگی کرده در بشند و دست مالند تا تمام
شسته شود آب اول را در کاسه لقا بدارند آنچه ته نشین شود لاجورد
انلی است دریم بار که بدستور اول بشویند آنچه برآید محاف درسط
است در سوم بار که مکرر بشویند شست با بشد لعاب از آن خنجر نموده
لقا بدارند **شستن و دراز سنگ** هر قدر که خواهند نرم بگویند
که نیم وزن این سنگ داخل شسته در سه مالند و در ظرف کرده
که گیند مقدار در چهار پنج انگشت آب بالای و دراز سنگ باشد

روز هر سه دفعه با چوبه بگردانند و آب بر بسم زنند و بعد از آن
از آب را پاره زنند و بدستور اول هر روز دو سه مرتبه بر آنم
زنند و بهین پنج تا هفت روز آب نازک کنند تا چهره دور و زشت
مرتبه هفت روز آب پاره زنند پس خفت نموه و نرم بوده استعمال
کنند **طریق شستن بسم الفار** برگ از آن را در ظرف
کلی گسند و باب بر نمایند و چوبه بر سردیک گذارند و بسم الفار را
که کرده بدان آویزد بنوعی که گیس در آب باشد و تبه دیک زنند
بین طریق یک کهر بچوشت زنند پس بر مراد **طریق شستن کباب**
حجرت از تپتای هر میت آب که چینی تلخ را در ظرف کلی
کند و چوبه بر سه طرف گذاشته و مثل بسم الفار در صره کرده بگردانند
آویزد نزدیک کهر بچوشت زنند و در اینجا به برگ سن حاجت باشد
بهر **حجرت بچماک** است که دیکلی پراکنند و بچماک گیس
کرده با آویزد بنوعی که گیس نه دیک زنند و یک کهر بچوشت و هم

۱۰
چون فرار آید و بد آید بر چکهک برده قسم است ده قسم از آن
اقابل است اگر چه بد به است. و شش قسم از آن استعمال است که بد
بسیج در دوی نمی ماند و بهترین اینها نوعی بود در سر و ن سیاه بود و در آن
ان سفید یا بند و انرا اسپیا چکهک گویند و نوعی دیگر که درون سر فرو
سپرد بود و آن بر همین چکهک گویند نیز معر الا موت است و در
برتن بر همین چکهک آن بود که پنج او سطر و ستر او بار یک باشد
بطریق شخ کوزن پس دو احد چکهک چندت حب است
و دوی که در آن چکهک داخل باشد تا که صوز خود سفید شده شود عالم
این فن و عارف است موی ساخته باشد جرات در تناول آن بیاید
اگر مرضی که بر طهور رسد از عدم احتیاط چنان امور است و بهترین
چکهک برای آن چنان آید و بر همین است و آن وقتی که بهم رسد
حتی که بعد از چند تعب و اگر ازین قسمین هیچ یکی بهم رسد موافق
زنگنه بدست **حسن جمال** کوه **بغنی جبال** در سر کین کا و در بریا

انداخته بپزند پس برهنه اوزند و بپزند و پاره با یک سیمی در درج
وی است دور نموده داخل کرک کنند **طبخنی دیگر و بست بادی**

و پوده در روغن سیمی همانوقت دور کرده با ربع وی و زرق کل و کبریا
ست و این با میزند و در لته بسته بخیمیر کنند و در آنش معتدل کنند
تا که خیمیر میان نموده پس برهنه ازند و بکار برند **فایده مغز جام که تهنه**

یکدلت یکماه نقش آن گذشته است سمیت جدا میکند اندا وقت
است تمام سفینه کنند و در بر است **غسل بوزه** بکند آب بیده **بغدادی**

که حواهند در ظرف کرده است در وی کنند و بچوباهم زنند و بکند ازند که
نشین نموده و آب بپزند و هفت بار مکرر بهین طریق تا آب تازه بشوند
و حشمت زنند و از پاره جسم نرم بچوب بکار برند **طریق شستن کل**

ارمنی و کل قبرسی و قبول ما بنندان باید که هر یک ازین کلهها خوا
بگویند و در میان طریقی بخیمیر پس بست بمانند در در آب امیجی شستند
در شستی که درین طرف بماند و در نزد پس استعرا کنند **شند جگر**

نقوی

بمغز یک رطل و از شکر ناپ به پند پس بگردان نشن اروجی ^{الغرض}
و قیض الرزیه و دیار چغنی و غویب بن و حب بن بسلیخه و اذخر
و اس رزن و مصطک از هر یک سه درم در رطل آب طنجیم نمایند
تا نصف باند پس صاف کنند و صبر در با دن سیکندر یا این به مانند
تا آنکه حوب سیده شود و اجزای در شتی درین طرف باشد و در
سازند دیگر بار در همین آب حوب صلا کینند تا خفت طنجیم
بگرد پس در ظرف کرده بگذارند در صاف شود الفاه استه است
از صبر حنک کوه سه درم از خرفان سیکره بان بریزند و لقا بدارند
و بمقام حاجت در ایارجات استعمال نمایند **سختن یک** بید
که یک حوب پیکره حوت زند و نرم بگویند پس در ایا که ریوند چغنی که رخ
از خردان چوب سیده باشد سستی کند پس از خرفان میوه من بگذارند و نقل
بند و اگر در همین آب سستی کند و بگذارد که ته نشین شود آب برزند و یک
حکمت نمف نرم لب بند پس در مرض و معاجین در فردر شود و هر

شستن سوم باید که سوم لک اخنه صاف منقب پس دیگر بار که خسته ز پاره
صاف اندازند و دیگر بار خسته بایب ریزند تا آید که آب مزه سوم مزه آید نگاه
در هر مهال که ریزند **طریق شستن دوم غر زیت** باید در روغن زیت میوه
که خواهند دراز کرد با بس محکم صاف کنند و دو شل آن آب صاف
در دیک کرده دو سه دانه خرمای دیک کف ارد خور و با چه گمان
در دیک انداخته بار و غن و آب بالش ملایم کوشند تا آب
روغن در روغن باقی ماند **شستن رفت در اتیج زیت و سوم**
انت که بطریق سوم مکرر باش که خسته در آب صاف چند دفعه مکرر
چین کنند **طریق شستن سر ملای** که در ماء الشعیر داخل می شود
سه طمان هنر و دست و پای او را بکنند و شکمش سلاش کنند
و با خاسته چوب زرد و کلب بشویند پس از آنکه نمی گستره و کلب خوب
شسته باشند چند دفعه مکرر آب خالص بشویند تا بشوید مکرر تمام
پس در باون سیکن که کوفته در ماء الشعیر داخل زند **فایده سوم**

نور میان کیفیت تهیه این سبزه و تدبیر پروردان او دیده طریق
تهیه این سبزه چیست که طهارت و نقره و مس و این و از
در آب هر یک از این آب و که خوانسته بشند مکنش ناز
سببش سرخ باید کرد و در میان روغن کنجد فرو باید برود پس راورد
دیگر بار بر آتش سرخ کرده در آنکه باید انداخت باز گرم کرده تا شش
کافرو فرو باید برود پس گرم کرده در روغن ترش انداخته طبق اصل
مانند است که از اول فترات در این طور سفید نماید مکنش
طریق تدبیر **حش حش المدید** چنان است که کوفته مدت
چهار روزه روز داخل خم کنی نه الفاه روغن بادام بریان شده
پس خوب میزد در جوارشات و معاینه بکار بند **بغیة**
طریق مدرک زنگنه حش المدید با نرم کوفته و پخته هفت روز
بکار در میان آب کرات بکار بند و هر روز آب کرات تازه ناز
بعد از راقفه حش منفه نرم بسید و روغن بادام یا روغن ^{پسته}

روز اول و شفا لوبریان کنند انگاه استعمل کنند میان نوع با
 س حن در ترکیب که بعلاج او بسیار مفید است اول است
نوشیدنی چنانست در جفت الیید را نرم بکنند و پسته و پسته
 در شراب ریجان بکنند و هر روز آن شراب را در کوزه بر
 تازده بگردانند پس از پسته دیگر در بریان نهمه نرم صلابه کرده
 در معده چنانکه مخصوص صغیر معده است داخل سازند **طریق دیگر**
 که جفت الیید را نرم بکنند پس بپزند و داخل خمیر کنند چنانست
 و هر روز که تازه کنند بعد از آن یک هفته دیگر در ماء العسل خستند
 یک هفته دیگر در آب و شکر در آن ابراخته باشند بعد از آن پس
 از پسته و پسته در این آبها را آورده حنث زنده بعد از آن بر خوش
 بادام بریان کرده باشند خوب صلابه کرده بکنند از آن **طریق دیگر**
س حنث در قشر کبریت چنانست طرفه سل و از شیر کاهور کند
 و در آن طرفه سل با پارچه کز این محکم به بپزند و کوزه را کوفته

بروی کر باس بالای طرف شیرین س زمر و بالای گوگرد و سفالی بگذرانند
روز در میان سفال حل کرده داشته بدید که گوگرد آب شود از بار چه کر باس
که داشته در میان سیر سرد در الفاه ان گوگرد از شیر بر او زنده بخشد
بکار برند **طریق مدبرک حش براده این** جانت در درین
سفال آب ماویده سرخ زمر و در ایهای که آب سفید مس بوقه
نذکور شد فزوده بر او رند **صفت برین کردن مازون** بر مازون
تازه و پاکیزه شش روز در میان خل خمر کرکه خیسند و بعد شش روز
سرکه تازه مازون سرکه تازه کنند پس از شش روز دیگر باز سرکه تازه
کردند تا هر سه روز سه بار سرکه تازه کرده الفاه از سرکه بر اجعه پس سه بار
باب شیرین بشویند و در سیه حش نموه استعمال کنند **صفت**
تدبیر کردن خون چنانست که ریزه کرمانه تازه کرمانه و پوسته
از گردوسک چوب پاکیزه س زمر در ظرف این چهره کرده سرکه
کرمانه بالای ان کنند چنانکه چهارمشت سرکه بالای ریزه باشد پس بر او

باکند الفاه بر آورده در سیه حشبه و بریان کرده بکاف
طریق بدر کردن حبس جلیق چنانست که سر کین کار و که تازه
ما بنده با قدر آب در ریگی کنند و حب الملوک را در پارچه
بسته در میان دیکه ای بکشند و یکت بگویم نیز دیکه کشند
الفاه حب الملوک را بر آورده پوست از او در سازند و در باسی
سخت دارد و حب الندی پس از آن که خواهند که استعدک استند
باشد **طریق درون خار حشبه** چنانست که خار حشبه تازه بسینده
را بگویند آب ان را کوفته حشبه را در همین آب حب بند
و پس از یکروز بر آورند و با آب حشبه تازه مکرر کنند تا پنج و شش
این چنین نموده الفاه حشبه نموده بکار برند **طریق پروردن**
عمر زوت چنانست که غمزدوت بگذارد از چوب و خاک
یا کیزه س زنده الفاه یا شیر و خزان یا شیر خراب بند پس آورد
حشبه زنده دار کرد و بخار کند و درازند همقام حشبه در او در

نگارند **صفت پروردن توتیا باب عوزه** بکنند توتیای کرمانه
از نم کوفته پنجه در ظرف چغندر باب عوزه که صاف باشد از
سختند دمانه از زهر است از یکبار باب عوزه تازه کنند و الفه
بردی سنگ سماق باب عوزه که خوب صاف و مجرم باشد با سبزی
لب بند و هر چند سوده باز باب عوزه انداخته تا آنکه بعینت نرم کرده
شود و الفاه حثک نمایند **طریق پروردن سرمه و الفیه و حنظل**
بوفز و کلب باب بویان یا اب سماق یا آب عوزه با عرق سرد
مکن نیز همین دستور است **فایده محب نرم زردچوبه بدل از**
به ترتیب حروف حل حروف الالف اهل بدل ان جور است
استنسی بدل ان هیچ از منر با جعه است و در نفوسه معده است
باینم وزن ان لا بت پنده از او فینمین بدل ان اسطو خود و س و اسطو خود
کیا فعل سبج است اهل الکن بدل ان یا نونه است اینون بدل ان را
مخربینه است تا که دیاسه دون بدل ان بقول جلیوس ز جبار است و بقول

یک نیم وزن ان که تری رشته بقول آن ضدل یفدهست یوسته
ان فرد ما است الحق بدل ان اسط خودوس بدل بدل ان افتهون
است اذ فر بدل ان مضب الرزیره است اکبذان بدل ان ثن ان
صیتت است ایمن بدل ان لغت ایمنون بدل ان حرب کتارت اصل
بدل ان نیم وزن ان رب الیوس است عمل که بدل ان ختمت است ایقون
بدل ان نزل الصیغی نس ایما بدل ان طین محتم است انزروت بدل ان نیم
وزن ان صیرت است بدل ان پنج کیر است **روز قیاب** با نوبه بدل
ان مقصوم است لورزان بدل ان تقافل یا بهمن یفدهست در نقوسه
باه و بهتر است که بجهت ادغام مفاصل سوربکان بدل ان سزید کویه
در قرح القلب بدل ان ایرشیم است به نخایف بدل ان فسنین بود
سپه بدل ان جزوا بود بید بدل ان هید سپاه بود پر سیاون بدل ان
در علاج ضیق النفس نقشه است بقابج بدل ان افتهون است نقشه بدل ان
خجازی و کویندیلوف با پر سیاون بوره ایرشیم بدل ان کف اندازید کف
نخ

نخ کشند بهمن رخ و یغند هر یک بدل آن بگذرند با کوا درو بدل آن
گویند شامزه است **عروف الجیم** جاویشم بدل آن قند است و گویند

اشق بوی نزدیک است جده بدل بوده حی است کلبا بدل آن پو
انار است و گویند کلوی انار ما طریقت است خطیبان بدل آن هم وزن

بوست نخ گیر است با هم وزن رزادند در صرح جند بدست بدل آن
نیم وزن سنگت برنگ کابی در علاج کرم شکم رتس ناقص است بدر

گرفش بدل آن مراب لیون بودند را تعجب بدل آن حب الرطوبه
المرد بدل آن بزرگ طوتا بود دوا شیمان بدل آن دو وزن

ان اس رون است دار فقل بدل آن فقل است دار حنر بدل آن
سینه بود و گویند هم وزن آن خوبان است تا نصف آن کینه صخر

بایک نیم وزن قرنه است دو فیو بدل آن در فعل تقویت باه هم وزن
ان شقاق است و در باقی افعال بدل آن نیم گرفش است همین بدل آن

بجول آن روغن زیت است **عروف الهاء** هو قاریقون بدل وی

وزن ان بیج اذ قر با نیم وزن ان بیج کبر است بدل ان نیم وزن ان
قاده کبر است **حروف الواو** بدل ان ریزه کرمانت ما و و زانت

وزن ان ریوند چنبر و کونید کوزن و ربع وزن ان بقفل مل و است
حرف الز ز زیاد بدل ان در کز نیک جانوران یک و نیم وزن و ربع

است مثلت وزن ان طر حشون بری و نیم وزن دانه تریخ رزاونه

بدل ان ز زیاد است ما و و انک سیمه یا نیم و ان ان سقط رزاونه

طول بدل ان زراوند کردت و صاحب منج شیطرح سیدی بدل

بوشنه است و کونید رزاونه طول رفت بدل ان فطر و است

رخل بدل ان هم و ریش دار ففصل است و کونید یک نیم وزن انرا

ریش بدل ان است زلفا بدل ان صندان است و کونید شخرف

بدل ویت او فاد حش بدل ان پرش و سیمان است **حرف**

الحی حش بدل ان یک نیم وزن اقموات حب الفصل بدل ان

در امراض سو داوی جحرارینی است و در سهال ششم خنصل بدل ان

بدل ان

بدل ان يك و هم وزن عود بدل ان است بايتم وزن ان سينجه يا كنج بدل
ان بقول جالينوس عت الغيب است حب ففصل بدل ان هم درش
حب القوم است با بودري يفتد حب الفار بدل ان حب المقلب است
و كويند مغز ما دام نغ يا دام نغ و است حب البصير كبر و صغار مريتم
مقام هم اند و كويند مغز با جمل و مغز ما دام بدل وي مي شود و حرف بدل
ان فرغنت و كويند تخم چوپر بدل و است حصص بدل ان قوت است
يا صدل سرح مما بدل ان هم وزن اس روت است يا قرفصل ^{چينصل}
بدل ان حب حر عست **حروف اللط** ط استقر بدل ان سلبت
يا با روح طشير بدل ان كل محتوم است بايتم وزن ان كافر بايتم درش
عصاره لجنه الترس است طين بدل در قبض خون شكم كل ارمني استند
طرايت بدل ان كمن است و كويند قط بدل است **حروف**
ك يا بقت بدل ان هم وزن ان ورق طما سروح بدل ان در كنيه
و در بهوشی چیز مائل **حروف الل** لا جورد بدل ان

حجر ارنی است بسی بدل جز پیداست لحن البیت بدل ان کنز است
تا تخم کل سنج لک در فتح جکریم وزن ان اسرون است البصیر
بدل بدل ان بنم وزن ان بهمن است یا هم وزن ان بودری سنج یا
بدل ان فرسیوت سیاب بدل ان اب درق خطمی تا جار است
حروف المعجم ما بر وزن بدل ان سه وزن ان ابرس لو با وودا
وزن ان متعل ما بران بدل ان رزو جوب است نمیر بدل ان قطط علی
و کویذ قفاح اذ فر بدل ویت مکت در اکثر افعال بدل وی خبیذ
است مسکط و اضع بدل ان هم وزن مقصوم معاش بدل ان صلب
متعل بدل ان انوارش کنز کنیزا عکس للفظ هم میائی بدل ان قفط
است میوزج بدل ان عاقره ها بود فرورید بدل ان دو وزن ضد
است **حروف النون** نادر مکت بدل ان قرط بجر بود با هم وزن
ان سبل ناردین بدل ان سبل الطیب است بوزن بدل ان سبل
میوز بدل ان نقت است نقتاع بدل وی بودته است یا بدل ان
سیر لفظ

بسته لفظ سبیه بدل ان قطران است **حروف کتین** سنج
بدل ان بوش سبیل الطب با لیسف کنند بعد بدل وی سبیل روی

است سهرتین بدل وی حب فروغ است سفقور بدل ان سکه جداست
و گویند قضیب کا وحشت موزه کو بائی کرده باشند با هم وزن **حصبه**

سکنج بعضی گویند بدل ان جاوشیر است سینه بدل ان هم در
چینی است سند و رس بدل ان کبریا بود کور بخان بدل ان بوزیدان است

حروف العین عا قرقه بدل ان راس با در فقل است عطران

بدل ان زراوند طوبیت غصص الراعی بدل ان غصص است عصاره
مالیت بدل ان بوش در سندی بود و گویند حیض بدل ان عصاره لخته

الیتس بدل ان آقا قیما است ففص بدل ان کزما زج انجیر و دوانک
وزن ان مٹ است عومح بدل ان بوزن ان اشنه عود مبن

ان حبیب است عفتق بدل ان سید است عدس بدل ان طبع شمش
بوش بدل ان سنج است **حروف الف** فاشرا بدل ان بوزن ان

در رواج دینم وزن ان سبب است فریمون بدل ان چند بدست
یا نسم وزن مارزیمون قرارون بدل ان قایغه است فریمون است
فوقیل قرقصل است قلقصوبه بدل ان دارفصل است بوندل ان کنایه است
فوقیل بدل وی ضدل سرخ است قوه در اکثر افعال بدل ان شیطرح است
عروف معناه صبر بدل ان استین است و گویند خفض صدف
بدل ان دوع است ضدل یغه بدل ان ضدل سرخ است و گویند
بدل است **عروف** معناه قرقصل بدل وی خولیمان است
و گویند جوزبا دار چینی یا تخمشک بدل ان می شود قرقه بدل ان نم
وزن ان دار چینی است قرقصل بدل ان دوج است قصب الریز بدل
ان اطفاء الطیب و حجر الیهود بدل ان رفت است قیل بدل ان
دوج است در قیل کرها ترمس برینک کایعی با نیج ارمنی از ملتق است
در قیل هموزن قایم مقام هم یکدیگر اند **عروف** بدل ان
هموزن ان کسرخ کسند و گویند سبیل بدل وی می شود و کسرخ

بدل ان وقت وزن این همین است و گویند ابرو بدل و نشسته
بسیج بدل ان عدك النظم است بازفت کند **و در فاشین** شاه
رتبه بدل ان نیم وزن سینه است ثقل بدل ان تخم کدز است گویند
بوزیدان بدل و است بیج بدل ان دروغ است بشرط ج هندی بدل ان تیره
است با بیج که شاه سفوم بدل ان در برنجش است **و در فاشین**
زرد بدل ان نیم وزن ان غایقون است یا دو دو این صفت یادمانی
تخم خطی نو گویند برش بدل است ترکمان بدل ان شیر خشک است
تر هندی بدل ان الو سحار است **و در فاشین** موم الحی سفور
بوست بدل ان بوستانی است **و در فاشین** خرنوب شی بدل
ان طراشت است یا شرفا یا با زود و خرنوب بقدر بدل جزایقی است
خرنوب سیاه بدل ان و نیم وزن ان گندش است یا نیم وزن موزج یا
کوزن ان پوست بیج که حصیة الغلب بدل وی بوزیدان است یا تخم
کدر یا تخم شب خطی بدل ان جابلست خولمان بدل ان قرص بازرجمی

یا قوه کشفند خیر شتر بدل آن ترکیب است یا نیز منقی غزول بدل آن
حباب الریش است **حروف العین** غایت بدل آن نیم وزن
 و بیستین است یا اسارون غایقون نیم وزن آن فرغون است
 یا یک وزن تریه **قدیده** **حباب** **رم** **در تبقیه** **در حمه** **سای** **کرب**
زینان **یونانی** **وغیر** **دوغار** **ستی** **و** **هیندر** **تریق** هر دو ای **تریق**
 نقا و مت کنند میان دو قوه یکی وقت طلعت و یکی وقت زهر
 در تریاق که پخته گویند از هر بسیار نفع و حاجتی در درین ترکیب است
مزدویطون **سیرت** **یونانی** و نام حکمت در مسموم ترکیب بوده است
تریق **اربعه** **عزیزت** یعنی ترکیب **راز** **جهد** **مفرد** **مک** **شده** است
 و این ادلت **تریق** است که اندرون **حسن** **ترکیب** **نقص** است
تریق **شمانیه** چهار دو ای **عرب** **اربعه** **افزودند** **که** **است** **دو** **دانه**
تریق **شمانیه** نامند **معجز** **سحر** **نا** **معجز** **است** **معروف** **کشت**
احرف **از** **معا** **چین** **هیندر** **مانند** **و** **معروف** **بر** **کتاب** **زینان** **مذکور**

بینه و بینه و اوله بخت دواء الكرم از مویزین منزه و سبب غلیظ

دواء کرم عفران و اویونان کرم گویند **عجین** شیخ علی سکرینی

ضمیمه شده اندا طبه دران فواید بسیار و عجیب است شیخ علی
سکرات و میگوید و آنچه میگوید آنچه طب گفته اند من درین عجز نیاقدام

محبوب منوش یعنی جنت الدب است و گویند معنی آن عطیه

السه است یعنی دواء الایتر **رر سطو صغیر** کبر این دو ترکیب است **رر سطو**

الهی شهرت و **رر سطو بزبان** یونان یعنی فاحله آمده محضه الکرات

دواء در سبب این **عجین** از اطباء عرب است و **تفسیر** است و **کرم**

ماده است باید نمود و بگویند این **عجین** **القری** نام محبب ماد است

این **عجین** معرب ایاره است و ایاره یعنی یونان و او است **سهر** است

باشد و دوائی الهی نیز میگویند زیرا که حق تعالی این خاصیت بان بخشید

است **ایارج** و **تفسیر** و **تفسیر** بزبان یونان یعنی **سهر** است و چون

فرودگردد این **عجین** و **عجین** است **ایارج** و **تفسیر** است

دو اسم الی لیف معجزه و صلابه و الفطریه و اخیر و برد و حطب و نفعی

نام و غایت و برستوک و برستروک گویند **پیشا** همین

معجزه است از بر و الوت یقه یعنی از للمفس و درین غت

خط هر می شود **تیر و زبطوس** از معا **چین** سجد است و نام یکی از **موت**

یونان است که او ازین ترکیب **خه** و نام همان ملک **شهرت** **یشه**

ایارح توغیزه **از نایف** **قینف** **بوس** است و بلعت یونانی معنی

دوای الهی و مراد از و کھی است **بمیتة الله** عوض او در **عسرو**

می شود و **نقته** **خط** بنماید و **مقیدین** شرط دانسته اند که **آتش** **یاد**

رند و **بانیس** **شته** شود و **قوتش** **باجهار** **سب** **یاتی** است **بگو**

نامی **دست** **برترش** **از** **بیم** **شفاک** **باجهار** **شفاک** **جوارش**

عرب **از** **کوارش** **فارسی** **است** **بسخی** **کوانته** **وز** **خفرا** **ان** **مکلی**

فارسی است و **ایو** **عیاره** است **از** **رایکپی** **و** **مغوی** **معدره** **و** **مجل** **بج**

بمصلح **سینه** **بهد** **و** **بعد** **از** **رزشن** **ادویه** **باشک** **و** **ایمان** **ان** **از** **ختم**

بعض کرده شماره کرده که بعد از آنکه فلاج اینست است بتیون
تبعی که در این کس در درخت جوارش ذکر کرده اند و طهر است
فانسانست **محبوب کب** در بعضی متضمن **بمیل** و **بیطفت**
تقسیم **تقیح** و **شمان** و **جبار** و **حفظ** **صحت** و **کین** **شد** از **اچمن**
نماند و هر چه از آنجمله **شکر** **ادویه** **قوی** **الکرب** و **ذو** **النی** **صیت** **باند**
و **دست** **دید** **از** **فلاج** **تقیح** **ادراک** **زمانه** و **عکس** **اول** **صفا** **فراج**
عبارت از آن **چیزت** **شکل** **باشد** **بر** **تصفیه** **نفس** **و** **عبارت** **از** **روح**
جوینت و **توزنها** و **نکرا** و **تقویت** **الآت** **آن** **چه** **ادراک** **بالفیس**
حجرت **در** **چند** **الآت** **قوی** **باشد** **و** **ارکندرات** **لعب** **و** **جواک**
باطنی **و** **طاهر** **صیحیح** **باعث** **تادراک** **میشود** **و** **این** **تقسیم** **است**
بزرگ **از** **توهمات** **یا** **بمنظور** **می** **شود** **و** **نکند** **نهایی** **ملازم** **طبع** **از** **توت** **معه**
و **مجموعه** **بر** **سپرد** **از** **و** **واج** **می** **باشد** **حس** **و** **ان** **اضرای** **فست**
و **تقسیم** **هم** **چنین** **است** **سپرد** **ادراک** **دو** **سه** **ماه** **توت** **بایست** **و** **بدر** **ان**

ضعیف می شود و بهی معوی ان رستل را در دوی کبار در ذوالحجه باشد
نایک و اینون در تا دو سال و آنچه شش را در دوی کبار در ربیع است

ماه ضعیف میشود عرض است م حب و ح س عوف و م عین

اند و مخرج او اندر و حسن بدیت و آنچه شش است بر او دوی کبار در ذوالحجه
و اینون قوتش تا چهار سال بدیت و هر سه در غزات م ان در کیفیت
بقای قوتش خوب اند و حفظ قوت او دوی در فرض ریاضه

ربیع و عوف و ان است م ترا یک است و بعد از ان مخرب

زیک یافته است و ذی قواید پس اوید مخرج او بقراط است کرد
افسوس است نه بقراط طبیب شهر و استقام او را با ضعیف سینه
و شدت استلا بنزد داشته اند که از لطف و سیرع النقوس و بدتر
للطعم باشد و قوتش زود ضعیف کرد **شبهه در ابوب** وضع

او فی عرس است و با عقاد او در تفتیح سد و امراض ماره
و صاره است م او بهتر در رب زیک است و شش است

از روزی تا روزی که در این است و قول هر دو کتب برده
از آن مختلفه حق است و گویند پنجمین قدم است و شیخ الیومس می
رساند که در از حال ز فرشت است و بتو با این رسیده است **لعون**
ما بین معجون **بمشابه** که در فوالم **نشت** بی گویند **دانوک** **زیرک** **سینه**
که چنانکه از آن مخصوص است نفس است بتدریج از او در حین فرود
کنند و قیسه به برسد و جگر درین کثرت گوید که از اختراعات
جالیوس است اما در قرابا دین یونانی احدی ساخته سوزده از اینک
معجون حب القطن از آن سبب جالیوس تا فرین حب القطن ساخته
باشند دلیل اختراع معلوم نمی شود که از جالیوس باشد **طبیعی**
است **تغویت** **است** **عین** **طبع** **در** **طریق** **نخ**
در بعضی حالات **است** **بدر** **چینی** **بدر** **بدر** **بدر**
از او دیده باب طبع داشت باشد مثل بنما پشته کوشانند و در
تجدید آرد باشد در آنرا می چوبیدن اضافه نمایند مثل قندون

نقوع شرط است در آب بسیار گرم بعد از خوردن که ادویه را بپوشاند

اضافه نمایند بپسند و ریز در اقباب که آنست در زیر سقف بپسند
بعد از آن بسیار افزوده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه در باید
خوبند تا قوت ادویه ماب بازر کرده و مخصوص معهودی و فضول صاف

است معین است شرط است در کوزه فی کله در عادت شود

و جدا بجای معده جایز نیست و در هر مای دوبار سخن است اگر مطبوع و منع
صفا باشد قبل از خوردن منقی بیک عت شور مای ترش تناول نماید
و اگر وارد منع بلغم باشد مای شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از آن
چند روز تقویت معده کتبی باشد و اگر فی براد صرة الیود باشد
شیرینی تناول نمایند و شخصی را که کردن بلند و سینه سنگ باشد از بی منع

باید نمود سوزن ادویه مخصوصه در آن است که در عینه در آن است

بپسند تا جز برایشند یا فرض کند و مولف تذکره کبیر و زمین از فرغ است
چرخس و الد کجخوع است و طایران کلام اصلی نوشته باشند و از قو با کلام

اطهر است

آخر است که در استعمال سون شرط است و معده ختمه میباشد و قبل
از استعمال او درین رایا بر ما را ادویه مشابه بنشیند بسواک و سال
ان و ندان رایا که گشته **مضمضه** که قبل از استعمال سون باید کرد
تا تا نیز ادویه در زور و آب و سونفات اسرع کرد و منقول از کتب فاضلا
صوب بختن بن اسحاق است دزور عبارت از ادویه منومه از عجز است
که در چشم استعمال کنند بدون رشتن او بجز تر بود آنچه با **مضمضه**
شسته بید مانند دزور استعمال نمایند مثل توپا و عوزه و اسالان
و مخزغ سیاطوس است و چون اول از کافور و مبرادات ترتیب یافته است
باین اسم موم گشته و بعد از آن که اطباء ادویه حاره ترتیب داده
باین اسم مزاده اند **شیرف** آنچه صابون رشته بعاطف قطع
کند و در یک حث موزه مایعیت حل کرده استعمال نمایند و گویند
مخزغ اد بعراط است و اگر کتب یونانیست مفاد می شود که قبل از دریا
بجمله بود که **مضمضه** است آنچه مایس در چشم گشته دزور آنچه بیاشند

و مخصوص چشم است بلکه مخصوص به قطع زرق الدم چرا که است
 در این ملاسم نریزند که می شود و در سال کل اسپغول نیز در آن است
 نزدیک کل شده و گویند مختصر اوقات غرض است و شرط است که
 آن بعد از تفتیه باشد و صاحب مزاج حاصل حرار در آن وقت
 صبح استغفار نمایند و اگر کل حاصل باشد و مزاج مریض ماره در آخر روز در آن
 کنند و اگر هر دو باره المزاج باشد در وسط روز و نگاه بکجهت نزل آب
 و امثال آن استغفار نمایند باید مریض به پشت بینه کند و هرگاه علت
 در رختان باشد باید بعد از کشیدن دار و بیک پوشیده بروخت
 کند و هرگاه جهت دفعه باشد بیک بناید پوشید و در پائین
 بکشد و بیشتر بناید در امثالی معده استغفار نمایند **ادهان**
شرع از بان قضا غرض است و گویند را
 است هر چند از برد و کلمه و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کند
 در روغن کل در کت ذکر اصل آن ادویه مفرد مذکور است معه خواص و افعال

مزاج

و مراجع آن همه در حکم ان عطریات و اعطاسی به است مثل
عینبو اسماک آن بستور در طحا و تورات در طریق اول مطوکت است
و تراعد کلیت در اذهان مرکبه درین باب مذکور می شود **و سه فرسخ**
کویند بقراط است و فرسخ پنجمه در وقت صبح در اکثر روزها باقی می ماند
در چه جنوع بسیار داشته باشد تا بهت است او صحت
و بعضی معتقد است که هر چه باروغن زمین ساخته شود قوتش قوی تر شود
و آنچه با سهوم زینب بود قوتش تا یکم باقی می ماند و شرط است که میوم
از نصف و کمتر از ربع ان نباشد بلکه او پیشش جزو دروغ فرسخ خود
در میوم ربع خود باشد و عاقل اعسم از فرم و مرهم مخصوص جراحات
است و آنچه در وقت جراحی باشد **قمر و جلی غریب است از میوم در غین**
است و است م ادا با عن رد اخیل کردن ادویه مختلفه است فکار کمال
فرسخ بقراط است و اطفال احم از دست کمال غریب است از سنین
خوبه باب است که گرم کرده با فصوصه میزد با ادویه مطبوخ را در زمانه

و اشغال کرده بآب از دیده سفنج نه نموده بر غنچه که از آن **سطوح**
عبادت از آنست که از دیده را طبع نموده آب ایستاده بر غنچه
ریخته و جرم او بنده و حضور را به کنار آن برآورد و با بوی سفنج از آنست
و بجهت امالت ماده و تعریف معمول است و تطورات و طبع مجله
و رادعه و سفنج و اماله بدند و هر یک از دیده ان معلوم است و
احتمال بعضی مرقوم می گردد **قطرات** عبادت از چرت که
غضوب بچکانند و در عرف آطب مخصوص است در چشم و گوش و اذنه همین
سوطات عبادت در پیرت که در پیرت کنند و عطوشات
انچه عطش ادر و نشو قات آنچه در پیرت کنند تقویات و کورا
دوخه هر گاه بخاور و داور استاق بنمایند **خونی** آنچه نالیست
حوش و در ظرفی کرده بگشتند **نقوم** آنچه در بینی دهند **خفیه** عبادت
از اسیر **تالیست** معایب تقیم در رحم **فیتد** اسیر **صحت**
است بجز در ده مذکوره و عرفش قه نامند از آنچه از اذیه در فصل **حجم**

خمول

ما جنون را که در زخم بواسطه ریش و در است و در موضع حقیقتی
مالک حصه بایر ریش خود باشد و است کیه نه بود خسته و طرف
دیگر جهت کردن که باشد و از آن لوله بر طرف باریک وصل نمایند و
جذب کرده و متعقد کنند و آب حقیقتی از کیه کرده و من کیه
بهم آورند و پشت رند تا آب حقیقتی برود تا رود باید که حقیقتی کنند
بر روی بخوابد تا آب حقیقتی با معاد و غلیظ تواند رسید و می باید که قدر
آب که هر دفعه بر زخم ریازده از پنجاه سفات مانده و بعضی را اعتقاد
است که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحت اعضایی بر سر
شرط دانسته اند در مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باشد
زخم و قرحه میگردد و بسیار ریش تا غیث است و انش و شود و بارده
ریاح و حاره سرور و خشکی که است و منافع حقیقتی بسیار است
از آنجند حدوث سرور و تقف بر ماغ و اعضا عالیه است و رفع شده
استغفار از رفع شده است م قولنج در قبایل سهل شرط است که تطول او

بقدر آنست بان لمحض باشد و فرزندت زیاد و از آنقدر مندرگشت
 و چون آب خفته بر بگزود و تپرات که نصفه در اول برزنده
 اول را دفع نمایند و قبل از خفته با آب اوویه یا دکان مسینه و آب
 خفته کنند **حضاب** آنچه موی را در سلاز قوی کند و آنچه موی را
 رویاند و آنچه است و در امثال آن در آنکه اطب در باب ادهان خضیه
 و اختلاف موده اند و اکثر را اعتقاد است که دهنیت مانع ایصال
 قوت ضایقه است و بعضی را اعتقاد است که دهنیت مانع ایصال
 در خضیه است که در غمرا و بقایای آن از چند ماه بیفتد باشد امکان سرزد
 و بر فی تضریحی موده اند که یکدیگر شیت و لده در برج و قوت زایل نمی کرد
 و آنچه به تحقیق افرست است و است که چون کون قوی از کوزه و حایله غنطیا
 است هر گاه قوت نافده ضابط **حضاب** که بی نیست که تا نرسد تمام در
 کت جلد که ماده بخار و خضیه و کون موی سیاه کون یاند و الاغداد
 حضاب جلد را سیاه کند طایر و غمرا می بکرم رفع نمیدد خصوصاً
 شان

چهارم **سنگ** بدن آنچه بدن را فزاید کند از آنجمله **سنگ** است
 و لویب گوشت مغز فزونی است و با او ام با شکر است تناول
 می یکن غذای شیرین و چرب و اکثر غذا مثل قرصه و غیر برنج و بعد از آن
 کجایم رفتن و غذا معده و معده پخته باشد و مالیدن بسیار
 جایزین بکمر رسد و اجتناب از زایشها مفرط و سولوشن و گرم کردن
 لازم است تا مداومت بدویه سمت او دیده **بزال آورو ان** بعد از آن
 از بنا غریب چون فزیده خواهد کافر گردد باید بر جوع و خش و قنبل اکل
 نماید و تقوی زایش و غذای نژاد و قیده تناول کند و بیشتر غذای آن
 خش و نان جو و امثال آن باشد **تیا صفت** دریا حدت و اکثر
 استفراغها و مداومت مدارت و تقوی بسیار موثر است **وزیر**
قوت است **سنگ** بدن **سنگ** و **پرب** کاسه نامش تا بنوشند بعد از
کشف در این در بر می و **سنگ** و **پرش** **حفظان** دفع انار
در جلد چون سررد فاسده با خون باشد و طبیعت از ابط فجلد

رفع کتبه بخمس درازان مواد فاسده و انار و کبرک سطح و کبرک بر هم بریزد
پس آنچه رفیق و مایل کمبوده باشد او را کلف مانند و مایل بس
برس و عینظ و سیاه را برهن در رفیق مایل کبرک را نش و ضمزه مکنز شیط
و در حاره و اطراف بینی بهر سه ماد ستام گویند و آنچه از مواد
کب خزه و لفظ در کتبه جلد منجمد گردد در رسم بتن منهد بافتد و آنچه
از مواد بلغمی سرخ و میره و کبود بود او را دم سبت تیز گویند و مواد سوداوی
و متفرق شیب لفظهای را جندان و بعاتری خان مانند و آنچه از مواد
بلغمی باشد که در بهن سپید و وضع گویند و اعینظ را برهن سفید و مایل
را برهن سیاه و تیز را با خارش است که متفرق باشد در متفرج گردد
و مایل سبخی باشد شققه مانند و هرگاه چرکه از آن سیلان کند کف
و شیرینیج و اپا چرک کف یاب و تیز حفا رودادی با چرک قویا
مانند و شپا است بقیایه چه قویا و در سطح ظاهر است کف
است و آنچه چرک او حجاز را در متفرج از سد عید نمایند و چرک

دانش

بنا بر سینه ناله نماندگی بی خارش لسه بشهره به و ریکه مالش است و حدت
در موضع قیل العکبر رزدا آب ترودش کند نیمه و مار فارشته آنکه
از جلد نیال کل بهر سه حمزه و آنچه بنا کل آب نماند و آنچه صفت
بر دو حمرت در باطن قرصه او را در اهنای شبیه بترانه آنچه باشد
مستند گویند و بنور منقرصه که جلد را شعله دار کند و طوبت شبیه گوشت
آب ترودش نماند عوده مانند و بنور قرصه که بس بهر سه و با حدت
در اهناب سفید از جدا شود مثل سوزن ریزه سیخه نماند و سیمی که از کلی
است آنچه بنا بر کجتن موی سمانند و جلد را منفرج کند هزار و بریه گویند
و معروف به کلی است و بنور غیر منفرج و هر گاه بسیار ریزند و منضج هم
و یا حمزه و خارش نماند شبیه نماند و چون قطره قطره باشد نماند
چه اکثر ریزد او در شب و عود از خواب می باشد بصورت تر و مال
خوانند و هر گاه با افعال خارش و کبودت نون باشد جرب نماند گویند
و چون منفرج بر آمده و میره رنگ نماند و عدسیه بطبیه

و خفیه و سمایه و مسکونه می باشد و چنانچه پتور سونله بی خصوصی
مادیتن باشد از جنس ماده از آنکه لطیف مانند و پتور سپید سواد چنانچه
کوچک و یا خشک تر به طعم مانند و پتور سپید و سفیدی و لایع را خفیف
گویند و شرایط و تاثیر ادویه کلف و منس و هتق و اسامی آن که بعد از تمام
مایلند تا موضع سابه بجز آن کرم برآزند و با لند تا سرخ کرد پس ادویه را
خفیف کنند چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب علامات تحریک
سطور گشته درین باب برخی از آن مرقوم میگردد و گویند که او آن است
ساخته تا نام نهمه همان ملک شهرت یافته **جوارش جوانی** از قدر نسبت
و بکار خورشید مسوب جوارش گویا یعنی جوارش رزه **راهمرام** این
از اطبا و هندیست یعنی ددای حدائی **فرق اندرون خون** که تر باقی فرود
داخل می شود و منسوب است **فرق اندرون حسن** **فرق رطبه معا** که در محدثه
و اصنت مشتق است در عمران افره معا بیرون با نقل رطبان را گویند
الکواکب فرق طلق است که کواکب ارض گویند **جس** یعنی **جس**
انارسی

هر سی صحرای کبیر گویند چون این در شب میخوردند گویا از منقش
است یعنی بر صاحبش **حب فوفایا** معروف است **توقایا** نیز
بر است چون فعل این همیشه در است **حب فوفایا** نامیده شده
است **حب الکنت** یعنی جفتی در چشم باشد و باز از خوشبو است
دمن **الکونق** روغن زعفران است و صوق نام زعفران است **بسیفون**
یعنی رویشنی گویا که چشم را در پیش میکند و جدا میدهد **الکرمل**
نام دواست که کوبت جراحی میزد و مانند **کلی** آنچه تا پیش در
کنند **برود چشم خشک** زرد **عطوس** هر چه خطه آورد **شور**
هر چه در گوش بپنی چکانند **نقوح** هر چه بطریق نفخ در بینی دست
خاد آنچه گرم در اعضا بگذرانند و عنصر اکرم است **زرد فیده**
چشم در دست **نقوح** زرد **زبان راج** و در دست **یعنی**
فوت ادویه مرکب بقول محمد بن اطل **سلف** زبان فاروق در
یک مختلف نظر رسیده است **کردی** گفته اند که بعد از هفت **سفال**

توان کرد زیرا که تاثیر این مرکب بر منفعت لغب از این مدت بظهور آید
فرقه گفته اند که بعد از شش ماه استعمال می توان کرد لکن پس از آن
ترقی قوت و خواص فعل و سیت و جمع دیگر گفته اند که تا پنج سالگی
این تریاق بگذرد و تا دل آن حیرت نماید و مستحق آن که تا سستی قوت
و فعل آن بپسندد و بعد از شصت سال قوت و فعل آن مرکب را
نخاید است و بعد از شصت ساله فی الجمله ضعیف کرده و فعل
و قوت با مفهوم مقادیر نتواند کرد و لیکن بعضی همچون کبریا
و در اکثر اوضاع عیاش قوی باشد و پس از آن رفته رفته کهنه گردد

و بکار شود **تریاق عیاش** در **دیپلوس** و **سینا**
از **طوبه** و **شش ماه** استعمال شود تا هفت سال
در فعل خود قوی باشد پس از آن رفته رفته ضعیف گردد
و فیو تیبای فارسی بعد از شش ماه استعمال شود
گرد تا سستی قوی باشد و تا ده سال نفع کننده اند از آن

مخون

بموجب سخن خردمند و گوید اگر است و در آواک و در آواک الخطا طیف بعد از
بیشتر تا اول کنند و تا سه ماه استعمال آن کرد آن را بسیار مجرب
بگویند پیش از نشانه استعمال آن در ماه هفتم فعل در عمل بود
باشند فی مابین و او بسیار و در آواک کم بعد از دو ماه تا سه
تا اول کنند بسیار در بطرس پس از نشانه تا چهار ماه استعمال آن
کرد ایارج لوفادیا و در آواک عینس و ایارج لجنوس ایارج روتس و آنرا
ایارج بت بعد از نشانه تا چهار ماه در فخر و قوت بر در نشانه
و بعد از آن ضعیف کردند و در آن المکتب فیلسوفه و الومس در آن
و مفرجات و اطرافیات بعد از دو ماه تا اول کنند پس از دو ماه
ضعیف شوند اگر معاینه پس از نشانه تا سه ماه باشند و بعد از آن
کردند جواریت سهیل مثل شهر یاران و خیر بشنید و مانند آنها
الحال که ترکیب کنند استعمال آن کرد و در ماه فعل خود می کنند تا بحین
تجربه معاینه و مفرجات و جواریت که مستعمل بشهر از بعد از نشانه

تا بهیچ روز که ترکیب پیش تا دو ماه استعجاب بران کرد و بعد از آن
 ضعیف میگرداند و نیز گفته اند که **اگر بغل بزرگ** و کوجک و نیز از بطن
 و فواصل و اکثر حارشات و معاجین و بادام که فزه تغییر کرده باشد و در
 قوت خود بایق باشند و هم فزه ان تغییر شود بتوخی که تیزتر توان کرد معلوم
 شود که چه ترکیب است تناول نمایند کرد که بگاری نمایند مفایده باشد **اما نفوس**
در حال در ترکیب استعجاب بید کرد تا دو ماه قوت سفویاتی
 باشد بعد از آن ضعیف کرده و شایسته باشد **اقراض و بخت ششمی**
 می سازند در دست چمن تا شش ماه اثر کند و قوی باشند و بعد از
 شش ماه ضعیف گرداند اما اقراض کواکب قرض اند و خون و قرض افوا
 معادلات این قرضها که در صنوع **خمس** ترکیب شده باشد تا دو
 قوی بود و اثر بخش **حبوب** که در دم که سازند تا دو ماه قوی بود
 استعال آن کرد پس ضعیف شود و بعضی گفته اند که فعل اکثر حیا شش ماه
 نوبت **شش** مطلق از وقت بچنان که گریست توان باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

وقال كذا وكذا ويقول بعضي فونت شبره تا چهار سه بی است
کف و سخن تر دین تا هفت هم بود و قره ان و قره ان تغییر یافته
بود و اثر خود بی نمود **او غنما تا تغییر نشه** باشد در فعل خود است چون
گفته کرده و مستتر کرده و کبار سید **اما زوغن مبن** در روغن نیت
در روغن کافور و روغن قسط و مومبایی و روغن رحمت و امثال اینها همه
گفته کرده بهتر باشد و قویتر کرده **اطینه و خاک است در دم که** است
باید که استغاث باید کرد **فروغین سینه و کلات قوی** باشد بعد از
ضعیف کرده **مطبوخ در دم که** بگوشند باید است سید و پس
ده است که بانه ضعیف کرده **تقوع نیز بعد از مهنت** صاف
ضعیف شود **تقوع صبر تقوع** باید تا تغییر نشود **لوان** است سید ماد
اد **حول** یا **است لوان** است سید و تا تغییر نشود **استغاث** می توان
کرد **تطول حکیم مطبوخ** دارد **فایده ششم** در کیفیت **زبان فارسی**
بباید دانست امتحان **خوب و بدی زبان** تا **زبان** را **این نوع** تجربه

و تحقیق کنند که اگر کسی دوی سسهل قوی مثل تخمین یا شحم فطصل ^{السید}

حوزه باشند میزدیم تریاق بدند اگر بجزد و حوزون تریاق سهال سفطع ^{کلی}

حکم ز چوپا تریاق باید کرد و اگر کسی دوی سسهل مثل افیون و شکران و جوزا

مانند اینها حوزده باشد مقدار تریاق در میان حکم اشخاص باشد خوردنش

دهند اگر در حکم نفع کند اثر نفع ظاهر شود تریاق حویث و اگر کسی را بار بار ^{فقی}

یا محقرت یا ابتدا کتبه باشد مقدار میزدیم بدند اگر از اذیت این ^{جراحی}

شود تریاق حویث **اما طریقی امتحان چنانست** و قدر تریاق **حوزه**

حریغ دهند و افعی بر دهند و بعد از آن که افعی حروس را از زده

باشد قدر محلی نذع او ببالند اگر حروس بزید و بمنزله تریاق حویث ^{وللا}

ضعیف و پیکار است اگر کسی را امراض زنده باشد مثل شهوت کلی

و معال و ناقص و داد معده و مانند آن امراض معداری که مناسب حال

ان مرض باشد بدند اگر نفع باشد تریاق حویث ^{وللا} نه تریاق ^{باید}

که تریاق را با دام امتحان و بجزیره بکنند و قوت ^{باید} ضعف ان ^{باید}

و چوپا

و چون در بوی آنرا تحقیق نژد و بوی سمعک آن نژد پس هرگاه
حاضر از اسمی آن و تجربه این مرکب بلا معرفت جمع گردد در زمان **صبح**
بعذر فراج هر شخص که بدند فایده عظیم و نفع تمام خواهند یافت
انت را صد تقا **فایده عظیم در استخراج عمل بادر و کرفتن در جان**
کنند را و حقه کردن و در این صبح و روشن اصباح بقی طبرقی
را بوردن عمل بادر است و برز و یک سفالی را سوراخ سازند
و بر سه پایه استوار کنند و شیشه کردن بمنزرا بعل حکمت بکنند و **بادر**
درست کنند در شیشه افکنند و قدری لیف یا بوی اسپ پیچیده بین
شیشه بگذرانند و کردن شیشه را و از کون از سوراخ ته و یک بر او زند
و گاه در بر زنده پایه در این شیشه بگذرانند و بالای شیشه میان **دو**
التش ملایم را فروزند تا عمل بادر بچکد و در گانه جمع شود هرگاه از چکن
باز آیند بردارند **و بعد از آن که ز نور را با تش سبز کنند**
بادر بدم اینور گرفته بپشت رند و آنچه بدم زینور حکمده شود و کف بر آید

و باید که مقام گرفتن عمل عباد و ستمها رو دشمن کردگان یا روغن کهنه و روغن
سب زنده الا بر دست که الوده نشود امکان دارد که اینه بنزند **طریق کهنه**

دخان کهنه است که گذر را در چراغی افزوده دارند و طایسی یا طبی
واژگون بابایی چراغ بگذارند چند آنکه چراغ افزوده باشد و آنچه بخواهد
شود کند در چراغ بگذارند تا دخان مقداری در حوائط حاصل شود در وقت
گرفتن دخان زلفت و دخان قطران و دخان نقطه بد بسوزان

گذرات **طریق خفه کردن در ابراج** چنانست در ابراج را در
پاکنده در کوزه نو افکنده و سر کوزه با پارچه کتان بپوشانند
کوزه را واژگون بر سر دیگی که سرکه در آن میجویشیده باشند بگذارند
تا از بخار سرکه که در دیگ میجویشد در ابراج خفه کرده آید **طریق کهنه**

بر آوردند و در جائی که ضرور باشد استعمال کنند **طریق صبح**
دین است که دین را یک در آن شب بینه مقشر کنند پس **دین**
دین مغرب المروج اضافه کرده در باون بگویند تا مضمول شود و در وقت

این عمل فاضل ساخته می‌باشد تا یک ن شود الفاه در معجون اسطوخودوس استعمال
کنند و اگر خواهند که دین را در ادویه بایس استعمال کنند باید که دین را
را اندر روغن زیت یا روغن کنجد یا روغن کاه و در ماهون گرفته نرم سازند
و استعمال کنند **طریق اصلاح دینی** است که دین را یک
در آب حبیبیه مقل کنند پس هم وزن دین مغز حبیبیه
اضافه کرده در ماهون بکوبند تا مضمول شود و هموزن آن عمل فاضل
می‌باشد تا یک ن شود الفاه در معجون اسطوخودوس استعمال کنند و اگر خواهند
که دین را در ادویه بایس استعمال کنند باید که دین را با روغن زیت یا روغن
کنجد یا روغن کاه و در ماهون نرم سازند و استعمال کنند **دین در ماهون**
در حبیبیه در ماهون که معمول است در میان القاطع که در آن
مصطوح است **دین** که معمول است جهت چهار دقیقه است و مقدار
صد درشت و مقدار دونه درم صد شصت درم **طریق دوازده دقیقه**
و مقدار است و در هر هم صد شصت درم **دین** هفت دینم مقدار است

در بر رسم ده در رسم پنج عس از هفت بخش در هم سیر چهاردهم
در بر رسم شش در رسم دو و دو ایکست متغیله بگردیم در
بخش سببش در رسم است در برای نیم **مفصل** پنج و یک متغیله
و به جبهه چهل و هشت جبهه است **و اینکی** دو در زده حب در ربع در گرت
که متغیله شش دانگ باشد که شصت و هفت جبهه در گرت **توجهی**
در جبهه است جبهه کچو میانه است **فراواته** جبهه است و بعضی چهار
جبهه گفته اند و متصفا **اینا القاطی** که در دران مصطح اطبات
مبتدق بگردیم است و بعضی گویند مبتدق یک متغیله **حزین** نیز بگردیم است
توجهی دو قیراط است **باقیای مصر** گویند بگردیم است **توجهی**
توجهی در رسم است **جز** که مقیده بقیدی نباشد **چهار** متغیله
و بعضی گفته اند هفت در رسم است **هنگی** شش در رسم است **نظ**
توجهی است به چهار دقیقه است **قطر** **نظ** که شش زده دقیقه
نظ **کین** است که است به چهار دقیقه است **قطر** شصت من

منسکوه

بسیارچه صغیر است دقیقه است **شکرچه کبر** صدقه نیز گویند
دقیقه است **ملغ** از غل معا جن چهار شقات است و از ادویه است
دو شقات است **قوجل** هفتاد و دو شقات **قورین** دویست است
حاجی کبر سه شقات است **حاجی صغیر** دو شقات است **فرغ**
چهار شقات است **مطون کبر** سه دقیقه **مطون صغیر** شش درم
است **تور بوتس** یک دقیقه و نیم است **تا طل** شش دقیقه است
والسلام علی من تبع الهدی **اما اوزانی** که معمول یار مایند است
من جهر سیرت جهل دایم است **دوامی** سبب دیکهاست
وتوله دو دروزه ماست است **ثانک** چهار ماست است که است
شکلش بکنود باشد و هر ماست سرخ جواهر است **دورنی**
سه جده است که هرشت و چهار جده که ماست سرخ است و یک ماست
می شود و سبب درم و شقال ماست و توله هندی هندی هر ماست
یک درم است و توله سه شقال است که شقال و ثانک یا هم فی الجمله

انذ الله احکم ابودان کشته بود از زشتی **بیر** **سرخ** است **ابواری**
جب بگو میانه نشود و جو قیراط چهار جو **سرخ** که بهند کج **بیر**
کویند سه جو که هشت بویج باشد **ماش** **هشت** **سرخ** **توله** **دوازده**
ماش **نیم** **چهار** **ماش** **دو** **ماش** **دوازده** **سرخ** **دیس**
درم **سه** **ماش** **یک** **سرخ** **شفت** **چهار** **ماش** **سه** **نیم** **سرخ** **اسنار**
و شتر **سیما** **هشت** **ماش** **وقته** **هفت** **نیم** **رطل** **بعده** **اولی** **نور**
سینه **ای** **من** **طبع** **چهل** **اسنار** **ادزان** **ترافق** **اهل** **و زلف** **کوبو**
سه **پا** **کنوا** **دو** **انار** **پادکم** **پرا** **دوازده** **اوس** **اوس** **یک** **نیم**
بخته **در** **کجا** **در** **رانا** **دا** **او** **اینا** **دا** **چهار** **ماش** **پادکم** **پسه**
است **پسه** **ش** **زده** **اوس** **تا** **فران** **پسه** **قطران** **چهار** **ده**
اوس **پسه** **طپان** **دوازده** **اوس** **اوس** **هشت** **درم** **درم**
سه **اوس** **کر** **دیوا** **و شکر** **دیوا** **ده** **جه** **یعنی** **ریا** **ف** **یده** **نیم**
در **حدا** **دادن** **مزواریه** **در** **نک** **دادن** **وست** **خفن** **الاس**
دیزه

لعل بدقیله از بوی کرم صاف یکن با انبوی سفید جدا داده
تا خوب صاف و شفاف در روشن شود و یکی مسکین بکنند و در
اتش نهند چون کرم شود آن یکن را در دیک اندازند چون یکس
سبک کرم کرم و میان شب یا تا کداحه فرو گذارند و مبرون آورند
همچنین صفت کرم عمل کنند تا چهار کرم در آب شب یا تا کداحه
کرده صاف بپزند و هر روز تازه کرده باشند بعد کرم
چشم در رنگ بغم ابراهه اندازند و یک عت کامل بگذرانند بفرمان
صانع تعالی صفت رنگ لعل کانی گرفته باشد **سنبله و کرم حن**
رود زربنج یک شفا سیاه مسعود و نفقه مکدی بنج شفا سنبله
بنج و نیم شفا همه با هم بپزند و در بوت کرده در کوزه بپزند
تا گوره نهند چون اتش سرد شود مبرون آغصه بار و دیگر سیاه و اگر
باشد باب کرم بپزند و حن کنند و بنج شفا و در ارد ضم
ب خد بپند و در یکن دانه نهاده در اتش نهند و یک شفا

بجز از آن تا بگذارد پس هر دو را آورند و بکجج زنند و جدا دهند **سنه دیگر**
از آن است که در تریب می بسند حکم دره خالص و در دوم و تریب زرد
و در نایب هر دو را در آب کوبیده و در آب کوبیده در موم خشت کرده
باشند در آن انوار خفته در آتش بر هر گاه هر سه است که داشته
است شود در کار لیدر که از سنگ جراحی میوزنه یکین صفت
و هموار است باشد بریزند و بالای آن آب ریزد که سرد شود
و هر دو را نصف بکجج هموار کنند و جدا دهند **سنه دیگر** از مسی
سینه یکین سازند و شب یا با را باب حل کرده موجود برانند
یکین را در سفال این رسیده نهاده بر آتش تیز زنند تا گرم شود چنانکه
آتش بر قرار بزنند پس شب یا با محمول را قطره بر آن یکین بچکانند
همچنین است نسبت گرم و سرد کنند بعد از آن دست را عمل
باز دارند و بشویند فردی شود سرد بماند و هیچ او برنده در اصل و درین
مفرق نمواند کرد **سنه دیگر** حاشی فروزه سنگ بین یعنی سنگ

سپیدانه و سره صفایان و اینکند شبانه استخوان بگرد و خرد
کوفته مادی بیکدیگر میزنند و در قیصر اطرا این و کلب هر یک کوفته از حجره
که کوفته صلابه کرده باشند و نه اینست درم یکدرم از یوزارده
نقره و پنج قیراط سیاه مصعد کوفته به هم میزنند و بر کلب بند
تا یکتک بیده بود و درینه بونه سیکه همانده در شور سرج نهند
چند آنکه بگذارد پس مردن آورند که بزوزه سپیدیده باشد **سینه دگر**
س حن الا اس میزند بوز شمر و یکین بهر صورت که خواهند
بدول الا اس بر آشته و بر سفال آب نارسیده همانده با شش گرم
کنند چند آنکه انگشت بر او قرار نتوان گرفت چند اش تبرکف هزارین بار
ببزند اش یکین نه ترقد چون صبر گرم شود در میان با زرد چوب **سینه دگر**
ببهند و مالند و در کاغذ به بچند چون سرد شود مردن **سینه دگر**
سه بار عمل نمایند و مرتبه چهارم مردن از رده در آب کشند و در رینه
ببند لضعغه ادا ایضا الا اس شده با پیشه که کسی فرق نمی تواند کرد
- با الکت

با اینکه در چند جا ببرد این را ششمی گویند **سینه** و **بزرگالماس**
 سینه و عمل آن مثل عمل شش است بلکه در زرد خوب خزان
 مثل هم اینترند **حب** که بر او نوره و **کریه** که بر او نوره
سینه به نوره صف کرده یک کوزه بگردند به نوره سفید و یک

مروارید در عین جوش فرو بوده صفتی بدارند به میزان اوزن
 کرات همین که بگذرد بر آبهای دورسته کن در بر آب در مندر کوش
 گویند و آن در حقیقت صفتی باریک است خشت نموده شش
 کشته و مروارید را در میان آن گرفته در میک یک لحظه بر میانند

بسی مروارید اورند که بر یک قندم آمده باشد **دیگر اگر زرد شده**

باید بیارند محبت و کین مقش آن و کما نور بوزن برابر و سخی کرده
 تا آب سخی روغن که سفید از شیشه صبابه کنند و درین صندره

دانه مروارید پهناده و از آن حلاط اول قدری برویاپسیده در آن نرم
 به آغوش و نرم نرم بکشند و باید که مروارید آینه آب باشد پس فرو

ابدا بسته باشد که فرود آید سوزنی که او بسته باشد
فارسی بنام **بانه** و کافور بوزن برابر کوفته سخی گشته
سخت کرده دانه فرود آید را در آن گیرند و بانه در خمر آرد گرفته در تنور
تا پخته شود و لوزیانه دایره کرده اگر فرود آید **سینه** باشد
صاف بون و یک آن برای **دانه** است که
کوبند و در طرف **سینه** کرده آب شیرین در وی ریزند
و دانه را در آن نشه و برده بر آتش نرم بپزند و هرگاه
بر آورد از دست بماند و باز آب صاف کنند و خردت
چنین کنند بعد از آن باقی صاف شوند بقیه و ابد آرد **دانه**
بپا بقیه کوفته آب گیرند بر دانه فرود آید ریخته و قدری **سینه**
بر آن پاشیده مالند و در روان گیرند و بعد از آن **سینه**
از آن صاف بقیه کرده **دیگر** است و رخت نوت بپزند که
سر آرد پس شیر فراهم گرفته دانه فرود آید را در آن نه بپزند و نرم
کنند

گیند و نوبت نم نوز در آن کف دارند پس بزود آورده در طبق محمول
میشد روز بدارند روشن و صاف کرده **صفه طبق محمول**

طبق را بسیار کوفته در کوزه بسازد و بسازد با آب زردار بنور
با سیکر زه گرفته در آب مالند تا مثل شیره بر آید و بگذارند تا آب

صاف بالا آید و محمول در کشند پس آب بریزند و محمول کنند
و دیگر حس دادن در آید آب سوراخ ای مر و آید را بموم گرفته

در کوزه ای نیوا کوفته بگرد و بعد از آن پس از آن آورده با سوراخ
خامند و مالند و آب سرد بشویند بسیار آید شود **خشن**

مین بگرد سنگ بلور یا سنگ محکم و خورد آب بیند

چشم در یا قوت نذگور شده که ماده همه انون و مین است

رنگی که بخت **عقب** زنگ بگرد سنگ مدبرده جزو اشیا کوزه

یک جزوی سخت و سفید از زر مکی بجزو و جمله با هم امیخته و برون

کنند و این بونه کنند و این بونه را برون و برون که آن سوراخ است

باشند حکام وصل کنند و آتش توی کنند **اصول** که آتش از او
بوت جلیده **مربوطه** ریزن جمع خواهد شد بگذارد تا سرد شود
سنگ کون بر وی سفید از زیر یکدو خرد و شنبلیله خود
در همه را بهم ایستد بطریق مذکور در بوت سنگ کرده باش توی کف کنند
مینایی رزق جامه اصلی ده سفید در دو اسبی یکجور بطریق دو
اسبی یکجور بطریق مذکور عمل کنند **مینایی اسب** سنگ
در ده رتین در بیت سفید امر بهر یک یکجور و حبه را بهم ایستد بر همان
طریق که مذکور شده در بوت سنگ بکف کنند بکلم صانع تعالی یا توت
رنگ براید **میزونه کون** جامه اصلی ده مس سوخته و سفید از زیر
یکجور سنگ سیاه هم جزو در اسبی یکجور بطریق مذکور عمل نمایند
ستفان دروغ مازند **سختن کین کوبیا** فوستر **سختن کون**
شکوف روی چهار رصاص سوخته یکسرت چهارده آفتابیم
یک همه را کوفت در معرفه اینی کنند غیر آفتابیم و کبریت بر آنند
و کینند

و گویند که این میوه شود پس فرود زنند که سرد کرده و بستر که در تنه میسند
در آب حنظل کرده در ابوتنه نهاده با تاش قوی میسند که بگرد دو
شود پس سرد کنند که سنگی باوتنه میسند که بخرج حیدر میسند

دلمه کردن جو در سجاه را صبی براری کند چنان بود را در صاف
و بقی باشد با تیمور گرفته در آتش نهند بقدر یک درم زدن پس در آب
زنند زخم باز در آتش نهند بقدر سه نفس کشیدن و در آب نهند زخم

باز که سیوم در آتش زنند و بگذارند تا پخت که سفید شده پس سرد
آورند و در کاسه چینی نهند و با استکی میسند تا سرد شود چنانکه استکی

سوزد پس در میان آتش نهند و اخلاط ان رو ماس کوی سرخ بوم
میسند و موم را بر آتش گذاشته رو ماس را کوفته در آن بیامیزند

و میسند که در میان آن فرود برند و بگذارند تا وقتی که تا وقتی آتش دلخواه
بردارد **دیگر صمغ صبور** دم الا چون مکه دو مثقال قطران شقیقی است

هر یکی نیم مثقال حبه را سوده یا نیم مثقال زهره کادو هم از آن میسند

چند آنکه تری در وی باشد پس بوزرا گرم کنند و در آن خلط سخته
رند چنانکه نویسیده باشد و نیز بر کمر کنند در سینه است
در یک یا قوت کرد **یکسری بلورین** بوزرا گرم کنند و در شب **مالی**
محمول در آب افکنند و بچوشند یا گرم کنند و در آن آب زنند
چنانکه بسته شود پس باریک گرم کرده در آب بقم اندازند و برای جلا
روغن ریت چرک کنند و باب مالند و در پارچه و کاغذ بده
مالیدن نیز مجبی است **دیگر کین را گرم کنند و در آب بقم**
تا بستان افزودن سرخ شود و اگر در آن آب افکنند زرد شود
دیگر کین بلورین را که صاف و شفاف باشد بکنو مالند و ریخته شود
پس روغن کوی را که سرخ خوشتر است در باره موم مالند
که آتش بیامیزند و آب بکنند فارسی مدتی داخل کمر کنند تا فرو
خورد و سرخ چون شود پس کین مذکور را در آنش گرم کرده در چاهی
چینی زنند تا سرد شود چنانکه انشت را بیوزو در میان آنست
فرد

مرد بخت برید که ایک را نش باشد و نه گرم باشد نه سرد بلکه

مغسل با آنها باشد و نیز بسته شود **الطبع** روزی بریزد کلاو

ستنی گشته و درشت می بینی سخی کرده در روغن نان اینز

وز لقا و درشت را هم سخی نیند پس بپور را گرم کنند در بین

احداط اینند و سه ساعت بگذارند ایک نیمه از بود کیمی

س از دست به نقل نیم و سسک سیمان را باب ترنج سبزه

برین بکنن طلا کنند و حنک کرده یک راه ایکنه کرده در اش اینند

و یک ساعت بگذارند بعد بردن آورند **الطبع** یوما و هم الاون

از پنج سرخ عقیق معد و سرخ شده باشد انقسط

سرخ من و طران ش می مکه عروزی جدا احداط اینند در

از سرخ و طران اینزند تا چون مرسم شود و زربوته اینند بکنن بپورن را

که بسیار صاف باشد ^{و بنوع} در بوته اینند من سرخ کرده گرم کنند در خطا

مذکور فرد بپورند و بگذارند تا سرخ شود پس همچنان ما دارد در خمیر کشته

در میان آنکه گفته اند که این البته است در همه تعالی که هیچ مانده است
براید **توین بود و دیتان** بلور بزرده جزو برنج و سحی بود
بلی کرده بگذارد باز بید و باب نکشید و بار دیگر بگذارد و یکی
برنج دیگر بپزد ازند و بقالب میریزد **زخف** اوسح ده درم برنج
سه درم خون سیاوشان یک درم بلور که بطل باشد بنزد **افه برصد**
درم **ایکین شدرم** تویتای یک درم زجاج یک درم اوسح و اخل کرد
بگذارد **اینر حسدی** بود **ایکین** انظار اچرا بر او گرفته بگذارد بیفت
حوب **ایه اجبر** بر بلور صد جزو برنج دو جزو باید نهاد **اسمانه**
ایکین صد و پنجاه درم سیم کوشه چهار درم برنج سه درم بلی
کرده بگذارد **سختن** لاجورد یا کانی **مق** بکنه **یو** **سختن** حکم
مخز را کوشه و باب نکشیده بکوشند و به کف **سختن** مالان
و بشویند تا پوست نکشند دور شود پس سحی بیخ کرده در کوزه روشن
دیند کرده در کوزه شیشه کران یا کوزه کران یعنی در آتش نیزه نماید از
نفته

مغنه بختد از سر زدن او زند که همه سید در عایت صفا و عیال
مشده باشد پس جنوی ازین کل پرسه و جوی برای برده مس گرفته
با یک شوند تا سیاهی مس از دو یکجور و لوت در کالی استخه
در زمین ننگ دفن کند بعد ده روز همه لا جورد شود و برده
تویان مس کند بر همه باشد و باید که همه اخلاط خوبستی کرده
که بگذارت شده باشد و از کرد و بخار احتیاط نموده دفن کنند
کشتن لا جوره نارنگ و حسن پیدا کنند ده جرد و لا جورد
تا دو جرد و ملح القلی صلا کرده در بوتنه مار و غش کبند خید کنند
و در بوتنه بر آن مشک طبا کرده در بوتنه دیگر نغمه کنند و در آنش
شیر نمک تا گذاشته در بوتنه زیرین مسرن شود پس سستی کنند
و غسل داده لها بر بند اگر بگردم از لا جورد ستمزل رجد درم زرنج
اد از بند برنگ یا قوت سرخ کرده و اگر این بر دزدی اکنه و غول
اخذند سرخ رنگ برون آرند از او براد از **شیر و مشک**

مانند کف بیره کرده در بول حسان که چهار انگشت بر پیشانی است
طرف چینی بطرف راست معتدل نهند هر سیاهی که باشد در
بول براید از ابتدا معتدل کنند در حد که صاف شود **دیگر شرف**
در پارچه گمان بسته در روش دریا شب بماند در آب حل کرده
بیادینند و بگوشت نند سواد را مل شود **سب حش نند توتوم**
کف شود جوارات ترش میشد ترمه می از هر یک با و سیراده
سول و دیوانم اینهمه ادویه را با هم کرده در ظرف سی انداخته در ن
دفع کنند اندک سیرکن زیر اندک بالا انداخته دفع کنند
لعید زده روز مبرون ارد **دیگر شرف** زادر کن بسته در
مقطر اوخته نهند لعیده در روغن بگوشت نند دره در حد
رب **دیگر شرف** مثل باقی بیره بیره کرده در حد
معتدل چشیدن و سواد می که باز دهد گزین مصفی و فزول سواد است
رنگ کردن با قوت میقد که سبزخ شود و قیمت با قوت نیاید

بماند

بمانند قلع و مقلد پس و فقط و کماله فولاد و دم الا چون یک
خردی پست بهار صبح خرد همه را آب بنده که و بول جان
یک روز تا شب خون حاش شود و شیشه کنند و شیشه را
در کل حکمت گرفته شیشه و کبر از آن نهند چون حل شود بیرون آید
و محمول سرخ مانند خون که تری باشد پس با قوت بعد از او
ابنینه کل گرفته کنند و آب سرح بریزند و فدی بر سرش
آتش در زیر آن کنند تا رنگ ببرد **خشن اس از این** سازند
این تازه مای سنگ که پاکیزه کرده باشند بومان تا جوک
نداشته باشد و بپزده سیر از این کبر معاقده را در ده سیر است
بجوک نشد تا پنج سیر ماند پس تم سیر سنگ بوده در آن
بگذارند چون حل شود این ریزه انداخته دو سه جوش داده بگذارند
تا سرد شود و بعد سه هفته در آن آب بگذارند و بعد از آن
بجوک نشد که تمام آب بجوشن بپزند پس این این را استنجار همیشه

در برون آورده سرده کنند این برنجی است باز برنج را برای
کنند فی بده **دوم در ساختن اول حکمت درجه پنجم**
اسم حکم طروف که تایش از آن کل کوزه گری که خاک است
کویند باید از زیر یک پاک کرده در آب حل کنند تا رفیق القوام

در برون آورده سرده کنند این برنجی است باز برنج را برای
کنند جوهر براید که از کاش اصل سیم نرم تر در یک تن تو باشد
هر چه خواهند بزرگ **حاش برنج پیشی** کاش زره هر چند
سنگ بهتر چهار سنگ بصیر یک جزو هر دو را خوردند
با دوشاب میوز یا حلاب قند کهنه لیشند و قرص حش
بر سفال آب رسیده بپزند و سفال با برش گذارند تا سوجیه
و سخت کرد پس سید و شب توتیا رجاج یعنی اینست مسوق است
برای مس را تخم نموده در برون نهاده معاً نموده حش حش
با بش بسیار تند مگر مای بزرگ بد مند تا جوهر کاش گذارند شود

گفته و این اجزا بعد از نصف کل صافه موزه باشد چهار روز
تکرار بر سه روز اجرا گویند جنت المیده یکین است بر یک گفته
پخته کل خطمی مومنی معروض کرده است وی الوزن باب تک
رشته شده دیگر که مولف تذکره بهترین است م و ذرات موی
معروض تک صوم رکال خوب خطمی خست المیده است کتشم فرغ
هر یک یکمزه کل پاکیزه و در جزو رشته دیگر که در خیزد کثیر الباست
دیگر تجربه رسیده است را با قدری راه گاه گویند و تک
مسوق و کتبه چینه باب خیمه کرده است نعمت نمایند رشته دیگر
بند کل پاک دار است صاف نمایند موی سردی با نر از
مده با برابران سه کین کا و حثت گفته چینه در سه گیم
و تک با پیشند و خوب گویند بعد از آن صفت روز نگاهدار
و هر روز باب ترک کنند تا حثت شود بعد از آن نگاه دارند رشته
دیگر کل زرد یک حب و پنجه بند و کاغذ یکمزه تک پنجم

در آب تر کند بسیار با بند تا حل شود پس همان به زیر یکی بر آید
چهار یک موی سر ادبی مفراق کرده چهار یک سر کهن است
کوفته چغندر سردی کند و با لبند و هر چند بیشتر با بند بهتر
بود و فرغ صاب خشک نگاه دارند عند الی حبت کوفته باب
سسته استعمال کنند بهترین کل حکمتهاست **سخته دیگر کل**
الغث و نثق و خطمی و موی سر ادبی مست و بی الوزن کوفته چغندر
باب سسته بسیار با بند و استعمال نمایند سخته دیگر منقول
رز حکیم جمال الدین حسین شیرازی کل رز و کل سر موی تر است
کما غذ سه کهن بز ننگ موی مفرغ مانینه باب سسته بسیار
بر هم روزه یکشنبه روزه یکدوازده وقت حاجت استعمال کنند
سخته دیگر کل بقدار است سینه روزه در آتش مثل کوزه ^{میرزا کران}
داشتند چنانکه با اندک آتش منقطع شود بعد از آن مبرون ^{اوردا}
بغایت باریک صدا به کرده بعبده و تخم مرغ ^{خامند} بر آتش ^{خامند}
استعمل

آب پیچیده گشتند در چشمه وصل اسم حکم زین اشیا است **در حکمت**
چهارت شده و فصل اشیا ناز داخل صبر کنی برج مراد و در
قاریج نیز چینی داخل از یکسند یک با یکسند بیده در شیشه
از در در آتش داشته پرین ازند با پیشته تخم مرغ خیم کرده گشتند
سند دیگر مغز حبه سرخ مقفیله بجز در بر تم این دو جزو شده
در سینه تخم مرغ با بیده هر کنند بغایت استوار کرد

سند دیگر سینه در زرد همان که کاش با یکسند بیده پیفته
تخم مرغ **سند دیگر** گشتند **سند دیگر** منسوب بخواصه قطب الدین
و بیوشی خاکستر چوب دماک ملک شور هر دورا بر آن تر نشستی
گشتند مثل ریش خواهد شد و هر کنند مثل سنگ سنگ شود
سند دیگر منسوب بسوکه بهاریا قند سیاه کاتمه چون خواه
از سینه باشد حوازه از حدف هر سه برابر بنیاید کوفته هر
گشتند هر وقت **بجز هر** چون کلی ابنا رسیده کوفته شده

نوبت پنجم مرغ همسیده کرده هر دو برابر کوفته با بنه منس در
یک ذات مس خه هر گسند مثل این دیگر هر بنام **تخم خرا**
الوده چون خاک کبهر هر دو برابر موسی سرادی سوخته قدری
هرت مس بیده در خون مرغ یا بنه یا هر جا یورنگه باشد رشته
بغا بر بند **بن مسند** که در حل جز بکرایه مصطی موم لاکه
رال چونه هر پنج استیا را برابر کوفته با هم ایخته در رو یک کلان
گرم گسند تا یک ذات شود همچنان گرم گرم مقدار یک اتمت در
کوی سینه انداخته ریش هر گسند و ته سینه را به کرم سید را
رنگ گسند **سنگه دیگر** موم یک مسنه امن و با مسنه خست
رمیم امن هر یک سش سیر هر روغن الشی یکی روغن سولام
مس خه موم در آن بگذارند و بعد از آن که یک ذات شوند
دیگر افزای کوفته پنجه بیندازند و بدست با کفچه چندان زنند که
مخوط گردد پس فرود آورده بر سنگ مسندان و بعد با سبک

بگوید

بویزه بعد از ذکر قرآن آب بسیار انداخته بانس کوس به بپرد
و بعد چهار مایس فرود آورده همان طریق بگویند همچنان
رو مفتحه طنج بوزن بعمل آورده موم در آب بزن خواهند
پس بکار بزنند **این سبزه را** بر آب برودغنی به علاوه باید گرفت تا که
چون موم نرم شود پس هر که خواهد هر کند خاصیت این آب است
که در آب گرم سمنت می شود و چون سرد باز نرم می شود **همین**
بیاورد سبزه کاو در هم این ده درم مصطط و مغز جبهه هر یک
پنجاه درم قیر یعنی رال است درم است کند و بگوید نشه که به همین
ناپست روز تا چون مرهم شود غوره های آب خشک بکار دارد و
صاحب را نشت گرم کند همچون موم نرم شود هر که دست در کشند
روز بکارزند که سمنت گردد بعد از آن اگر در آب کوبند
ان کار کنند فایده یازدهم **رنگ کردن این عقیق**
کوبن با صحنه و عقیق در آب دادن بسیار بغیر از این

مثلث عمل غیر و کاتب روز غفران و سبب صفت بفتح

و سبب و شکر کف و در جان رنگ کردن اگینه این

به نمودن خسته می شود که چون رنگها بر اگینه کنند در نمودن

اگینه شود شکسته شود و همچنین هموار مبرون آید و این جمله

احتمالاً بتون که در دریل تو فتم می آید که بر که سعی نمایند

ایکانه بقت م یکا بران اگینه می آید بگفتن **رنگ تو**

زینج زرد و کوه کرده شب **بنا** یک سعی نمایند چنانکه در کوه

شد و بر زجاج عمل نمایند **رنگ** لا بخورد **سیم** خوشه

روازده تو پال این دو از ده لا خورد چهار دانگ و خردی

یک روز آب در بنال سر سعی نمایند و روز دیگر سه که انوری

سعی کرده بطریق منظر عمل آزند **حسرتی** سیم خوشه و

بجست وی تا باب مورد تر یا حث تا باب ترک آهون

سعی نمایند و کاه آوازند **روای** شکر فاش سیم خوشه

میپزند در سبک با آب لیمو صلابه کرده و بقلم گرفته بر عقیق
هر چه خواهد بود برین با نقش کند و بعد از آن که حاشا شده
بقدر باو که هر ملک کمتر در میان انگشت نماند بزند کجین آن نقش
با سیاه می کردند همین که با سفید کردند بدارند که عمل تام شد
از میان آنش را آورده سفید قیام بران عقیق میاند که از آب
و غیره حجر مکرود **المرحوم رزود** در روغن کجند که اداخته هر چه
از آن رسالت عیاج نقش کند و سه روز را کند پس
بسه که ریش لیونند نوشته پیدا شود چنانچه مشتاقان برداند
المرحوم اگر کلی حاشا آب نارسیده یا سبده بر صفت
بسیار سختی و بدان اوزند شکره را و صلاح کند چنان حکم
شود که باز جدا بشود **اب دادن صلاح بغیر آنش**
کل از منی دو اثار نوشت در پشت و دام سوده از حاشا مکتوب
و ام کتب بنمیر اسم کاو سوآن کرده بنم سر که شده که نمه افزا
در این

کور آن خمیر شود پس با نژده دام اجرا در سر که خمیر کرده ششمین
 کند و یکبار از آن که حش شود پس دور کنند تا که ششمین سرخ
 شود پس نیم انار شور و در آب حل کرده در آن سر دکنند **در**
 از فراطین و پنج رتبه کبیر و عرق شود و از شش عرق کردن
 یکی کرده ششمین با کارد در آن سرخ بموده سر دکنند تا
 سه رتبه دیگر زبل کاه و صحرایی را در آب که صابون حل کرده
 باشند انقدر که بقد شده باشد حل نموده ششمین با کارد
 در آن سر دکنند سه رتبه دیگر قرن ستاه ارکاو یا از
 سر سرخ یک پوست با آن دور است که سوختن کند و در
 بول تر کنند تا که حل شود پس بر آنش کنند تا که سیوم حصه
 برود و صاف کرده آب دهد سه مرتبه همین و سکنجید
 این دادن حقایق دو طرح یکمشت میفت است و آن
 کت بود و توله در بول دی سیده جعفری را طلا کند و در قابین

ادویه پز کرده حب را در آن گذاشت لقبی پوسیده شود در آب
 کند ماله قالب سرخ شود و همچنان سر و شدن دهد تا که جوش
 سرد شود **باب وادان سیدم غیر لث** صبر با سکه کهنه
 آب بند و لوث در زروغن لفظ یکی کرده به پتبه بر کسند
 و هفت بار بر صداح تکرار کنند و در سایه خشک زنده با رسم
 زنده روغن لفظ با لند بر نده شود ابضا ان رود و بیازند مخمر
 کتابی برکت و صبر بر او با سکه کهنه موقوف حل کرده هفت کمر
 بر صداح باند و در سایه خشک زنده بویست بر نده و ابضا
 کرده و جگنه آهن و اکیکنه را به برود **سنی رحمان عیبی**
 بر غله سویمان زده پازده روز در آب کاو زبان مرصفا
 کف هدر در پس شکر فسیله در آب حل کرده در آن تیز
 و برانش نهند و امسته امسته می کینه باشند تا کجا در خشک
 کنند و اگر آب کاو زبان باشد خاکستر در حنط معقدان تا کجا
 در حنط

سینه ز صفت انگور در آب نمزد یک روز و صاف نده در صاف کند
که بجای آب گاو زبان است **شکر فعی گوگرد چهار و سیس**
ز شوق یک بری اول گوگرد را بر آتش زنده تا که بگذارد پس از آتش
مزد گرفته اندکی بگذارد که مزار گیرد لیکن نه چندانکه منجم شود پس این را از آب
گذرانیده اندک اندک در آن آمیزد و بعده حوت امیخته شون سوز
کرده بید و در یوته دیگر و از کون سرپوش گذاشته بر آتش که خاسته بران
انداخته بونه رایه همه نفیسه که همه بونه در خاکستر باشد پس اول اس
ز م کست بعده تیر و کوبت چرا که میداده یا بشد با نوح خسته بسته
بر آورده کل با کوزه کوفته پیچ در بونه ترکند در آتش از سر برارند و کرا اند
که سرد نشود پس کل برارند و بونه را شکسته بر آورد شکر فعی بگوید
کسر که ان نیز را با کوبیده است مانند کف دریا و حید بر خه
اجزا در ظرف گلی که استوار باشد چهار پاش آتش دهد سخته شود
ک خن مثل تل و غیره کتاب در کفران **مش فعی سوز**

باریک گلشن کرده چشبه نیم سیر است حریب کو حنه یکتوله بکوارت بهم
سینه و تاسیاه شود بعد از مکتسه توله داده بکوارت سینه
دوانه گتند در دروست کوزه یا ناقه خیالی پر کند و پوست بهم
گوشه و در سیه حنک گتند که عمل درست می شود **کلاب علمی** کشتی
حنک دلیده در اندک کلاب تر کند با تش استه عرق گتند
در سینه بر دی کرده بفرود گتند **غیر سیه علمی** کاشی حنی
برایت سلف کرده غیر از زمین ان براده پنج شش روزه در آب
بگذرانند بعد از ان که غیره نشین شود آب او را بریزند و باید که است
چند آنکه حوز را جمع کنند از ان در کره بسته حنک سینه بسیار
خوبه و سیه شود **غیر شرب علمی** صمغ عربی ده توله روغن
کل چینه دو توله کافور جودانه یکتوله بسیار بگویند و بمانند و در آب
به بختند که بگذارد و یکتوله سوم یکتوله نمشوله میدمان بمانند و در آب
گتند زرد و در فرفری کرده لقا هدر اند که حیران ادو غیر شرب
فرق

تتم نثران کرده **مختصر رزوه علی صندل** دو دهنم **رعفران** **علی** **مستدام**

باید سخن را طایب است کرده در میان پاره صبر باندازد و تا

هفت روز هر روزی کلاب برویاشند و خشک سازند

بعد از آن خشک خسته بر کلهای حیاتی دراز گشته گذاشته بیدار **الفقار**

که همگی بوی صندل محو شود بعد از آن سه درم رعفران مثل سه

کلاب بوده باین صندل تحت طاب خسته باز بطل خسی **الفقار** بویید

که بوی رعفران سه مستخدم شود باز کافور بهم سینه یک شانه نهمه **موان**

بکیر می در روغن جنینی بریان کرده باریک شده داخل زنده دو دو **توله**

عین سفید ایضا باریک شده داخل حبه بجا به برود **رعفران**

علی بکیرند کل معطر را از رعفران هفت شبقه دهد و در **خشک**

سازد و در یک ربع رعفران بارگشته بودت برتند و بسیار مانند

تا همه رعفران شود **رعفران** **علی** سفید موته سیاه در کوزه **بشکسته**

از نصف پانز گشته و بر این **مورد** در ایران گشته و بر **مالی**

د آب نیم گرم بر آن میریزند بمانند بر روز چند بار تا آنکه تمام شود باز آب
بزنند و در سه چهار روز آنکس خواهد شد پس بر جادو سفید امراض
ان دور کنند و آنکس سفیدان بستانند و در سه حلقه زرد پس
ببیزدین و کتم ان بستانند و از اصله که کند و بعد از ان که نشسته
مانند و خاک ان دور کرده بیه پس آب او بدید اب غلیظ
در بیه حلقه زرد چون حلقه شود باز آب این بدید و باز در بیه
حلقه شد پس آب و ما و راندک بید اگر بعد از حلقه شدن
سپت توله باشد بکتوله زعفران سوده آب او گرفته بدید پس نیم حلقه
سخت در نوزده توله بکتوله خالص زعفران داخل کرده در کسرم
و محکم ببندد و مانع شود پس بفرود نشاند **کشیدن خون اشع**
اگر دویبه اعلی زرد سرره کرده مادت چهارم سفید در کلاب برزد
حزب زرد و در هر سفید کلاب را دور خسته و کلاب تازه تیزان
و کلاب باید که بالا نهد ای خود بماند **سرخس سفید و سبک**
دسوزن

مستوفی شریف در حین سفیداج فارسی قلبی پاکیزه پیچیده در یک کوزه
و نازده ملک بر سر او کند و در آتش برآورد بسیار سختی گشت تا هیچ
در شتر نماند بعد از آن در کوزه گشند که بطل حکمت گرفته باشد
در تنور اینگونه گردن بزنند چون بردارند بقداب شده باشد
و اگر خام مانده باشد بکنویت دیگر در تنور اینگونه گران باید برآورد تا اینکه
بقد شود که بسیار بکوفی شود سرخ که به هم می رسند و گویند چون سرخ
بگو کرد گوزانند سرخ شود بکنویت لطیف **شرف روی سیاه**
دوازده مثقال گوگرد و زرنیج سرخ لغایت کرده هر یک دو
همه را با یکدیگر کچی کرده در کاسه اندازند و تنوری بپایند و آتش از آن
بدر کرده خشته کج در تنور به بزنند و کاسه را بر روی گذارند و سه تنور
محکم بزنند و روز دیگر سه تنور بکشد و کاسه بگردن شتر نشاند
تا باشد در عایت سرخ و اگر در پیش گشند و دود دارد بپزد و سیاه
شود **شرف روی** بیارند دوازده غرض سیاه خاکش

خود که کرد با **سهم** کمی کنند در در قرابه یا سینه سطر کردن او را بکند
حکمت ابرایمده **خشب** که داشت سوزانند تا همه بی کرده بعد از آن
بج خود زریخ **سرخ** ناریک سینه در پشه اندازند در سینه
و **سنگ** استوار کنند و **خشب** خسته بکل حکمت بکنند و در یک
برگ پر کرده سینه را در میان آن فرو برند و نزدیک بکل حکمت
استوار کرده **خشب** زنده بر دیگر آن بگذارند چنانچه اثر آنش از هیچ طرف
ظاهر نشود و تا یکس اش نرم کنند و پاش دیگر که با عدال و دو باس دیگر
اش سخت کنند بعد از آن سرد کنند و سینه را از دیگر پروان
اورزند و شکنند در حیدر اخلاط مصعب گشته و شکر ف روی شده
با مثال و بسیار دیگر را دیدم که **تربیب** **سینه** در وقت **تروم**
تیل مع شخ و برگ **تنبه** و **خشب** خسته کوفه و میدک زنده و سینه
نفسک هر روز که خواهد در کوزه کفی انداخته زیر تر و اش نهایت با بجزی
کنند و بر آن **انگ** **انگ** **معدره** را انداخته **آرچوب** **سرخ** **سهم** **کنور** **سرخ**

در پاک نیمی گرد آینه باشد تا چهار پر که سیند در اعی جوی **شکوف**
عجی بیارد رزد جوبه بقدر حاجت و در سه که هذرت شبانه رزد
ترکتد باز مردن آورده باب لیمو سخی نماید و حب ای ساخته در
ساخته حش زرد و بنار بید شکوف کرد **سیاه**
از اسرار غیرت بیارتد رب محمول که بابی جی حل کرده
باشند در جزو حلق سیاه که بی سر کداخته باشند ده فرود هر دو با
در ظرف کنند و آب جی برش افزایند و بنکو صلا کینند تا هر دو
با هم آمیزند و بنسراج گیرند پس در کباب سیاه صاف نمایند ز من سوزن آید
که از معدنه فرق نیوان کرد در عملها بکار دارند **عجی** بیارد پاکشی
و از خاک و خاکستر پاک زرد در جای پاکیزه سوزد و خاکستر آن را
ببرد و با سفیدی قند ایمنه تا چهار روز در ریختن دفن کنند تا بمرد
بهم رسد پس را بصره رفتن این بجز حاصل داخل سوزد و با هم
دیگر نیامیزد و در شامه سوزد **عجی** که قور عملی کافر حبه حاصل

بیرود و دوغ گاو سبب برش و زرد باد بید و در آن دوغ چند ارد بپزند
و هر چوشت دو بالا ابد بطریق مسکه سببند و نیم و دم حصه کافور علی درین کمال
کشت زرد در دست هفته میان خنده نهند و بکار بندد **س حشمت نافه**
کشت مضرعی بیارده جگر اهو قطعه قطعه کنند و با مثنی بیارده
کشت زرد و از پوست کوزن بشکل نافه بزد و در آن نهاده بدوزند
و یا در نافه خیال به نهند و بدوزند و بچکس و سترق نتوانند کرد **انگوزه علی بیارده**
در درخت مینب که از اینویله گویند بجز دم روغن تلخ کشت زرده
درم شیره کوسپند دو سیرت است یکسیر در پایتند این کرده نش کنند
و کفنی بزند تا با سبب بی لایند بعد از آن پانزده درم انگوزه خالص
بار کنند و بسیار مالند تا همه بجا شود. مجموعه را در کبوتر کاو ترکند و
س زرد انگوزه شده مابند **سنگه انگوزه** دویم مغز پهل شش درم
ماش هفتاد ام ششم رتب چهار درم سیرد و دام انگوزه در بخش زرد
یک درم مابشیر کوفند **سنگه انگوزه** خالص کرده **سنگه سوم** کندم و

و بل بیشتر هر یک نیم جوزه الموزه یک حسنه و یا بیشتر که گفته اند در وقت نوزه
سه وزن سخی نمایند الموزه کرده **سنی جبه** هم تخم بند انجر خروید
یکموزه فلفل کرد دو جوزه و کوهل چهار حسنه و الموزه پنج جوزه یا بیشتر که گفته اند
کنند و میخوردند سلاس بد **سختن** که **تند** که در برک تنول
میخورند بکند حوت کمر بکند و در آب بچوشت تند و پنجم حصان بک
کوفه اندازند و الف در بچوشت تند عمل **سختی صابون** که **کافور**
کنند ایک جوزه و زرنج جوزه هر دو را در ظرف مسی کرده در آب
گذارند و آب الفذریزند که چهار انگشت بالای آن بپایند و هر روز بر هم زنند
و بعد از آن بر مرغی کرفس بر در آن آب بندد اگر سوزا مل شود سده
باشد و الا با ندر در آب باید نهاد تا نگاه **ترکیب** **سختی** در
مرد و ترکیب یا قوی استعص که بیک مری سطل نوان نوشت در عایت **سختی**
و بر آبی باشد بپایزند دوده نقطه یا دود در روشن گمان ده منقل وضع عرب
حاصل چهار منقل و شیش کوه پنج منقل زلفا و سنی به جوزه مس منقل

سنگ سبز و سفید و سقوی در شفا کعبه را آب بنده دارد و دوده
 اوغن بر آنند چنانکه اگر اوغن در دما باشد در آن را خواب کنند و باقی در
 حوض سپید شود **طریق بر آمدن اوغن از دوده است** که از گند
 ابرو در تنهن دوده از دران کینند و از درین خیر کسندم که بسیار
 نرم و سخت مانند بلک عنیظ باشد با شش بجا نگیرد تفتد که دوده ناخن
 شود و یکس مذکور در زادگان حصار در تنور بنزد ویدار شیش گاه در حصار
 گرم دهن کنند تا خیر خوب بنده شود بلک خیر تنم سوخته شود بعد از آن
 بگذرانند تا سرد شود دوده پاکیزه شود **و بخشدیم** دوده دو حصه جمع
 نیم حصه در آب خوب که در آب درخت الهمه و آب مرو کینند
 و با هم بمانند بعد از آن دوده را حاشی نمایند و باز در عین ابراهیمی مذکور
 استقی تمام نمایند و در آن خواب هیچ مورک یعنی کیده گویند و اقل
 حل کنند بسیاری صاف بیان آید **و بخشدیم** اسم سنگ دوده را
 ام سنگ هر دو مار اسم هر سه جمع است انکار در یازده
اوغن

از تب نبیند در انکوری اگر در بعضی صفت سستی بسیار باشد در برکت
انکوری یا در اثر تب است ایمنه بدهند برای کمزیران افعی بود دیگر حیوانات
از دراز نشستن کامل یا انکوری واجب بدهند در محل لزج اندکی حلت
از آن مالمند و اگر موضع رحم بسیار اندک بود کف فیه بندازند و اگر
جواب هر چه خورده باشند کسی او را زهر بدهد زهر افروز کند اگر سیخه
از دراز رنجی بود همراه انکوری واجب بدهند در موضع مالمند چنانکه لزج
افعی مذکور شد به شود برای نفق الدم و فی الدم در طنج در در بدهند
برای دیدن وحیات و حب القصر و طفلان را عارض شود در طنج
گاه و در با طنج کخم تریج بدهند حرارت برای حضاب در این
لیس که بوزن یکتوله و نیم باشد یا در اثر آب صرف مفید است برای
دوار در اثر مزاج نافع است در برای صرع بوقت آمدن آن با عینی
که معوی دماغ باشد به جنات **خواص و کمالات** و کمالات
در این است برکت آب سبعة مقنوله از اذویه شد که عنبر و مشک و فادیه

و پیغمبر ادویه مخصوصه مغوی ارواح و برافرونده عوارض خیریه است
بفعل بوطاط خسته می شود و در کوزه بند مس زند قدر برشت آن از
دو سیرخ تا دو نیم سیرخ است خور به یک کوزه باید داد **فصل برای**
دق و سل بوزن یک دینم سیرخ همراه سبب میس دراز در قاشقی
از غسل امینت برهند و بالای آن شیر بز بوزن نه به پودا یا است و نی
آن امینت و یک عدد قفل دراز انداخته چندان کوشند که آب رود
پس قفل دراز را بر آفتاب نشیند بخوراند و اگر طبع بیمار سرد باشد
کاو بگیرد **برای مریض اسهال** که مریض از دو عالم طلاق بسیار
سند باشد همراه طبع ناخواه که بقدر یک حجمه باشد بعد از
پنج کوبه بپزند **برای امراض معنی** معده سرفه در آب درک
یا شش که بقدر قاشقی باشد **برای امراض برده** مادی باشد
یا سه قفل دراز و غسل برای صغیف جامعه همراه نوبای خورده
برای تب کهنه باره شش و قفل برای کتبات و قالیج و شکسته

و لغزش و غشی در بوی و صفت النفس و فو لنج و او جامع بارده و برای
عارض بعد الفصد که قبل از آن اسم از کثرت جماع صغف و کثرت
بعده از شهر بود و خط خون گرفته شد به این عملی در برای
هوا زوی همراه فلفله زار و شهمد برینند و از رشتی دمای و کثرت گاه
باز آب پرینز فرمایند و اگر فلفل پدا باشد باد چینه و قرفل میسند
حواض حرنی کوبیده برای است م تب عینه است در آب س کرده

صبح و شب م بخوراند برای تب لوزه در عرق لیمون یا غدی و برای تب
کوبیده روز تا چهار روزه در آب سیده هفتاد بخوراند تا چهار پنج روز
محراب برای بوی بضم و درد شکم اگر از بره دست باشد در سرب
انویزی و اگر از حرارت باشد در آب بدیند برای حس بول در طبع
باکله اینخته بخوراند فی الفوقه کثرت میند اما جلاب و مضه ضرر است
برای اسم مال در آب لیمون و قدری آب غری مذکورستی نموده بر شکم
یکبند برای بوی و لایات و جن مرده در سرب سیده میند

جای لایع حیوانات بودی در آب **سینه** بجزانند و هشتم بر موضع
کرمین طلا کنند و اگر بواسطه برهنه سینه وقت پیش
دور دهن گرفته لعاب آن فرود برد و در جایگاه کزنده نمر طلا کنند
زهر باطل شود و هر خورده و اینون خورده را بنیز این علاج است
در آبس کرده بخورد مگر به تجربه رسیده برای زخم الک که تازه
باشد در آب **سینه** بخورد دم زخم از آن آب بوشد **برای حس**

خون و معده مثل جنصا و طب بنیام این جری در آبست دم
جوش داده بخورد تا یکمفکشد ده شود برای درد دندان زرش موج
گرفته بر دهن بند کند درد کن شود برای درم سرح که بردان بر
دانه برآمده باشد در آب **سیمون** طلا کند اگر برای بد چوله
افزوده باشد در آب **سینه** طلا کند و اگر درد سردی باشد
در آب **سینه** و اگر از کرمی باشد در آب **سینه** طلا کند و نیم بخورد **جوان**
جری است **تولوا** که بنام **دبش** **ملک** **ایک** **لوتوا** **سوم** **بافسج** **نیکو**

بزرگویند نوآید بسیار دست نفع بسیار دارد از آنجمله برای دسینه و انزلام
باطنی که در صحت مایه شکم و غیره هر جا که باشد پنج نذکور است
ساخته باب امینه بخورند و اگر دنبه و درم بکنه شده باشد ناده
ان برای بول و غایت دفع شود و اگر خام باشد تصح یافته منفع
کنند و برای ادراک ظاهر سبکه سبکه بکنند در کفقه بشود
برای ذات البیض در طنج پست باطنیم حوت سینه بخورند
و سبکه سبکه بکنند برای جذب و سقط سینه همراه جایی
مانند طنج خسته بخورند و سبکه سبکه بکنند برای حاق
در آب جوشیده بخورند و عرقه کنند و به کلوبیست سینه
اسقاط یا بعد از آن اگر سینه و خون در زرداب باطله براید
طنج این جزی بخورند پاک شود برای غش و ولادت بینی در دره
طنج این حوت بخورند روزه صاف شود برای لورش جگر در ضم ان این
حوت سبک کوفته در آب جوش دهند و جامه را تم کرده زمان نان
بکنند

بیشتر برای درم خفیه و کمان شدن آن جوان از باد با همیشه و خواه از
آنجا که خواه روده فرود آمده باشد خواه گوشت زیاده باشد
باید که این جگر را جوکوب نموده در آب میزند در حیفه و دولت تر نموده
کرم کرم برینا به نهند و نگاه که حلق شود باز تر کرده به شود و برای درد
دندان طنج این بنج را در دم من گیرد و بدان مضمضه کنند با سخن این
چوب را در عرق اطو خود رس همیشه در غایرتون دندان به نهند
به شود محربت کرامت دارد برای صداع و ثقیف بکلایط با طبع
مورد بر پیش یا ثقیفان کینند و برای درد شکم و قولنج که از باد سرد
مانده باشد با آب سینه کوزد و آب کینند برای درم سوزن
از سوزن این با بر آب کوزد برای سهر خن سوزن این را
بوزن صد کوز عرق با بر آب کینند و به شش روز صبح و شام بخورد
محربت برای درد معده در بول آن مریض سیده کینند و طبع
کوزد برای اول بسته اول از اینتون بنون سسهل دهند و بعد در طنج

شفا بی کوزه کتوه کرده محراب برای غلظت زخم لوزن دوازده کسبم
از سفوف این پنج با پود سیراب بر طبع این چوب تا یکماه برودام بجز
یعنی شود برای غلظت لوزن وسیلان ریختم بالوان پنج سرح سفوف
این پنج سرح یا پود انار طبع این طبع و شام و یکماه بجز زده شود
برای زخم تازه سفوف این پنج را سرب کرده بر زخم با پسته شود
و برای مرض مال کانیولی در طبع این جابده را تر کرده زبان زبان به بندد
که جابده را مشک کنند تا بجای حکمت منشد برای لحم را بید در محراب
بول از طبع این پنج رزاقه کنند و مدتی بپوشند به شود برای نشدن
حیض طبع این پنج سبت روز بخورد و بعد از خوردن مدتی بپوشند
کت د کرده بادوست از این پنج طبع نخود سستی روز بخورد برای آب
و با بی یعنی امراض بلغم و کوزه در مقابل و اعصاب باشد سفوف این
پنج مدت سه سال کند به شود محراب برای خفقان سودای طبع این
پنج بپوشند برای ضرب که در ساق پارسد این پنج در آب بپوشند
رکنند

سزایکتند به شود برای کردن کت دیوانه این پنج مایه کتند
 و هم چنان کردن هر جا تور زمرزا و همه زهر را نافع است برای
 و سید اندرون رسم طنج این پنج کجوز به شود محربت برای تریان طنج
 این پنج کجوز عجب الاثره محربت برای لوزاک سعوت این پنج
 و هر دوزه تر هر کدام سوا باشد بهم امیته حسبه کجوز تانه روز به شود
 محربت و به این عیاج میت منت حواف تو لوستی و سفت تواند
حواف فادوی یعنی ماوس است انش بعضی اشیا هستند که اگر
 کسی آنها را در دهن گرفته بر کسی تفت زندی الفور میرود مایه دیوانه شود مایه
 و لعل کشد چون این تخم در دست انش کای همین بسته باشد کارگرتند
 و همچنان سحر و نظر و دیوانی و یابی بر انش که این تخم در دست است
 مایه ایرگی نمی کشد و گویند که سحر لظرف حوا باز کرد و پیکس از ضرب
 محفوظ ماند و دریم دافع همه سوم است اگر شتاب شد چنانکه زهر حوا
 را این تخم در طلب کرده مابود غن این تخم را بر دستم که تو است در حوا

برند اگر بهوش افتاده باشند یا فاقه این و اثر زهر باطل شود و همچنین اگر
جانور زهر گرفته باشد یا هزار باشد و عضوی حسیده باشد
و در گوشت فرو رفته در دوسریش بسیار داشته باشد این تخم را
ساده خاک کنند و قدری بجوز زهر کار کنند سیوم برای در زده
به نزدیکی جانور انا را تولد بوزن چهار گندم و برای کث دن حقیقت است
گندم تخم مذکور را در آب سوده بناریدند چهارم برای پیش مکره دورنه
باب سیزده بید بستم برای اسهال و تیکه و سرخ در آب
سوده بدهند و اگر رفع بیدارند مکر بیدارند ششم برای جهول بدستور مذکور بدهند
و طلای ان نیز لهار بند بستم برای غشی که با ماه افند سوده بدهند در آب
مربی سینه سوره پسته چند استره رزه سوده این تخم را خسته کنند
بهوش این ششم برای بند کردن خون که از زخم جاری باشد سوده این
تخم را زخم پر نموده و بالا پاشیده به بند خون بند شود مجرب است
برای تب لرزه قبل از شروع لرزه بوزن چهار گندم در آب سوده بدهند

کند تا مع است فایده سینه کمرس **سینه** که از دارا سینه پوی شش رانفع
که یک **مصراع** هم در برده بوزن ویننغ و فلقاب وینشدری بومری
دست معش نیز **نفع** معوی به به زینش بسیاری زرد جو بکلیس
فعل کرد اجاین فراسینه کو کنر مانرک فلفلمونه از هر یک ششم حصه
سردار چینی و کچه فراسینه اجاین عا فرقا دانه الاچی بوست **آن**
فرقل ده درم کا فوریکتیه شخ بخرم مکن دارا بد سوتها کچر بیم بیم سیرمه دوی
چو کوب کرده و قدسیا به بوزن همادویه در آب کراخته دارد در داخل
سخت در طرف کرده در زیر ریختن مدفون سازد هر گاه سینه بقدر
حاجت برنشد و باز همان ادویه را حنک سازد و بار دیگر همین با قصد
و آب **طریق** معمول ساخته صرف نماید خاصه این که تا سه مرتبه باز همان
دارد حنک کرده میتوان ساخت **سینه دیگر** و به بعضی بنه کونسای
بیکر بوست سینه دروسه کل داوود پنج سینه فلفلمونه فلفلمونه از فضل کرد شکل
سینه ماریک **سینه** در فضل از هر یک ششم حصه یک سینه کراخته سینه کراخته

نقطه کرده با دونه مذکور یکی کرده در چشم خوب خیس کرده در زیر زمین درون
و لعل برتد تقفاج که با صطوخ هند در برهه و لوزه و بجنه باشد و **تقفاج**
او چون کشد در غزه حمزه که گویند زرد تقفاج از جوان نازدند است
بعقب و اینگزیده در دسه و تقفاج لیکن در درار بول و اطفا نایره خیار
نظرات **تقفاج برنج** فریب با ولیکن بفتحش کمتر است **تقفاج نان**
که انداخته باشند در رو تقفاج و کرفش اگر چه مصلح اول است چسبند آن محمود
نداشته اند مگر در حالت خمار و ادقات گرم **تقفاج ارد** جو بکنه و اربنج
یک یک سیر از هر دو جدا جدا لیش پزند پس با هم آمیخته نیم سبواب صاف اضافه
کرده بگذرد در آفتاب که از روز دوم نیم سبواب دیگر آب ابرازد و سه روز
بگذرد تا رشتی بهم رسد صاف کنند و در او نند دیگر کنند که قدری
کل داده دریزه و **تقفاج سبده** داخل نمایند و بهوشند که تقفاج
سرد است منقطع حرارت و برخی جهت است طبعی از معزالت مانند جوز
بر او کت و مثل این اضافه میکنند و بعضی زنان **سبده** و برخی

شکر سفید نیم انار کوبیده است با دوام قرص سفید باشد الا بچی خورد مفید است
 الا بچی خورد مفید است فلفل سیاه باشد با دوام چهار دوام کبشش دو دوام
 چوباره دو دوام کنه پراد دو دوام روغن زرد پاوانا کوفته پنجه شش ماهه زرد
سینجک حش پز در شیران یعنی **حسته** رنگ پکت دو دو
 در زمین در بند که حش شود پس رنگ ارزان دو کسند و آن حسته در نیم
 بسیار و نیم بیشتر تا دو روز کف هلاکت پس حسته مروزان ازند که این شیرانه
 پز است همین را در شیر بسیار بند ازند که معفندی کرد پس شیر در پارچه
 کرده بست یا بست که آنها همه زرد جدا بنویسد از آن ورق کسند و نه
 بسته رنگ ازند که بکشد شود و زرد خاها بهر نه و اگر خواهد که پز سر کجی
 نمک نه اندازند و بکای نمک مصری بماند از اند و اگر در پز از شیرین تر
 خاها بهر پز بماند بکای نمک نه بسته ازند که بکسند می شود پز
 خاها بهر پز بماند بکای نمک نه بسته ازند که بکسند می شود پز
باب اول در حروف الف **شش** **فصل اول**
در اطفال **فصل دوم** **در ایا رحا** **فصل سوم** **در شش** **فصل اول**

که از غلظت قطن کبر بربح بوی برود است معده را میفند بود در وقت
که گوی میگویند و باه میفاند **صف ان** بلیه بلیه سیاه و بلیه
و امه و غلظت و از غلظت کرد هر یک در دم ز کچن او زدن است به شیطیح
هند شفا قن بودی پنج سعد ان العصاره کتبه حشاش بهمن هر یک
زرمی بگویند و بر دغن مایه مویز کرده اند و بعضی برشته بر تر
در دم **اطریفل صغیر** بلیه زرد و سیاه و بلیه کابلی و بلیه برابو کوفه بگویند
و بر دغن مویز کرده اند و بعضی برشته و متقیله بخورند **اطریفل کثیری**
صداع و کجی رات معده را میفند بود **صفت ان** بلیه کابلی بلیه او
که کثیری حشمت وی بگویند و بعضی برشته و چهار در دم تنازل کنند **اطریفل**
دیگر که در دم دازد و کد و از راه کتبه **صفت ان** برنج کابلی مقشوده
در دم تبرید کند قط و حب البیس هر یک بخورم قبل از شش و شش
پنج نقطه غزل بگذرشم حنظل سعد را سه هر یک در دم بگویند
و بعضی برشته زرت در دم **اطریفل دیگر** عرق بند را میفند بود

زراتر دوا کوفته بزوغن با دام حرب نموده باشند **اطریفل منقح** بود
در غنچه و در و طبع را نرم کرد **صفت آن** پوست امید کابی
میدرز و میله سیاه و آنه منقی از هر یک یک درم بزیدند فرشته
صفت درم مصطکی سه درم منقح شش درم منقح را در آب کبوتر حاصل سازند
ادویه را کوفته پنجه بزوغن با دام حرب رند با سه جند عمل بقوام
معجون نمایند مقدارش بر بنتر دو شق است خلدوند بوسیر را مداومت
این معجون فایده دارد **الطریفل ایتمون** چهار بهار بود او ای نبات
نافع باشد و سببی سوزی را کف هر ارد **صفت آن** پوست امید
کابی و میله رز و آنه منقی از هر کدام ده درم سنابلی و بزیدند
بر آب کبوتر و ایتمون از هر یک یک درم بشرط جند استقیاب کبوتر
ایتمون و یک سبزی هر یک دو درم کوفته پنجه لعین صفت
باشند **اطریفل منقح** دوی خیاره و بهار بهار بود او ای دوی
را سودمند بود مسافع آن بسیار است خصوصاً خلدوند خیاره

صفحه پنجم ان هیله سیاه و پوست بلیه و دانه منقی و تریه سیفه از تریه
و عدد که در کوش کردن گویند می باشد حاش کرده از هر یک معطر
اینمون دره زرم اطو خود سوس و سنایکی از هر یک معطر بر هم طرح
در زربنا و در غاریقون و لوت در از هر یک معطر هم اینمون و مصطکا
در دومی و جز بوا فر نعل سبل الطیب از هر یک دره زرم کوفته شده
باست جند عمل برشته مقدار بیشتر از دو درم تا چند درم اعظام حاش
توان داد اطراف نعل بهن را بر طرف زد و بود منده باست **صفحه**
ان هیله سیاه و پوست بلیه و دانه منقی و تریه سیفه از هر یک درم
منقی سستی درم است کوفته شده باست جند عمل توام است **صفحه**
کوفته برشته اطراف نعل بهن سیاه را بر طرف کند و دانه منقی
ان هیله کابی و هیله سیاه و بلیه و اینمون از هر یک کوفته شده
پخته با یوز منقی برشته مقدار بیشتر است درم اطراف نعل
عرب و قوبا و خارش و سعه خشک بدن را بود در **صفحه** ان
پوست

که پشت آب سرد زده است در دم ایینه حفره بگردم بند با بی کشیدم
پا بخت بند و امده مشه و سنده یکی از هر یک ده گرم باشد نه
سه درم مجموع کوفته پخته بر روغن بادام جرب کرده بوزن ادریه
کمتر ریشند و از زود درم تا هفت درم خودی که باشد **اطر**
دوران که در بزرگ و خرد و حب القرع یک **صفحه**
دوست ایینه و برین یک پمپش کند ده درم **جرب** و **زیر سفید**
مخوف فرستیده بر روغن بادام جرب کرده و قطع هر یک درم
در مده شترک و کف نطفی و خردل و تخم حنظل و سعد در اس از هر یک
سه درم قل در اس سنبل رویی و اینمون از هر کدام سه درم
کوفته و باغی با غسل صاف ریشند و شتر از دو مثقال تا چهار
مثقال یک **اطر** فصل **ریاضه تا لطف** **تجرب** که **مسیحی**
والد خود است که سهیل صفا بود و بغم و منقی و مانع و معده
و در این است این چه قطع برودات **جرب** و مانع صعبه **اختره** **مسیح**

چون **لحم** از غذا تناول نمایند **سخت** ترسد و جهت **مالقوی** **نحوه**
مزاجی و قولنج **نفع** است **نصف** **ان** **هسته** **رزد** **کامی** **هسته**
کل **نقشه** **مجموعه** **سوی** **مکد** **و** **مشقال** **زید** **مدر** **که** **زهر** **بنی** **کثیر** **خاست** **باید** **مکد**
پت **مشقال** **بباید** **آنکه** **کل** **سرخ** **طباشیر** **مکد** **شوقر** **مکد** **بج** **مشقال**
معدل **بفد** **کثیرا** **مکد** **مشقال** **رود** **غز** **مادام** **سستی** **مشقال** **ادویه** **لا**
کوفه **بجسته** **رود** **غز** **مادام** **جرب** **سوزده** **و** **عنا** **سپستان** **مکد** **چند** **اعدا** **و** **کل**
بفش **ده** **مشقال** **چو** **شسته** **صاف** **منصفه** **یا** **کوزن** **و** **نم** **شیره** **هسته**
و **یک** **وزن** **عسل** **کف** **کرشته** **بقوام** **اصغه** **بر** **بشند** **قدر** **سری** **جهت**
الهم **چهار** **مشقال** **تا** **شش** **مشقال** **و** **چون** **مدا** **مکد** **کست** **مشقال**
تا **ده** **مشقال** **بر** **انق** **امریزه** **است** **و** **قوتش** **تا** **دو** **دهم** **باقی** **است** **فصل**
رویم **در** **ایر** **جاست** **اییره** **منفرا** **در** **امراض** **سرد** **و** **قولنج** **و** **اد** **بجستان**
مفصل **و** **قلنج** **و** **لقوه** **را** **معین** **بود** **صفت** **ان** **مصطی** **رغفران**
حب **بن** **سبن** **سرون** **سیخته** **دار** **فضل** **دار** **جندی** **و** **سب** **بن** **سبن**

در درم چهار قطری چهار دام مجموعه بگویند و با هم با بسترند و بهشتی ان
شغال کند **ایدرج** یا **بایستش** جمع امراض یا پاره را میگوید
صفت ان ششم حنظل غاریقون بصل الفار برین کرده اشق سقونیا
هر غاریقون هر یک چهار درم بگویند و بسفایج و افیتون و مقل کما دریس
سینه و نشون هر یک سه درم و مشکبج از او نند طول فلفل دراز درم
فلفل زارچینر و بیشتر چند پسته قطراس لبون هر یک چهار درم
بگویند و در شفاک از ان شربت باشد و نشو و دیگر مقل سفایج افیتون
کما دریس و سینه نیت و نیت هر یک چهار درم شربت شفاک
ایدرج یا **بایستش** بن از مضادات غبطه لریقه ناکند و سکنه
و فانیج لرقوه در شش و صرع و صداع و جذام و داء الغلب و داء
الفلفل سفید بگویند و از جاع مفاصل و نفوس و غشوات و بر روی و بر روی
و ضم و داء تعیر فلفل و دوسواس و جنون و امراض کلبه و سینه و آرام
باز نوبه و سرطان را میفند بود **صفت ان** ششم حنظل سبز درم

بریان کرده غار قیون سقونیان حالت روح حریق سیاه بریز از هر دو چون
 فرایشون کرده سیلحه فلفل سفید سیاه و دار فلفل رفقان و دار
 چغندر یغنج کبکچ چند بستره قطره لبون در او اند طول عصاره این
 در خون حانرا کینل حفظا واسطه خوردن هر یک دو درم اینهمون
 کما در لويس مقل صر قوطر هر یک درم بگویند و بعد بر شسته
 چهار شتاب بود **ایو بوج** از کما فی مینس او ارض مرند دو دار و
 صداع و ضیق و عرقس و او بوج مفاصل و جرب کلف و نشو و نجو
 را سفید بود **صفتان** شحم حنظل پست درم فرا بون سقونیان اطو
 حدودش فلفل دار فلفل حریق شاه کما در لويس هر یک پست درم
 بصل الفاء بریان کرده جرد فریقون رفقان حنطایا و قطره لبون
 از کما جاب و شتر هر یک درم حبه دره دار چغندر کبکچ از طولش
 بویژه صلی زر او در جرح هر یک دو درم بگویند و بعد بر شسته
 از کما جاب و شتاب است **ایو بوج** در مینس او ارض مرند

نقده

نقیه بکلیه از نو ذاب لغم کند **صفحه ان** شحم خنظل کما در بوس
هر یک است جگر سقوط بر خنظل و جویان ده درم شکر کما در بوس
هشت درم و قطرات لبون نزاروند بر عرج خنظل سفید سفید در نخل
دار چنبره خنظلان رنجش عبده هر یک دو درم چنانچه کف با شکر
بزند شکر بیشتر و شکر تا چهار شفاک **ابریج شنبلیله** حرق
سیاه بگذرد شحم خنظل شفاک جگر بگذرد مع هر درم و نیم غایر توکل
شفاک حرار از بزرگ شفاک و حرما اسارون حاسا حسیق
صغیر شحم از شش و ذوق کتم که در اسرح بقیع هر یک دو درم انقبول در بی
و نیم بکوبند و عسل بر بندند و بر تر یک شفاک است بعد از شش ماه استعمال کند
ابریج بقیر که معوی لیس بود و صناع و عمل معده و کبد مجمل
که در بوس در آن نافع **صفحه ان** شحم خنظل ده درم کما در بوس سفید
سفید سیاه هر یک دو درم جگر در خنظلان هر یک بگذرد سفید شش
درم و عصاره شستن دو درم بکوبند و عسل بر بندند شکر چهار درم

ایا بری قرطاب از طهارت معده و صداع که توله ان از کجای معده و با
 سر و بند کویچ معده را در حین طهارت از بدن دور کند **صفت**
 این غلط بلورینی است بنام الطیب از آن در صرح و سینه و در اجنبی از آن
 در می قطرات لیون و کما در یوس اسطو و دوس و فلفله و بر صطک
 از آن یک در می و نیم جبر سقوط بر بند نرم و ششم حنظل شکر نرم کوفته نم
 برشند و بعد از شش ماه از دو شفاقت تا چهار شفاقت **سغای** **باید**
از زنده خمس جهت اراضی بده در باغ و معده و مفصل و بیج
 و در زنده و سکنی اعضا و در در پهلوی و در نرم معده و نفق الدم
 و در در پسته نافع است برای اورام صید با کتجنین برشند در خاک
 کند و برای اورام چشم باغب الغیب و برای ورم سفتبار و زخم
 کل سرخ و برای خروج نیشتمان بار که خاک کند در ارضی و زخم
 مغز که کند و در شبت و در تفرج و در تورا بار جات ساق
 است **صفت آن** در اجنبی سینه سیاه و قطب الزره غبار آن
 نفع

تفویح از فرفر الطبع مکدر است او قیبه و نصف کوبیده در درخت سفال باب
نباران شش و ورق که از یک و ورق سصد مثقال است بکوش
تا نصف سد پس صاف نموده لکهاره **صفت آن** صبر سقوطی طری
را با باران در افتاب بیده بپوشند و چندان در افتاب بیند که خشک شود
بعد از آن با باد و باد در افتاب صیران پیدا تا مجموعه آنها را جذب
کنند و در سیدن خشک شود پس با دیگر او را از زعفران و دیگر کبر از هر یک
سه او قیبه در بعضی نسخه یک او قیبه سه در ظرف نشسته لکهاره در آن در آن قدر
سزشت بگردم تا دو درم است **ایا ریح فبقرا از معصومی نوشته قلیح**
و قلیح بلغی و قلیح و لقوقه و استر خاوش نه دیگرانه زبان و کوش نه اوج
مفصل رافع است صفت آن سنبل الطیب **صفت آن** در حلی این
حبه یک پن خود بن زعفران مقل از ورق در آن کسرخ از هر یک
صبر سقوطی دما هم سنگ مجموعه دو اما با عمل بر شند مقدار است
یک مثقال باشد مثل تمام او دیده و بعضی اطب صبر کبر و می کنند و بعضی نه

مباین داخل سینه مقدار برشت در دم باشد **ایا ریح مقفی** دیگر
مصطکی و سوسن الطیب حبسین با روغن سیبخره دار چینی مکده صبر قوی
مثل تمام ادویه جموعه دوا اما کوفته با عمل برشند مقدار برشت در دم باشد
و بعضی بکنز می کنند **فصل سیوم در ایزن** و آب زن عذرت از آن
باشد که ادویه چند را بچوب کشند و در آن آب بنشینند و باید نیمی نوز
عذرت از آنست ایزن خشک بکنند طرف کلهای مثل طرف کاه و زنان
و میان ادب با سرس ایزن در فراخی برابر باشد و در اندران او اگر کسی برای
نشستن آدنی به نهند و سه انظره سه برده بپوشند بدو نصف در میان
جایی که دو نصف بهم ملاتی باشد و سو راخی باشد مقدار آنکه گردن آدنی
در روگنند و در مقایه بکنند که در عمق و فراخی مقدار طرف باشد
بعد از آن طرف سه بچوب کشند و برود را ادیانگ گریز من لاله و اگر گنند
از جنس با پس با از طرف یک حب بکنند و هر گاه که خواهند درین حق در این
و گردان نشکستند تا کرمی با طرف رسد اما انقدر نشود که سوزد و بعد از آن

در آن طرف در آید و بر آن که می نشیند و بمونند بر آن طرف **عقل** همان
 نصف بوده نظری که سر آن ازین برده و طرف **عقل** باشد و **عقل**
 نصف است تا عرق کند بعد از آن بر آید **است زن تر حوضی آب زن**
از مسن با نقره تا غنچه آن است بمقدار درازی اوجی نشسته و گریخته است
 گرم مایه دو بهار در آن نشیند یا خواب کند و واجب است که گناره یا
 بر او بنقد را باشد که وقتی چهار درو نشیند سر او مبرون باشد و با **عقل**
 حوض از حوض یک طغی با بنام **س** خسته لغت کند تا آنکه چهار **عقل**
 که نشیند تا بخوابد در آن حوض حوز را بر آن طوق بگذرند **است زن**
 که فرزند در شکم مادر کف ندارد و خطه یابد که قبل از ولادت **صفت آن**
 کل **سرخ** دو درم صد یقینیم کوفته سه درم کنر چهار درم بر یک **سرخ**
 که **سرخ** فرد در حقیق هر یک سه درم همه را در پنج **عقل** بپوشند تا دو **عقل**
 بماند و بچاقا دام آب بنیم که دو **عقل** درم آب سنگو بود **عقل** درم **عقل**
 کاستنی بهم امیخته چهار در آن **عقل** **عقل** که **عقل** را **عقل** **عقل**

و عسر البول و باد مای کرده را سوخته بود **اعرابی** خرد گندم نیم کوبیده

ا کجیل الملک **اعرابی** بپزید حبیب عنب الثعلب و رقی خطمی تخم رازیانه بپزد

کنند مبقه پوست خشکش از زرد یک کرده همه به پزند در مقعر ارسی

من آب نابه نشت ابد دوران بیشتر **ابزن** که بول نیته کثیف در حرکت

اعرابی بپزید شیخ تمام فرز کوشش و رقی کل و رقی نیته سبکین کبوتر همه

بپزیدند و دوران آب نمیشند و نقل ان بر عاتق بپزند **ابزن** در حصا

از نشت به پاک کنند **اعرابی** بپزید خطمی مبقه رقی و نشتان کرم کثیف

رگش خرد کدابه ا کجیل الملک حبیب تخم میون تخم رازیانه خرد کوشش

پوست خروازه بری سف سوس کنند و رقی کرب شیخ و رقی نیته جده

به پزند در آب و دوران بیشتر و نقل را بر خانه و جویا به نهند **ابزن** که او را نشت

را سوخته بود **اعرابی** بپزید بزرگ کن سوس کنند همه را بپزیدند و در آب

درد غن کجند عدزی داخل کنند و دوران بیشتر **بکر ابزن** که همین خاست

دارد **اعرابی** لعاب بزرگ کن لعاب حبیب نیم گرم کرده دوران بیشتر **ابزن**

که او را

که ایوانی از عظمی است که چون زن در آن نشیند **ایوانی** سینیه مریم فو در خوش اذق
 مینونه قطا اکلن الملک بزوز کبریت سداب فو پنج کرفش و فو یک برکی نصف
 زردمانا از هر یک جویدی بریند و در آن آب زن نشیند **ایوان** که آدرار بول کند
ایوانی اکلن الملک با بونه تخم شنب مریم و بز خوش یکوشند و در آن آب نشیند
ایوان که فو پنج رانافع است وقتی که در فواج حرورتا باشد **ایوان** نقشه سوزق
 درق خطمی تخم فو بوزه جوینم کوب سوزده در آب جویشند و در آن نشیند کم
ایوان که بچه مرد را سپردن ارد **ایوان** شکر طریح برکی نصف پنج ترکا قط
 سینیه ناخواه قویع فو بز خوش میون حبه فراسیون حبه عود بسان **ایوان**
 از هر یک جویدی یکوشند و در آن آب نشیند و در آن آب نشیند از کنج بادا در **ایوان**
وضعی بخت **ایوان** در رویه **ایوان** پای نیوید عذارت راست که در آردی
 چند باب یکوشند و کرما گرم پای بان نشیند و یا بر پای ریزند **ایوان**
از جهت بخت **ایوان** که از نفوس مانده باشد فوت دهد و حضورا در **ایوان**
 ناده **از جهت** **ایوان** اکلن الملک با بونه فیصوم مریم ده **ایوان** بودید خشت

سیر از جوس اد حرابت رخ با دیان حطی پسیان عم

هر یک بمزدم نیز تخم معصفر بمردم همراه با ذره قراب بچوش نند تا به

سرخ آب باز آید نیم گرم بر پای ریزند **پای نوبه** که از جهت سستی پای که از طوبت

زرد کرده است یعنی که در وی بود سودمند **صفت آن** بسیار بونه قیصوم ^{الکلی}

هر یک ده درم کسرخ بویت دیان هر یک معشرم بودیته فرزوش

سند حش هر یک درم کل بقیقه خطر چهار دام همه را باش من آب

بکوشند تا به نصف یا به در حمام در آن نیشند و بر پای ریزند تا نفع بود **پای نوبه**

جهت صداع صفراوی حرابت **صفت آن** سوس و خطر بقیقه باب گرم

بکوشند پای نوبه نمایند و این پای نوبه جهت سس م نیز نافع است

فصل اثبه : جو در روشن و صاف زرد درشتی و خنوتت را نرم

کنند و با دما دفع بیند و چشم کرده اند **اجزاء** زرد حویب دار علی و ^{دی}

گکیسین اربط کنول قطط باریک کوده قدری روغن خوشبو باروغن

تر این ^{چند} مخلوط خه اثبه نمایند **اثبه** کافور پنجه سلاطین عودینه

روزها احتیاج به درم زعفران است درم شکر سبزه درم زرد درم
سوف سبزه زنده حرکت **سینه آتش جو** حور سبزه قرینه کوفته و مقفه
گروه هر روزن جو رویت وزن طبع کند چندانکه بسش کس چو سینه
شود بکس مانند صاف کنند و جرم ان بندارند و لایب را بجزند
که غذا سبک و معتدل بان محرور مرافان است **اب کرم** و بویا
مرا که بند آنچه از خمر جو بزند بهتر بود و دوت بدید و بغم طعام کند بویا
دان خوش بکشد و بغم در طبابت معده شفا کند و ادویع دیوان
و عرق است و مفصل شود دهد و گزیدن کند و یانه را نافع بایند و مفتح
و مدطف بود کرم بکشد و در حفتای قویج داخل کند که مستعمل است
نان تازه که از خمر ارد چو کینه باشند در خم آب بینه تازه بگذارد و سفر
بپوشند تا آنکه سیر شود و نگاه کوفته تا بسره که انوری که خمر کشته
روز در اسباب بگذارد و معده زنی از ادویه حاره کوفته در خمر سب بپزند
و روز در خمر کشته تا حلت شود روز دیگر بدوش زنی خمر
بازند

با نیکو گشتن در اوقات بگذرند تا هم نشانی شود و قرضه است **بگذرند**
هرگاه هر طریقی ازین جنس در پنج رطل سرکه کهنه تنیده اندازند **بگذرند**
او در گرم مثل فلفل و قسقر نقل و دارچینی و در پنجه در تیره کرمانه و کبیر و با
زرکیه کرده الفه کبیر بر وزن و در حشم که بگذرند مدت **بگذرند**

در اول تا فر در اوقات بگذرند **استغفار نمایند** **آتش مقدس**
با و ایگزند و بقیح بود و شویای آن شکم براید و اگر قفس مغشبه با رنگ

به پزند عین خون را تیکن و در طبیعت به بند و بعضی اندک

سرکه و غسل در روی می اندازند نصف آن ظاهر است **آتش ناز**

دانه انار دانه ریش را بچوبشند و در آب صاف کنند یا

بگویند و با آب بچوبشند و صاف کنند یا در یک کرده در

اندازند و بعد از زمانه با لند تا شیخه تا بود و بعد از آن

لطریق آتش عوزه تمام **آتش کلم** بگیرند وصال بعد بطریق

آتش عوزه تمام کند **آتش خبث القرم** برای **ربو الحکله** شیخه

خبر الیست نفلت بر مقدار ما و حجب را از دست زد
در و کرده بودت و همان طرف در رسول می شد عبد جم
بسیار مردم بکار برده هیچ دوا بی کار نکند و روز بر فرد زایگی
راز بر از با صفر ایمل کندید و از نعالجه مردم مایوس شده برای علاج
در حدت رسید عرض حمل علاج را نمود بعد در یافت
حقیقت حسیره حب القشر طم فسه بودیم با تعار حسیره
تفا یافت خنثی نفع دیگر دیر بردست گرفت مرضی دیگر
نیز داشت که از نشت بهشت حسیره شکر به استلام
می است بعد از دست کهر لکدر بلغم لزج بکند نقد
کف دست سه کن همیشه از مرده دست دوا بی نگو از این صعب است
سختی یافت و از نعالجه دست قمتت جوایز دست یک شب کجا
امقه سه رخ جهره در قبا مثل جانان شد به صادق طاق اوله
حقیقت حسیره حب القشر طم که آن کافیه کاب
نیز گویند

نیز که سینه بسیار سی حنک و آن به بند کربکاف و به مقبوضه
 شده و ده انرا گرفته و سینه و از پیت پاک نگاهداری کنیم دام
 شکر هم وزن آن مدزی آب بپزند تا بقوام حسیره امیر
 تازه سبب که جوزه و برای قولنج اسهال نافع است اگر معده
 باشد **حسیره** با دوام بهترین غذایی دوست برای سینه
 که از خشکی و مانع باشد معده بود **صفت مغز بادام**
 مرغ کالمر ده دام کنگ جراحی کلاب دو دام اول شکر دوام
 را سفید سبب که سینه را بقیه در پاد انار آب به پزند تا بقوام حسیره
 رنگ سبب و کلاب سینه اضافه نمایند و نموشند **عجوه کرم**
کشمش و مانع را قوت دهد و زکام و توله را باز دارد برکت
 سبب حنک حیره است که بدستور ما بهام **باب دوم در حیره**
بشمش به فضل فضل اهل در برودات فضل دویم در حیره
 فضل اول در برودت که فی ریش و نموش چشم **بشمش**

لو پیاپی از بایه معمولی میخام یا نور حبه درم صلابه موده است عملان

برودنی که از جاع چشم را میفد باشد **صفت آن** اینون موده

درم مثل یکدام زعفران دودانک قرصاف بجز درم مس بوضه

دودرم شکر طبرزد دودانک صغیفی یکی وصلبه کنن روس فوج هنری

از هر یک یکد انک بدستوز برود **صفت آن** برودی

که حرارت چشم را سکن کرداند و چشم را خشک زد **صفت**

آن اقبلی و دینی چهار درم تویتای هنر و سه صفا نیکه

چندرم تویتا را بسوزانند و اجزا را نرم کوفته بچشمه با کلاب خمر شسته

پس زرفنه کنن بسته مکر در آب صاف مالند و بشویند و بکنارند

که تهنشند و آب را از بالای آن با شکر دور کنند و خشک سازند

و با دودانک کافور کوسحق کنند و بکار برند **برودی** که چشم

خشک بکند و زرد را سود دارد **صفت آن** فوج هنری

دنت سه از هر یک سفدرم صنع عریسی درم اقبلی معمولی

اصفراج

بپایان از این نشفت درم اجزاء که گفته شد بنویسند و استعمال
کنند در مدد سنبل را نیز میقد بود و او جاع چشم را میقد بود
حرارت را مکن کنند **صفت آن** که قبلی گویاند و بارش
واقعی محبوس را مغسول کرده از هر کدام بگذرد سنبل سوزج بنوی
در غفران از هر کدام بگذرد و در اید بگذردم کا فور بود آنک
محبوس را سخن بنوع سوزج استعمال کنند **بوی** در طب چشم
را شفا کنند و کوزش باز دارد و چشم را جفا کند **صفت آن**
ساق معیول ده درم رو سبت بگذردم و در اید منتقل بنات
دودانک به سوزج صده کرده استعمال کنند **بوی** مغسول از زوجه
که چشم را قوت دهد و بصره را نیز گرداند **صفت آن** بگردانند
و زین و بادانه و تخم بوبند و بفت زرد و سب آن گرفته بیاداند و بگو
صاف کنند معذریکن از این یا صد درم اینین اضافه
کرده نزدیک سیکن باش میایم کجوتند کف را بر آورده بقوام

او را مکلف بدانند بتمام حاجت بکار برند **برودی** که چنانچه در حدیث
و تقویت بفرستد **مغز ان** است نوج مغزول در دست
از هر یک بندرم جز مغز طری و بوزه اینست از هر یک یکدرم زکاز و نقل
سیف ششم خنظل در فغان و مانخواه از هر یک بندرم کوفه پنجه استعمال
کند **برودی** سداق و سبیل و عرب و ظرفه را بود **صفت**
ان قوتیائی که مایه مغز است درم پوست سینه زرد ز پختل هر یک بندرم
زرد جوبه کوفه دار نقل ما میران از هر یک دو درم سنگ سیدی چهارده
مجموعه را کوفه پنجه باب غوزه پروده سمار ما مغز باب غوزه
مازه استخی کند و حنظل نموده صلابه بکار برند **برودی** عوارث
و دمع را بود **صفت ان** قوتیائی که مایه نرم بگویند باب غوزه
باب پنجه و بیهفته در آب بگذارند و دیگر آب بند و حنظل زرد
و استعمال کنند **برودی** دیگر عوارث و بیاض و دمع و سداق
و سبیل و ظرفه را بود **صفت ان** قوتیائی که مایه شسته و باب

عوزه پورده دوه درم دوپست پسته زرد زرخش زرد چوبه زرد بومبک
پندرم مردارید ناسفته یکدرم یک اسدی یکدرم کوفه وزرم پنجه استعمال
کنند **رودوی** نمایم قروح و بزرگه در حیف مایه بود و **صفی**
ان ساج معمول روکت داینون وقت ته از هر یک ششدرم
صغ عریده درم افیسی جمل درم سفید بشته افر کوفه ششدرم
سایده و سفید کنند **دفع** **دویم** در **بجزوات** **بجزی** که سوی
دماغ و عشی و ضعف دل و دماغ را نافع است **صفی آن**
عود سدی و قط و ضدل یقه از هر یک یکدرم مثل دکا فور از هر یک
ششدرم کوفه پنجه در کلاب بشته کلوها س زرد و بهر وقت که خواب
بر بجزر ریدیک بجزر کنه **بجزی** که ضعف دل و دماغ را نافع بود سوی
انج حیوانه و لفظ یه بود و بهار ان ضعف مردوی فرا جازا فایده
ده **صفی آن** سبب صفی که رفتن سبب را خالی کنند از هر یک
و ضدل دکا فور و مثل پر کرده در حضور مریض بر بجزر اش کنند که بجزر ان

بمقتضای رسد **کوزی** دیگر لغویت دل و دماغ گشته **صفت آن**
صدل یقند و غرود سندی و مبعه حث و نبات یقند از هر یک جوی
گرفته و بچند لکلاب خیز کرده خوب بپوشند و قرصهاست
حث نمایند هر وقت خواهند خورد کنند **کوزی** که دماغ مقوی باشد
و ضعف دل زایل گشته و شسته در مخصوص مسود و دل را سود کرده

صفت صدل یقند و غرود سندی و پنج مغز از هر یک دو درم
نارنج و سیل الطیب بناله مجموعه در دیک استی گزیده در حضور خود
بر محراثش بگذرانند که استی بگوشد و بخاران بدماغ رسد **نحوه**
که سده دماغ بگشتید و زکام گرفته را سود دهد **صفت** باقلا
و سیبسی گندم از هر یک فستوری در سه که پر کنند و همزده
در بچو کنند دماغ و بخار قرارند **کوزی** که زکام دزله بار دارد
در منع زیادتی منجمن گشته گذرد و مبعه ماهه و مسود فقط و بسند
از هر یک جوی همه وی که غولهاست زنده براتش زنده دماغ

به کی زان

به بجز آن بد از تن نافع است **کجری** که ز کام و زله را نافع بود **صفت**
سبب کندم از وجوب است صدل یفد و کل نقشه و کل کثیر از سبب
سبب زرم کما فور کوفته پخته در سه که خیس زده حنظل تمغه و دیگر باره
بغلاب بپوشند و چهار زنده در وقت حاجت بر آتش بپزند
و سه را به بخار بپزند **کجری** که ابو و ضیق النفس را نافع باشد
صفت آن در صاف و سیلته و قسط در غفران از همه است
بویند در آب بپوشند و در قش تمغه خنک کنند و با تش دود کرده بر آن
دود بپازند **کجری** که برای سبب بود **صفت** سوسه سید و یا
از دوح الفار اجزاء وی کوفته پخته بعسل ریشند و بعد از ظهر
کمی روز متوالی هر روز یکدرم سه برداشتن بخور کنند بعد از آن
نمانند **کجری استلال کنند** بدانکه آن استن خواهد شد **صفت**
کنند در حین از هر یک دو درم و یکی یکدرم و تمغه و قش و سوسه
یعنی از هر یک یکدرم بسبب الرطوب چهار درم فوج بپزند کوفته پخته

و هر مردی که در دریا رود جوهرشند الهی و در دهن پیکر آن
دمان و بی پستی مپرون آید تا این خواهد شد **دالانه کوزی** که از بوی
البتن میقد بود **صفت** سداب و دارسیعان از هر یک
غزوی کوفته بر دهن کاه و لبرشند و بر آتش نهند و آب ستوده بر خوردند
گشتند **کوزی بر کچه مرده** و شیشه پردهن آرد و مرده و یکی دفته
و چو پیشه و گوگرد اجزاء مساوی کوفته بر مرده کاه و لبرشند و کلواها نهند
بوزار خود در دکنند **کوزی که در آب سیرا نافع بود صفت آن**
سج گرض و حوب حزمه و خار و پنجه و پنج کوس ارکان خود
اجزای مساوی کوفته بجهت معس بلاد ریشند و در صفا کنند در حق
مقدار یک مثقال حشمت منفه بگمارند بکف حجت یک
در حق از آن با تشویک دو دکنند و خداوند عمت خود با لای
بطعام هم برد خبثه و در دکنند و پیکر آن کور اخ استه بمقدار **سج**
که همان نفع دهد و بسیار است مرده و حشمت گردانند **صفت آن**

بفندان

بگوید **بسیب** آن سفید و بیخ حنظل دهر از سفید و اسنان و میرغ و سدا
و انزروت همه را بر او گرفته قرصهاست زند بهمان دستور باش
لش بخور کند حوز را با بای دوده بداند **بسیب** **بسیب**
اش محبت **صفت** **بسیب** شش متفکراته بخش کند در
اوز یکیش را در ظرف اینی کرده دامن دود کند و خود را
باعث ال پوشد و پیش از دود کردن پارچه کتانس بر کرده
کرد کرمان و کردن چند تا ز دواز کرمان بدماغ برود قوت
پنای را ضرر نند **بسیب** که بواسیر را نافع است خون
باز دارد **صفت** آن مقل و سدر زوس و شخ کوزن و
کشخ کرگرن و لرنازج از هر یکی بسوزی کوفه پنجه باب
کشیز برشند و قرص کفک حشک زند وقت ضرورت
بایش جوب کرده کشند **بسیب** که بواسیر خوی را نافع است
صفت مقل ازرق و سخم کند تا کل ما در کان از هر یک

برستور و در وقت **کوزی** که همان نفع در **صفت** **کوزی** **اصول**

از اذن و سنگ گندناوش خ کوزن از هر یک **کوزی** همان در
بجز گند **آخر** پوست ما زوشخ کرک بجز گند **کوزی**

میر صاحب مهربان میر عبد الباری لوباسر چوله و با بدی تجارت
تفت **ان** براده عاج زرنج مکدی کدام پخته هر دو را الصدا بیا

هموزه پشت لورده بندند یکی اران پس الیه اندازند باقی
هفته روز باش چوب کنار بر خسته بخار کنند است استعنا در عرقه
لوباسر پوشیده بر سرد در چند روز اگر شبها زود در حاشی

مسکه کادو مالند عرب مراد اکثراد در با بدی دریشی بر اینزود

دهنته **باب** **سیوم** **فی** **عروت** **النار** **و** **در** **ترباق** **است**

ترباق **اربعه** در برابر کوجب چنانچه دان اول ترباق است که اندر

و محس اول ترکیب کرده گردن جانان رهنر در حضور گردن

عرب و عنبر است را نافع است در جمیع امراض بارده و حضور صغ

و خفقان

و حقیقت را نیز گویند است و با دمای عینظیرا که در معده
و جگر و سپرز در آورده بود وقوع کند و تسهل ولادت و اطراح
صن میست مانند و تویج کشید به فراج این تریاق گرم است در رو
در وجه خلط است زرافه و در وجه و قدر سرشت این کشف
باب گرم است **حقیقت آن** احتیاط خطایانی روی میری
حب الفار زرافه و طول همه با خوا بر برگرفته کوفته نچته است چندان
عسل صاف معجون کنند و بعد از چهل روز بکار برند و حسب
جامع گوید بعضی کبابی مرکا قطع نمخ می اندازد **تریاق شائیه** بعد از
تریاق العبه ترکیب یافته و منافع این ریاضه از تریاق اربعه است
فالج و لقوه و صرع را نود و پست بود و یقین شده کبد و طحال
کند و تویج کشید و با دما بشکند و گردن حرثات و همه
حالتوران زهر دار را فایده دهد فراج این گرم و خلط در افره در نیم
است و قدر سرشت کشف است بعد از چهار ماه آرد

ترک و بعد از آنکه غل می باطل می شود اخلاط حیضی تا
و حب الفار راوند طویل ریوند چمن و قطع پوست بونج کبوتر زرد
اجزای است وی کوفته شده با عسل کف گرفته ریشته **تریاق**
نایب و دیگر برای زهر طبران امراقی نایب نایب نامت
صفت آن و یک صایف حب الفار حنطلیای روی قطره های شش
فلفل سفید سیخه هریک چهار شفت رنقران و اجزای هر یکی دو
عسل کف گرفته ریشته زیت یک شفت نایب شفت تریاق
الرضین منقول از جلیوس تریاقیت از موده کسی را که از زهر داده
باشند یا حیوانی زهر ناک کرده باشد یا بهستی افتاده باشد
که زهر داده اند و نژاده باشد بدین تریاق معلوم شود که داده اند
یا نه از بهر آنکه اگر از این زهر باشد هر چند این تریاق دهند می کند
تا که تمام زهر این بر طرف کند و اگر این تریاق برهند وقتی کنند خوراک
زهر بهست باشد اخلاط طین مخموم حب الفار را بسیار گویند یعنی

سندی

نمک بی وزن کزیند و کوفته و پیخته روغن بادام کادو حرکت دهند
 و بعضی صفتی بر کشند و مقدار کمشفت و کوبند و در شفقت
 تا چهار شفقت کوبند مثل یک صدق در سه وقت بار العسل بهند
 مزاج این گرم خشک است در اخفیک درجه و نیم تر یاق **نافع**
موجب یکن و اینون و تا نوره و شوکران **صفت** آن و پهل
عین منقل **جینیه** ستر از هر یک حسب ذوی با عمل زنجبند
زیت مقدار فنیته از موصوبی تر یاق **عشیره** قائم مقام
 بر یاق کبریت **صفت** آن **حمام** **مرکب** **میشل** **میشل**
سرخ **کک** **میش** **فرقل** **در رچمنی** **قیمیر**
نقط **خصا** **کوبند** **دوازده** **مفک** **تقار** **اخر**
عصاره **لهی** **اللبیس** **مقل** **از زرق** **یکدست** **شفقت** **عاقوه**
رازیانه **کبریت** **ضام** **شمس** **اسارول** **قرمانا** **قرسین**
ایفون **نارودین** **شکونه** **کوش** **باقیا** **سکم** **کوش** **کوی** **دو تو** **قیسون**

سینا الطب کمدت مشفای سخم سداب یک مشفای دراز

برنج سیمان شامی کمدت و دو مشفای روز غریب است

چهار مشفای عصاره قند صوم سداب مشفای درون برنج برده

مشفای آنچه کوفتی با بنده بویند و صغفا در اثر آب حل گشته

و تا سه چندان عمل ریشنه و بعد از شش ماه نیم مشفای

تناول نماید تریاق که دفع صوت زهره کند **صفت آن**

آنچه حلت چاه درم درق سداب حلت سستی درم درم درم

درمک ده درم همه را بپزند با کعبه ما بپزند و سه درم تناول کنند

تا خمر **تریاق ایضا** زراوند طول بد **حسرج** هر یک درم نیم

ایون فرسدان روزه هر یک درم شونیز سخم درم سداب

درم بپوشند و بخل سداب حرار ایشانند و مشفای تناول کنند **تریاق**

برگ دارد سینا ایت تریاق و منافع بسیار دارد **صفت**

آن رغنفران بزرگ سفید مکه چهارم منفصل سفید ده درم نیم

درم

هر یک است زرم سبب فریزون سبب به هر یک دو اذنه
 س فوج شش درم و نقل حب در درم لولو یا نقشه است در تخم
 سداب بری ملک کافور قاقه دار چینی سینه هر یک درمی
 تخم سبندان عا قرقه فلفل دراز هر یک چهار درم شنبلیله درمی
 چند پسته چهار پسته هر یک دو درم رزخا در پنج درم
 فطری است درم چنانکه گفته شد زیرت کسند و بعد از شش
 شقیلی بجزند **حسبه از تریاق** محمد توکرا عقرت کزنده را نافع است
صفت آن بوست پنج کرسش شش زراوت مد موج حیطه نانا
 احسنه ابراب کوفه پنجه با عسل صاف برشند حوزاک درم
 بدهند **تریاق طین رومی** از کمال الضاعت منقول نافع و طر
 سطلن ادویه سبی بود کزین مار و افغی و عقرت بود و جمیع جنات
 وی التسم را نافع بود **صفت آن طین رومی** حب الفار
 دو درم الفخه الطن است درم الفخه زنب چهار درم حبط با و

وزراوند به حسیح و شخم صاب و مورد و ورق صبر هر یک یک درم
حب ترا کوشه با به چست عمل بر بشند که سفید را زبر تکریم

قرابق حسیحکم به تو با او فضل بقید است درم بزر البیج پندم

ایفون ده درم زعفران نیم درم خاما در می مافه پیشه و بادری خود

با در پی کفصن سوزده بدل او کینه خراش یا یک درم سه ایفون خند

بد پتریزا سداب حشک الکلاب حشک به روز بی

زیون چینی قط بیح کوبان کوبان می ایمنون ناسکاه پودینه حشک

فانده حوزد حصبان ز ما بدل کیه چنر هر یک در امان هزار حنی

فتی دود در امان جهر شخم کفص از اکر دت جوانند بدل کوفه

روغ غریبان بلبل سدر اس جوشه بادوغن جز بلوا حوا

ور و غن کلاب ز کوز از هر یک دود در امان غسل صاف

دو سیره طریق ز کیه است که ایفون خند پتریزا سدر از دود اول

این همه را در شراب انوری حل نمایند بر شش درم هماده اندک که درین

این

این عمل بطور شد و باز در پارچه به پیزد و یا در غسل حل نماید و
بقوام اصفه کنگر گرفته این محلول را در آن باندازد و بعد از
وقت پاد کهر از آتش سرد بگذرد اصفه بکر حسنا را که نموده
باشند انداخته کفچه رنند تا در کهر لعبد از آن در طرف
چپنی یا شیشه لغا بدارند در ششوم حصه طرف خیا باشد
و در روز سوم باز از آنچه حل نموده باشند لعبد از آن دیده
استعمال کنند حواس لای کزینکه مادر هر جزوه دور رسو
و در درجبر و در در کرم باء العسل که عسل فقط را در قرع النش
کشته باشند بر بند و برای ورم سپرز لب که و غسل می وی
دیگر برای درد کرده و سنگ کرده از آب گرم جهت لقط
بول و برفان و استفاد لمر در آب جلد با سخم و ما برک وقتی
که جویشده باشند در نان که بدروزه گرفتار یا سفید و متعاب
زایین خون در جریض حوت ز ماده باشند در بند و جمع

امراض رحم را منافع عظیم دارد زیرا که دست میزد و در آن
خوزه را نافع است و جمیع امراض بارد و آرمینع سرد را میفکند
سینه بزبان کبر که زبان انقادوق و زبان کبر و زبان مادی
ما بقند و اندر دماغ حس است هم تالیف نموده بعد از هر زرد
صد و پنجاه سال اندر دماغ حس تا یک میل آن کرده و اجزای آن
به مقدار رسیده بقوا و ارض و جالیوتس ده اجزای کم نموده و آن حبس
و سنج صغیر و مصطی و معمل و عود سبان و عود هندی و انتمون
از هر یک چهار درم سفک است و لورکان و پنج کمتر از هر یک دو
سفک و شیخ الریس تجویز نموده **ست فزین این معنی** قرالم
عود هندی و انتمون و اشق در یکان و پنج کمتر و مصطی و معمل
است داخل کرده اند و هر یکی تقریباً نموده و در اوزان بعضی بقدر داده
اند و معذور موحوم حکیم با قرطاب ترا بهفشد و حالت افند
بشت و سه جزوی یکی بی نراب غرق محض و یکی عسل صحت نمف
بقدر

و غیر از آنکه در این کتاب است که از سنه ازان می رود معذور ظاهر است
در بقیه اگر تا کسی است فوی الحار است مثل سن جوایز است
مثل سن کبول و بعد از آن مثل سن پیری و از آنرا و مثل سید
معا چنان است و قبل از آنش ماه بناید استقامت کرده و اگر بعد از
هفت ماه در حکم سن طفل است و ادا استقامت کند بهتر است
و باید که حب و خالص مس طرف او کنند و آن مضموع سه دره و در
بول و حوض نیش و عرق زباد و زهر جمیع سهوم و معوی جمیع اعضا رینغ
عقونته اجزاء و مفسر ح و منوم و معنی و جادیت و محل و مخرج جان
و طریق است حاشا اود استقامت نند از ترش بجهت هر اوری اندک
می شود و این صبح زین است **صفت آن قرص فصل عقل**
۳۶ قرص افی قرص اندر و حوزدن بنقل بود و اینون و مگد **سر اول**
دار چینی در دانه ششم ششم بری و کوندر نامند استقریون اصل
سوسن آسمان چون غار لقون اب اوس این است

۱۲ **ال زعفران** زنجبیل مرصاف ززاند بنظا فتنه قهوج مر اسپون

اسطوخودوس نطا فلفل ابرق دار فلفل سبز و اسطوخودوس نذر قهوج

ادخر نطراک ایمن صنع البطم سینه حب الفار صندل الطب

جعبه مکدشش **ل لینی** نذر کرفش سیالیوس حرف ناخواه

کا در یوس کی لریوس و صاره لجنه الیتس هو نطراس سبیل زویجی

س فوج اندر خطنیا که از نابج طمان محتمم معدس محرق حماما

حب بن ایوقا ریوقن صنع عرله وروما ما ایمنون موذوا قاقیا کبج

از هر یک چهار شفاک فقر الیهود جوبیشتر نیز طور یون دینق ززاند

طال جند بدتر از هر یک **ل** دوزن به دوایی دیگر که در ننه انزود

مخمس است مذکور شده و عدد اجزای تعمیر اوراق سفار می شود اما

طال و حاشی است که هر چه خوب بیخ در یک شکوفه کخم و قرص باشد

عدا صده تهمیچ بسند که عینار از مپرون روزه و از سر برن سبیل

مش عینار مپرون کسندند هر یک از آن در او اند : هر چه صنیع غوب

و عصاره

و در عصاره **سوسن** مذکور کرده است **سوسن** زود در آب جویباری است
تا غسل کند تا جویبار حل می شود **سوسن و عطر مس که از آن**

زیادتی که بر است پیش از آنکه اندرون جاسن مرض افعی داخل شود
و زیاق فاروق یک شل باید زیاق سهوم و اودیه قایم بر زیاق
بر است و در باقی امراض مذکور در تب المنفعت زیاق گیرد مقدار
بر تب سرد و بطوس در امراض مذکور از زیاق که زیاده است بیشتر

باید داد **صفت آن در یک رفقان غایبقون زینجی دار صنی**
نکته منظم کثیر از هر یک ده درم سینا الطب کتب در و فوکل

بفد فقط سوسن خود است ن ابط جودوس اذ قرک
عصاره جینه النیس چند بدتر جاد شرفه س فوج هندی
دار فلفل سهوبه **سوسن** از هر یک است درم سیغه فلفل سفید فلفل

سوربان حبه توم بری اکلیل الملک حنطیانا و فو رو غنیمت
و حنوبن اذ قرک فرفنون سفید الیهود از هر یک مقدارم برن سوسن

بوی دو درم تخم سداب نش درم یازدهن اعتدال صغیر ادنی
صغیر قطره بیون در زمانه ایون صغیر یازدهن درون
مشکط اشع هر یک پندرم ایون فرمودج ترکا سنگ ساد
هر یک سه درم اقا قاسم سفنقور هوناریقون امرت از هر یک چهارم
ادویه کوفه پنجه بودغن بویاسم بن جرب نایند مجموع صمغ رادرا
راکیان کمنه کینشند در حل زرد و ناسه چندان عمل مصفا در
ریشند و بعضی از اطباء این عهد هر پروی شرع رقیق میکنند
بی زرا زب سرق محضه یا عرق دار چمن بکار برند **ترباق غباری**
عقوبت آورنده را بغایت نافع است **صفت آن** طحشوق
درست پنج کبوتر حنطیا با زرا و ندر طویل است با سادی کوفه پنجه با عمل
صاف مقوم بر ریشند و در درم از آن در کترین عقوبت و بی
کبر است **ترباق دیگر ایون ده درم فلفل سه درم زرا و ندر کرد**
جند پست از هر یک یک درم کوفه پنجه با عمل صاف مقوم
بر ریشند

پیشتر در مجرای ازان در گردن عبرت سوی تریاکی است
بن ویر اینگون ده گرم فصل سیاهرم از شیخ ابوعلی سفقت
این از سفقت زناق بعد از دقت **صفقتان** از اوند طول حطنا
حالف روست کینر مسین زرد جوین سنج حنظل جاشیر قانیرا
اجزاء بگویند و به پزند و باغس درشتند و زرت یک سفقت بل
کند **زیناق اباقی رفع سمیت هوام سکنه** و اطباء بیانی
مالاجام در دفع اذیت و باد و برهای و باغی بقایت حیرت بقدر
نیم شفا مالکاب و شراب و قایم مقام ان ان شاول میانه **صفقت**
ان صبر قوطی و دوز مرکا و عفوان کدیک فرد کوفته تخم لعل
صاف بپسند و زیناق است زرت نیم شفا است **باب**
چهارم در حرورن جسم مثل زده فصل فصل اول در جواهر مده فصل
دوم در جوارشات فصل اول در جواهر مده سنجیدی جواهر مده است
باورنی میکیان نو خازم بری مردارید ابریشم کوه خرمک و آبه غنچه

یکم که لا جورد از هر صد مکده کینونه علاج سوخته دل است که کوزن بر چینه
مکده چهار تومد مشک نیم تومد با قوتیت دو تومد سوزد سو صابونی مکده کینونه است ۱
چهار تومد ورق طلا و ورق نقره مکده نیم تومد که بر با حید در اول مکده دو تومد ناز
در پانزده است تومد **انصاف** بابت **دوبیاس** نوح لعل بد جنت زیادت
سرخ با قوتیت رزد یا قوتیت یکمده رززد و در آید و در جان ناز چهل در پانزده
مشک و نقره نه نه باشد تا در زهر غیر شنبه به دس سیل شخ
کوزن یک یک تومد ورق طلا شش باشد سبداکت نور باید ل ان یا قوتیت
یکمده نه باشد هر دو احد را حید را با در در صلابه کند تا همچو غیر کرده
لعبد از آن یکی کرده مشک و غیره داخل نموده مگر صلابه نیاند **انصاف**
از اینون ادویس تا در زهر زهر مهره مردارینه مکده کینونه با قوتیت خیزد
از فرد مکده نه باشد و در جان لا جورد مکده شش باشد ورق طلا و ورق نقره عقلمن
مبنیست مصطکی عود و صندل کلاب مشک مکده نه باشد تا چهل در پانزده
سج باشد سبیل الطیب شخ کوزن سوخته سفید مردارینه مکده دو باشد **انصاف**

سخنه

پیشینه **صفت** بزهر زهر مهور هر از بد مکر دو توله با قوت سرخ لعل **خندان**
ز فرد ز بر ج کله سدر کت کلا مکر نه ماکث ورجان لا جور و کبر ماکث ماکث
ورق طلا و نقره مصیحا یعنی پشت نار چل در یابی غود غرقی ضد لعل
لکواب بوده مثل غتر سست مویبانه کایا جدوار مانق کدشش
ماث ایشم سنل الطیشخ کوزن بوخه یغده شده مکر دو ماکث
لکواب سخی کوه مبره میند و در ورق طلا نشان کنند و صلا

دند **وض** **دویم در جوارش** مسیح الزمان بنی نصیب

معظم علی خان چو در اینی کلم حد حکیم اسداده رسیده معده
فوت کشد و اشترها از وزد و طام منضم کند و بود منضم و خندان
مفید بود استدارا بود سینه شد **صفت ان** سعد سینه و سل الطیب

قرنفل رنج دار چینی دار فلفل خولنان یغده کبری خود بن نصیب الزره
حب الیاس از عقوان فاقه حصار مکر دو جزو مصطکی پنج جزو فندک

بکوزن ادویه لعل مصفی دو وزن ادویه فند و عمل را بقوام آورده

در نیم گرم آن اندک دوا برزند و بر تربت و مصطک و صندل و غیره بریزند
تا دل کنند شربت از یک شفاست مانند ما که در **جوارشمن**

الفنون تمنع من الحفان و تعوی المعدة به مرضم الطعام و

یطمن البطن **صفت آن** ابلج کایه حبه عشره اربطه سفید

حبه در دوام رزنا و سیخه مبکلو مکدا حدوزن نشه در دوام تربت

عشرون در همان سفهونیا نشه در اهرم مانند وزن عشرين در همان

بعین لعل الرزبت نشه در اهرم **جوارشمن** مولف معصوم

رحمت الله ارباب شعم را موافق بود سهیل به رحمت ما **صفت**

آن از پنجاه مصطک و تفلق قند کلسرخ مکدی درم بفساج قنقی سینک

سفونیا کلسونی مکدی همدم تربد سفید روغن بادام عرب کرده کلینت

مکده درم زرشنی سفید شربت کاونان مکدی درم تربن کلسون

مکدشی درم آب البخارا اب تمر سدر مکده بجا درم مشک ترکی مکدرم

سفونیا نشه را درم حوب سخی همزه و تربن کلسون و شیره حنظل

بلیزر کلاسیک صفت موزه املها در نیت ارا با صد درم قند سفید بقوام
آورند و او دویه را کوفته بچینه برستور برکشند مقدارش بر مبر از سه درم
تا پنج درم **جوارشش خود ایضا** سه میل دل و جگر و معده را قوت
دهد و سودا را مضم را میزند باشد **صفت آن** عود خام مصطکی روی
کله بجز دستقویا مسوی نیم جزو کوفته با جدات قند برکشند بر نیت
در درم **جوارشش غبر** نسیه فزیکه برای قوت معده و اشتها بسیار
حرب است **صفت آن دار چینی** قاقده کبر و صفار مکدر ششانه
عود عسیره مصطکی سبیل الطیب خولیان مکدر شده در پنج
عقده غبر **صفت آن** دو ماشه **صفت آن** شبانه دو از دونه
سببه جز بوا ف نفل مکدر شده ضد سفید ششانه
ز کین شده برک تنول حلت ششانه حلت مروراید کل لیلان
مکدر ششانه طباشیر کربا شکم حاصل مکدر شده همه را کوفته نیمه
قوام نیمه معجون کنند بعد هفت روز بکار برند نیت **صفت آن** چهار

جوارش **موجب** کوارش فارسی است یعنی کوارش از حرارت
حکامی و نفس است و جوارش است از فارسی که معنای معده
و محل ریح و مصحح رعدته فاسد جوارش الکبک معنوی و غصائی
ربیب و معده در مصحح حرم و در حفظ جنین نواقط
صفت آن اولو عاقبت سره یکبزه در جنین مصطلح چهار جود زرناد
در پنج تخم کرمش شیطرج فافده جز لوالیسه قرضه مکده و جود همین
فلفل در از فلفل مکده قرضه در اجننی پنج جود و شکر سمانی
مثل ادویه قند در رتبه یکمعه و در حفظ جنین از نفاط مداومت

جوارش **عوجت قوت معده و کفیف رطوبات آن**

و نقصان و ضعف حبل و باضه جوبت **صفت آن** عود سندی

سبب الطبخ سبب روی مصطلحی فلفل و انیسون جود لوالی مکده و حبس و
همه کابلی قرضه تخم کرمش اینون زرناد و پست زرنج با در کجوبه مکده یکبزه
زرنج و غفران سبب مکده نیم جود مثل نازای هرستی منقاص مرزاد و

نیمه سبب

سرخ سفال یک وزن و نیم ادویه شکر قوام آورده برشته قدر
رشت تا دو گرم **جوشن عود ریش عود خام** سبب نرم
سرخ رسیده کابی **سه** امه ررنگ مردارید در آب سرخ بالیو صلا
کرده **۳** بافت ریانه **م** یشت درم غیر شیب بمردم ورنه طلا
سیدرم کافور **م** وانی آب سرکه دایت رریش هر سبب درم
سایت سفید صد و پنجاه درم امه را در شیره ز کرده کور شده اندراب
و کلاب به پرتو چون هرا شود از پشت غزال که از اسنود بطریق معده سبب
سازند و از دیه کردن جوینت کبب ذائقه مضایقه هزار جهت
اسهه و مرفم طعام و تصفیه خفاط و از راه لوجس و دفع سخی و جرب
و بجمود درد مایل بودا نافع و مقوی دماغ و دل و جگر و معده و باکتر
امرضه مناسب است و اگر خواهند به جواهر هم سزید نیز که از النفع است
جوابش در عینه معتد علیه جهت تقویت معده و باده ^{عضوی}
رشته و کرده و کمرهالات بول بعایت نافع است **صفت آن**

کرم طبرن ثقال تو در پی ماف سقنقور ان العصاره فله من ثقال
 ریحیل ستم شتم ستم کدر ستم است کرم غنیمت کرم جود ستم بنا ستم
 کندر حوینان جزو بار در چینی دار ثقل لیزیدان از هر یک ستم ثقال
 اجزیه در ثقال با قایند بر شند قدر رشت ثقال تا در ثقال
 این را خوانند نزدیک است کجایش سقنقور بهم رسد بدلان دو
 وزن او غنیمت با ستم در ذل کند نافع است **جوارش**
 غنیمت حکیم صاحب سبج الزمان خا بگو **حفت آن** سعد
 سینه سبج الرطیب ستم ثقل دار چینی ثقل بقدر دار ثقل ریحیل
 خولینان قنطر کجور غنیمت ان قضیب الریزه حب لاس زعفران
 قانده صفار کدر دو حب سبج مصطلی اودی سبج جزو قند سفید کون
 اودی عسل صیفی دو وزن اودی گوشه پخته شربتی بقوام اودی کرم
 باشد که اودی بیامیزد و پخته شود مصطلی بالایش ریخته بردارند
 یکم حفته شاد کند از این ثقال تانه ثقال **جوارش کوبیده**

کردی

سیرابی معده و حش حص و بنهای یعنی و سوداوی و فزاق و اسهال
و نفخ معده و نفوت کلتی را بکود مسند بود **صفت آن**
ایزده گرمانه در سه که انوری بگرد و یک شنبه در سه
حش کرده بوداده بگرد ز بخش درق سداب از هر یک دو
فلفل یک نیم سیخه دار چینی قرفه کبک ان و سبب الطب
مصطی از هر یک دو درم بوره از منی بچندرم کوفته پنجه با سبب خزان
عسل صاف توام نموده آورده کف سه و نموده اول بوره از منی
داخل نموده و خوب سر سرد باقی ادویه داخل کرده در سه نیمه
و خوب بپزند باید که دو بار را بسیار نرم بپزند و در
مایل بود معده را شربت زد و درم باشد **جوارش کوبند صغیر زده**
کوبند با ریخته درم بود بوزه از منی بچندرم فلفل با بوزه درم ورق
سداب در بخش از هر یک است درم کوفته پنجه با سبب خزان
عسل بهمان طریق بپزند شربت دو درم با دو سفاب باشد

جوارش کمبیا اوبسطه لوره ساد جابده که بدنزلان لغتصان درارد

جوارش شهر بادان (ارض حشمت ج لکونوج کتبت)

درودت معده بکبره فایده و حنطاط لزوج بلاناغ

ت زو **صفت است** تره ز سخیل و شرفل و دار صغی

بسیخه و سنل الطیب و جوز بواهل مصطکی و قاقده و حنطاط

رققت از هر یک هج روتتم درم بر بریفه تراشیده درم

بادام حرب کرده هشت درم بعل کف گرفته بشند مقدر

هج درم بعل درش ماه **جوارش بندر** اوجاع مفاصل

لغزش و وجع نظره و قولنج بلاناغ است **صفت ان سقمون**

مثنوی ده درم جوز بوا قاقده کب رکنایب چنر کب و تره

نارنگ صفت از هر یک هج درم بر بریفه تراشیده مضع درم

رود غنم بادام حرب کرده مجموع استراره کوفه پنجه برشته جوار

ش دیز از جمد دیگر با بقولنج لغت و ربکی نافع است صفت

سقمون

شخمیت موی و ایلی ز تیریف کس در رم مصطی و ایلی ز کج زار حسی دار
مقل از هر یک نیم دانک بافتند بر سینه مجموع یک شربت است

جوارش لولو جوارش لولوئی معده را قوت دهد و اشتها دهد
و اشتها بیدار کند و خفقان را که کثرت معده بود نافع است

صفت آن شخم تین معند شخم سوزانده معند شخم فونو
معند شخم خیار و شخم بافتند شخم سفید شمش خد سین غود قط

شیرین ورق کله کله در رم و حان سفید کاه بان مکدر رم سرد و آه
مانفد هب در رم با بر یک کوبند و در رفتن توام اصفیه بیامیزند

رشت از یک درم تا دو درم **جوارش سفید قاقبغ** ضعف
و اسهال نافع بود **صفت آن** به رسیده دو فر کوفته داخل خمر

کوبند چنانچه هر شود پس صاف کنند و با یکم رفتن توام
از بند رنج فقیر دو درم مقل هب در رم شخم کرفش ناخواه

هر یک زرب زعفران دو درم بکوبند و بان بیامیزند چنانچه گفته

سده و نثر تر شده و ششتر متفک باشد **جوارش نثر قوی**

معوتی معده و قوی لبع کتید و باد با شکند **صفت آن** سده

یک رطل باره کتید و در دوزخ حد خمر باب کجوشند و بعد از آن

بگویند و لغت رند و صافی کنند و باد و رطل غسل توام از اندک نگاه

درم و مصطکی بجز درم و سقمونیا ده درم تربد سفید است درم

بگویند و در آن میان ریخته با هم آمیخته شود نگاه فرو کند و سینه

که برای این کار باشد همین کرده بعد از آن از اعراب کرده باشند

بیکد از آن تا حلق شود پس بکارد باره کتید و ششتر پنج مثقال

جوارش نثر قوی و اد جاع معده را میقد بود **صفت آن** بزره

از منی ریزه کرمانه قطره لیون رطل فلفل مکد دو درم و نیم سقمونیا بریان

کرده بجز درم معتنه بادام برک سداب مکده درم بگویند و در میان

دانه پیرون کرده است درم شباز روزی داخل خمیر کجوشند تا حل شود

پس مایند و با غسل بیا میزند و ادویه بدان برشته از ششتر پنج مثقال

جینیش اترج مرضم طعام گند در رنگ روی بویکا دهن خوش نشند
صفت آن پوست اترج سی درم ترنفل جزبوا دار چمن خولجان کحل
 از هر یک بگرم مشک و اینی بگویند و بعل برشته و جوارش سائند
جودوش سفید تا نوبس و بعضی در جوارش رانقع دهند **صفت آن** حرف
 بریان کرده ریزه در سه که چینیته بریان کرده در پی مصطی سه درم
 پوست سید کابی رود غنچه کما تر کرده و بریان گند رینم درم بگویند و بکلاس
 برشته **جوارش** حفقان و ضعف دل و معده را بید
صفت آن نیم مثقال فاقه جزا فرقل رکن دارنقل عود
 هر یک دو درم فندک مثل جمع آن بگویند و بعل برشته **جوارش** شفقور
 معوی باه و کله بود **صفت آن** کرم اینون و پازر و شنم و ثبت کینا
 و جرج و دا کجوه در رب هر یک سه درم حنه الحظرف الحان العیفر کجوه
 حب الرب و ایض بریان کرده هر یک سه رنج شفاقل خولجان دارنقل
 هر یک بگرم جزبوا همین دار چمنی هر یک دو درم شفقور بگرم فاقه بوزن

لبون جمع آید بکوبند و عسل برشند و بزیت دردم باشد **چون**
کنند و جمع برودت و ضعف را بقدر بود **صفت آن** فلفل در آرد
فلفل و قفل جزو او هر یک دردم کند با زده درم ز کس خولیان هر
دوازده درم شکر بقدر مثل جمع بکوبند عسل برشند **باب پنجم**
عوف شکر است فلفل **فصل اول** در حیوانات **فصل دوم**
در حداد **فصل سوم** در حفته **فصل اول** در حیوانات **جبار**
منگ سهل سریع الاثر است جهت کین زجاج و نفیوت معده
و قوی لیس و در معده که روزی حس طبع باشد بغایت خوب بکوبند
بیک راهی کند **صفت آن** مصطی ز کس و قفل دار جگر فلفل
دار قفل با منگ از هر یک ثقال یکدانش سقونین مشوی صفت
شکر طرز و صفت ثقال کوفه پنجه حب با زرد و بکار برند **حب انبوزه**
مسقل حکیم مصر جهت تشح و باد و رینک و نرکان و ضعف معده نافع
است بکاه یا پشته بان مداومت نمایند **صفت آن** انبوزه اینون فلفل

مصطی

مصطیٰ کند و بنفشه زرخش پوست تا خواه از زبانه مکد دو لویه باشد تولد
میوز متقا و آب لیمو و ادراک صلابه نموده باشند حب زرد یکی صبح و یکی
شب هم بخورند و اگر دو هفته این حب بخورند و بعد از آن برکب نموده از غن
رزد دو هفته بریدن بماند باد فرنگ رزد و وقع شود **حب صد که**
لقوب خان بجهت حضرت اعیان خسته باشند **صفت آن**
درق طلا سید و شصت ادراق مصطیٰ سه تولد از غفران یکدینم
تولد قرغفل سه تولد هرست اجزارا کوفته بنه با غسلش باریده باشند
بعد از آن درق طلا یک یک داخل نمایند و بدست بمانند تا که درق حل
شود بسی صفت است زنده می وی در صبح صبر و شام حقیقی
تناول کنند لکلاب و بالای آن بباله جایی حطایی بخورند چمن و درق
باشند **حب سیاه** حرافس بشمار دارد اگر یک هفته این حب
ناشتا بخورند و بالای آن شویبای گوشت کوسفد شیر کرم تناول است از او
حی جمعیت کنند قوت باه بیورند و بدغم که در سینه و معده و غیره لخرج

سپیده ماست بدادست این حب وضع نمود **صفت آن** سیاه
کویت گاش سرخ و نقل هر کدام پنج نانک کنت سیاه و کنگر
را یکی نمایند سبده باقی ادریه کونته پخته داخل کرده بارزده تخم مرغ صلابه
بیخ نمانند و مقدار نقل حب زنند **حب بادبختان** جهت قوه یاه
په نظرات **صفت آن** درخت بادبختان با گل و سیوه و پنج و پنج
و برک در سایه خشک سوزده هر قدر که خواهند از آن اختیار کنند در آن
موضعی سیاه و سیوم حصه هر دو شکر سرخ و ربع هر سه بخت هشتم
حصه هر چهار این کشته پس همه را با آب بپزند و در روز صلابه نمایند و مقدار
کخود حب ای سازند و صبح و شام بخورند و دو سه ماه بدادست میکند
سینه و قصبه زایل بدن قوی گردد و عین صاحب مدد است **نور حب**
حشره چون تائب لیمو ترنج در چشم کشند برده و تارهای زایل کند
و در چشم دایره را بین دفع نمایند و در ضول اردن باغ بکشد و سبزه
و در کینه و اگر در شرعورت بوده در چشم کشند کل چشم را دفع کند

صفت آن

صفت آن کف دریا فلفل دراز فلفل کرد رزق جو به راج بوتیای هندی
سوخه مهره سفید بوتیای هر مزی هیده بیده آنکه سنگ بصری جوا که مار
کاب سفید هر یک بماند چاکر موش باشد بیهوده سستی بیع کرده مقدار
کخود جهاب زرد لکله هر اند فوت این ششماه نماند **حب ریحا**
چشم را که اب ارد و پو کیند و پو کیند مجروح در سرج شود
چون اندک روغن صلابه کرده بطریق سرمد در چشم کشند و بیاشی
چشم کیش بند نفع عظیم بخشد و مجرب در اول وقت **صفت**
آن بول بوتیای هندی راج سفید مغز جا که همه وی الوری دوده چراغ
ربع در تن یکی از آن ادویه مذکوره باب جنب سستی کرده حب زرد
و اگر غوق دوده سرمد داخل کنند نیز نافع است **حب بوتیای منیر**
چون یک حب یا بیشتر با لبو حل کرده بخورند ما بیاذقی آورد
ضیق النفس را میقدر بود به بنغم حنجره و فم معده زایل میزد
صفت آن بوتیای دو توره سیاه که یک توره نرم کرده باب برک برت

سختی بیغ نمایند و سفیدار کوزه حب زنند و کفها برانند بوقت کوزه

حب نابین جهت سهواً گفته به هیچ دارد بماند این حب کوزه

پس بگذرد **صفت آن** سفیدار نیم اجارانه غنچه کل انار ریزه سفید بیان کرده

هر سه برابر اس کرده حب یک توله بنزند تا سه روز کوزه سهواً

سینه نژد **حب بهمه اسپن** محرب است با ماء العسل و امثال آن

صفت آن پوست بنج کینز ریونند صبر رزق و رجان سوخته کرم کرفس فی تون

ملح مهدی با عرق پید حب زنند ریش کبکفت این حب از لانه

و اد بر است جهت استفا نافع است محرب ایونند چینی ده درم کل سرف

ایونن سبل و رزق خوش مکدی کدرم با دام ننج بیدرم کوفته پخته بر شبت ورد

حب زنند ریش بیدرم تا دو درم محرب است **حب طحال محرب**

ریونند چینی رزق صبر سقوی طری و سرف مکدی کدرم در مغز کما حب

س زنند لغت در فلفل کرد برای طفل دو برای کلان چهار **حب نقل**

جهت صحت **دینر که از** اعتقان طبع است از لانه داشت باشد محرب

است

صفتان عید زرد عید کابلی عید سیاه عید اتمه مغز نخ کنده
 مکنج درم جوز مقل ازق چهار جوز مقل را میگوید کرده در اکبند
 کینند و او ز دیگر در دادن بگویند در بطریق و رسم بود و او دیده بدان
 ریشند و چنی مفتد ار کتوب زند و هر روز خدا معده نه غرد
 پانزده عدد بود و از مولات سودا به بریزند **حب الفالج** سولفت
 والد فرحوم جهت کسی که در جانب راست او فالج بود و فاویم
 لغتم نباشد در باش نقل بهر نیده ما باشد **صفت**
ان رتد سفد شش شش کور کبان حب السینل کدرت شش
 ابارج فقرا چهار شش شش حنظل شش شش شش شش شش شش شش شش
 فرج ع فرج و در نقل مکنج و نیم شش شش کبج جایشه نقل
 ازق فنه فنون چند بدست مکنج نیم شش شش ادویه سلا کوفه شش
 مجموعه ادوات کنند تا حل نمده با دویه برشند و حب های
 رشت سه درم بابت کرم **حب قرانف** خفسر کبره نموده

دوبار موز یافته در ازنی بگوید که در ساعت فرسوع می کند و چندان

نفر از ستران که یک شفت این ار از داشته اند و ممکن بود

ایشان را از جای بکشی کردیدن باین حب معالجه نمود هر شیخش

باز اطباق می فرماید و جموعه بگردد است **صفت آن صبر**

لوت اینده رزد سورجان مکی کدوم حب ای س زند **حب**

میدقو طری استعمل در سر کار نواب صاحب و حرم **صفت**

ان صبر دو درم اینده رزد یکدوم کل سرخ و اینک مصطلک دانت

سفرینا یک و نیم و اینک نه را کوفه پنجه بایب گرفتن حب زند

حب سهیل نغم نسخه فرنگی جر تقو طری در سرده مر و تو کردید

اوس غار یقون دو درم ریوتد چینی کوفه ما شراب تر نموده یکدوم

جوز بود اسبنل مکر سه درم مصطلک دار چینی مکر و پو با شیره

مروه حب بند زینت یکدوم یکس از طعم میل فرسینه

حب سرخ صندل نمانه طباشیر مکی یکدوم یکسینی دو درم

کافور

کما تدر بهم شمس نمدام گفته دام کوفته پنجه معاب سهول حب
در رب به حشمت زد **حب بنق** حشمتی شش کل را منی
مغز شخم کدو و شخم تر نور کل میوه کشته حشمت صمغ عربی طاب شکر
درم مغز شخم کدو و شخم تر نور کل میوه کشته حشمت صمغ عربی طاب شکر
سه درم مغز شخم حجازین حرفه مکد دو درم بزرالبنج کافور رختقران
مکد درم ایفون نیم زرم مایه **حب زرد کوبایی**
شاه برای رگام سردی مجرب است **ارغوان شخم**
دانه سیاه و فلفل کدو از هر یک چند عدد در شیر ه ادرک
سینه تا دو سه سیره در خورد پس مقدار جسته کوبی ما بندد و حور
یک کوبی جهت انواع سردی و تب سردی در اینتر کجا بر بند **حشمت**
برای کرایه و قبض شکم دست و کرایه سازی مانع است **حشمتان**
قطه و اچیل را سادی گرفته در شیر ه صبر تا سه روز
در ایز نخود حبای بندد و یک کوبی مایه جو خورد و غذا کرده

کند و اگر تب باشد خنک و خجرات بجزند **حب مزه** ^{حب}

در آب و حله مجرب است **صفت آن** میله ریز و میله سیاه

یکدیگر بچیزم صبر معذرم سفون بچیزم بگویند همه اجزاء سحر گشت تقویا
را از منق بایست هره دو بار سه بار و خنک از حبه

شربت دورم **الشفاء** منقول معروف از شیخ ^{ابو} ^{الدین}

نور بخشی در جمع امراض بارده و صره توان داد خصوصاً در تب

تاسه قریبه باید که پیش از ذوبت تب بچیزد در دست کهنه و بوزد

خواه از سردی داده باشد از گرمی کوه دست بود و در جوج لنج

را تب کهن دهد و هوا دست این لوم طبعی رسد حفظ صحیح نمایند

و سکنج بدن دور کنند و جوانان بخشند و اگر اینها رتبه انقون

نخواهد استعانت این حب ببرد در رتبه تواند کرده و لکن رتبه این

مرفوم بار ما کسر این حب کرده **صفت آن** شخم جوز مائل سیر

ایند چینی ده سیر زنجشک یک سیر این هره ادویه را گرفته کوشه چینه

در آب

در آب صمغ عربی حل نموده حب بند بقدر نخود بند **حب**
صبر قوطری چهار جزه مید زینتی دو جزه سنبل الطیب و غفران پنجه کبوتر
کبوتر بند و مکدی یک جزه حب بقدر نخود **بسم** حب طاین
سیماب فنفل اود سهما که برین اگر کرده اند و اجازت خواهد
اسد طاین سیماب فنفل اود سهما را مقشر نموده زرد و نوح به پزند
دیگر تبسلا سیماب کچی نمایند پس همه اجازت را سخی کرده بقدر
نخود و با فوری سیره امکنه مگر سخی کرده بقدر نخود حب
بند شربت یک **جرالفس** تو تیا یک توله هر تال دو توله
چونکه کجاست نشود اول تو تیا را حشید ایند بعد از آن
هر تال و تو تیا را حشید کجی ایند بعد از آن هر سه را یکی کرده
حشید بینه پس با صبر یعنی لعاب کبکوار که کسند و بقدر
بنم کف دست عرض بند و در دو نفال نگاه دارند و کویا بقدر نیم گرم کنند
پاچیک دستی در آن چده سفاس فکور بران بگذرانند و با لای ان نیز

بهدرینم که با چک دستی کند و چهار پاس نشکند پس برادر حساب
نتب بکنه و دو ترو کجا زنی و حوزاکی سه سرخ یا سه ماشه شکر حنی
بروز سوار تر عا الصبح بخورد و بعد از ده کهر مهاب بشوید و بخورند
با دال مویک ز شکر ان البته بخوراند و از خوردن این دوا اگر اطلاق شود
باقی اید یا کینست **حب کهوارا چوند** اگر ایجهاک در بیشتر چوند
و پاره کته تک و در هفت یکدر می رنجش و ففعل دراز و ففعل کرد آید
ببید اید و ففعل راز هر یک سه درم احوال نه درم جبال را چوند بصورت
مان کرده بالای ان یک سیر کین دهد و در انش بزده با سیر کین
سوزد پس برارد و همه ادویه ساید و یکی کند و هفت پست از انزه
پنجره برده دست نش از انیره ادرک و مسند و همچنان از هر یک
دو بار ز همین ترتیب تعبده بعد از حین بندد و بعد برود حواض
حب کهوارا چوند اگر این حب را همراه بیشتر سنهها لو بخورد با دوا
نشد و با بیشتر دودویی کور شکم و مانت تب و بد عمل ز کام

دیا زه

و با سیره تب و سیره بکنه پندزوک و با سیره درخت تنه وانه
دم و با موصلی سینه و ضعف یاه و با اب لیمون و ویشتر کا
لکنت در پیشکم و با سیره مکراره بر میوه سدم و با لاکچی
پر میوه لاله و با سیره هر چه تب اکثره و با سیره کوزار جند مرد
با سیره ج بهل و سکر سینه و با پلاس مایه گرم شکم و با پاتال مدبر
و مسو و با سیره ز بخل سببات و با سیره رزد جوبه لوی و من
و با سیره اجراین خارش و با سیره کلویی تب مرمنه و با کافور
در بخل سببات و سرد و کمنه و با بخل و نقل کهنی روکب بر طرف
و دفع شود و اگر با یکدیگر مکنش مانش دهد در دسر و اگر صد و هشت کوب
کوزد کنند در آن شمر دیو و بری و بهوت لوس هموانند
کرد و اگر با سیرخ کیلی سیده و سچنگند کفشار دیو بری شود
و اگر با سیره جوان کوزد ز کام دفع شود و اگر با سیره سرس کوزد
قوت بسیار شود عرض کیلی از مرکب اجد اهل بهداشت و حواف

بسیار دوازده قایم مقام تریاق فاروق توان گفت در وقت
 وضاحت و ایاتی و علم با الصواب **حب محبوب**
 نگاری برزا البیاضی جو جهت اسماک ولدت و قوت باه
 سینه **صفت آن حب سفید** زهره تین پنج کبیر سفید سال
 دره کا فور هم سستت عوگ کلک کچمنک ملک بر سهویلا
 لراث دواتش ادویه باریک سیدگی لراث دواتش
 سارز صفت دار از مویتهم وقت حاجت پیش ارجع یک پس
 نیم حب شراب کوده بر قفسه لکیند و بر کپن بند هم
 لذت شود و به هم اسماک محبت **حب نیش** از نموده
 درویش **حب چسب** خرمانا رجل قفل کرده هر یک بکدام حب
 در عدد همه را کشیده چهار حب رسد اول کعب کوزد
 در حب بعد از تقویت یکیت پیش و دیگر روز حب
 خواهد شد و غذا جوارت در پنج کوزد و این دار دیک حوزاک

از نموده

از نمونه انت **حب سبز** سهیل الاحمد الطائفة الصفراء
 وینفعی الدماغ والمعده وینفعی الطحال والحی والحم
 ودر دم الکبد والمعده و الطحال و انواع الشود الفروج
 والحکمة وعلل الحس من والهوا یسبح تحت من وین النور
 الکوم شربه **صفته ان** ابارج یفقا **هوز دام** هیده
 هیده الوده مکد شش دام و در دوا حر دام مصطلح ایستون بحصاره
 عاقبت مکد در دم حک الماد و یخفف فی النطل الشرب من
 در اسم **حب الورد** بای هر شوره مجرب است هیده
 تمه زرد خوب کیده کتمه پاپریه قوی الوزن کرشمه بازیک
 بمقدار نکود حسبند و بوقت حاجت در روغن ماده و
 سیده طلائف **حب جت** از صحر سعوز کرشمه
 شد بابت نیز از صحر جت **صفته ان** بهلا توه ا جوان
 مکید دام ط جواين حراب یسیاب عاقرقا مکید نیم درم نشد

سياه گفته نیم پاد افرا را بار یک سخی کرده در قند سنبله
بار یک خوزه حب بند و هر روز یک حب در جوات بند
نباشته فرود بردن سخی که دندان را از بند حریت غدا بره

خواهد بخورد **حب التفت** حریت و در نظر عدتت خالص
صفت آن نینه پخته هله رزد که شش توله که حوت برشته
سه توله مایه لیمو دو اوزه پاس که بر بند و برابر کند و شش جها

بند و یکی صبح یکی شام بخورد سه مرتبه از مایه دندان و قند سنبله
حب التفت مویز که شش قند سنبله بار یک سایه

۱۲ اذانه **۱۳ اذانه** **۱۴ اذانه**
که از قند سنبله چهارده حب بند و یک صبح یکی شام بخورد
و بعد دو که یک حب بند جوات بند و اگر طافت دو
حب بند یک کفایت کند حریت **حب التفت** رود

چینه که هنوز از آن بالائی نند در جفتی قدر فافه خورد
این از چهار اذینه و بی الوزن بگیرند مایه حب بند بقدر

کهنه زشته در صبح یک بجزد **حب الف** با بستن همه کوزه

صاحب رائی جبرقا قده حوزد قر نفل نیده هونمه مکدی کلام در طرف

این از خوب نیش نژده باشن نایب لیمو کهرل کند برابر کنند

دستی جبرها بند یکی صبح یکی شام بجزد درشش و صفت

روز به شود غذا هر چه خواهد بجزد **حب الف** ارد کوزه بریان معطر

از شیر تهو مره می داراست حب بند یک یک تا سه روز

بهار بجزد غذا بفرشیر و برنج هیچ بجزد **حب الف** از

مورده است بهوا سید اس و بار ما در بجزده آمده **صفت آن**

توقل سیاه شکر ف و تیتا سبز کالته مکدی و با و امه باب

بجعد لیمون در طرف اینی اردسته این کهرل کرده برابر کنند

حوزد جبرها بند یک حب صبح و یک حب شام در برگ نیش نژده

و اگر ترحم باشد بر برگ قبول دندان رزده از آب لیمون طلا کهرل کرده

مالای زخم کبچا ند پرتر از شیر و شیرینتر **حب الف** الف

یکدم گفته است دام کافر بهم است برابر چهار نخود مخموره زده

سب بده باب چهارمی بنزد و هفت در کوزه هر روز یک حب

نجیح و یک حب شام بخورد و بجزکت دم بهر قسم تواند چیز دیگر بخورد

و از روغن هم برین کت در وقت در هفت روز ادراک

کخورد محرب است **حب الش** محرب میرزا در پیش نیک

چو مردار کسیرد هر یک قد سیاه ۲۰ فوس اذیه

اول با یک کوفته پنجه با قند امیخته چهارده حب زده هر روز

یکی صبح و یک شام باب بخورد و دوغ را نرم ساخته چند نکت

تواند بنوشیده باشد در هفت و هشت شود برین راه بکنان

حب الش محرب است سم الفار سه درم در سینه ادراک

با شکر سه روز کمرل کرده برابر مویز حب ای س زده بخورده

باید روز ناهفت روز غذای کبیر را بنشد **حب الش**

محرب حکیم و چون برای سرقت انزال که سب برودت فرط

بپوشد و استعمال این حسن نفع است **صفت آن عافیه**

جزر بودا بسیار در اجنبی قرقص است که چند گرم بکند سیاه
سشش درم ایقون چند گرم کوفته پنجه در شهر حب زده حب
بوزن دو درم شربت کبجی شیر ماهه کاوتاسه روز روز چهارم بود

یکی صمغ دیگری شام بپوشد حوزده ما باشند تا که جهات نام شود از ترش می بپاید
بر این کتند حری است **حب الرسل برای رعیت اهل کت**

صفت صفت و عوارض نبی بود استعمال این حسن نفع است

صفت آن ایقون در جزر بودا کتخم تا نوره کخته بدرالنج بدر در اب
حش مکدی جزر صمغ عربی و سپند و تال مکهاره مکدی و جزر
کیزا و خار حش و سیاه مکدی جزر باب حب بند شربت حش

حدس طریق کتخن ایقون جزر بودا را حالی کرده ایقون جزر بودا
کرده ایقون بپوشد و مکر تا نوره را را نبالا را تیشده و آنچه در او
سخته جزر بودا در آن داخل نمایند و سراز از ابهمان فطوره را تیشده

بند کند و در تخمه گرفته در شور یافته به بند تا که بخت شود در ازان چنانچه

و باوره را به بند از بند و اینون را با گردانند **حب شیخ حین حین**

به با نظرات صفت آن موی سیاه مگر در نیم من پیشتر حوش

اندا تا تمام شتر در حوز و بعد ازان در آب به خشک خدیده کرده

حوز و آب سیاه یک با کوفته پنجه با بند و بند سه بقدر فراخ داخل

کند و در عمل توام ادرده کوبی بند و کج خوراک حوز هر روزی

از ازان حوز و در باه عی بیات شده کند **حب شیخ حین**

یک بود و نوبت باه نمودارند و بسیار فواید دارد صفت آن

نیم کوبی مخته نیم او نیم کن نیم یکاره مکی کبیر درده انار شده

کوشنده که تمام شتر در حوز و بعد ازان خشک شده موی سیاه و

در کبیر و فلفل و دار فلفل و حوز بود استند و تخم اجود و تخم کز و تخم رین

و تره بترک و او این از هر یک نیم هر عاقره قرصه فلفل از هر یک ده دام

دانه حبش مسکناره مکی کبیر و کلسری و بیات هر یک نیم هر یک

کافور

کوفته پنجه بپایند بر دهن که در شر چو شده بپایند
و بقدر که با عسل حیوظ کرده بفت در خرمندی غده ای بپزند و هر روز

یکی بنهار و یکی شام **حب سداب** یکدام کوکود دو دام روز پنج بپزند
دو دام زرد و دغ تخم و دیزه که ل کرده برابر خود بپزند و برب

حب می در حرمت حکم علی یک پدانه اجزاء کر یک را مع
و هر یک کوفه بفت در شش تا یک سیره او کوفه در سه حب مانند

بس تخم اجود ایمن و نقل جند بهت بنز النج از هر یک یک
ورق المیات جراتک سیدی است تا تخم بس از تخم کز مکد مانند

فند سیاه که نه پنج تا یک همه را کوفه پنجه بفت در نیم تا یک
س زد وقت حاجت بفت در داشت طبعش دل بر کوفه

بالایش بان بوزد در استهتایی بهر کز شیر کا و چیز کز خورد

حب سی جهت ازاله وقت به پخت و کرده

لغایت نافع و غیر البفس بر مذلت وقت که نه دس و دس است

صفته ان همک روی صیقل میگیرد م قرنفل است در فم

بگذرد مکنش بگذرد مینم جسد در ربع درم و در غفران همه را کوفته

پخته مانند کیشیره بماند با کلاب مر داده حس زنده دو وقت

حسین ادک صغ خرد تر کرده بدست مالند مقدار نریش بزند

ان حب یوزن سه کوه است خواه حب سوی القدر نریش بزند

خواه کویک از ان خوراک سه نخود **حب ملک** و منقطه در ان

اسعاش ضایعی تمام دارد **صفته ان** کل تا نوزده سیاه در سه

حک کرده بپزند و برابر ان قفل دوازده کوفته سیده با هم مخلوط

سینه و لب در نخود جرم می بینند و لب در برداشت طبعیت

جمع بماند **حب نافع اعضا است صفت ان** فلفلین جلایه

ق ق ق مغز در جبهه مالکب در یک همب اشغال منتهی هر که

پشت اشغال منتهی یکدیگر برابر ادویه غسل مصفی برابر دو کوفته بماند

بپوشند و لب در دو اشغال حب زنده در باشتا کوزند **حب**

سج
ن

شیخ زهرالدین جراح دهنوی بسیار مجرب برای سلطان فرورد
 شاه خسته و اکثری از سنف از موده اند و اسرار ایشان
 آموزه از همه باید بائی و سنت بائی از بدن دفع نمود و هر بی سفید
 برآمده و وقت باه بکمال رسیده که جل آن را خشنود توانه کرد **قطه**
 ریاند نمود فراموشی برود و در وقت تمام کپشم حاصل آید **صفه ان**
 ایند بینه انده تخم تنوار تمکره سیاه فولاد کشته موصی سیاه
 از هر یک دلم بود درم بر کس فلفل سوته قنفل با نخوانه از هر یک پنجاه
 و هشت درم در اجینی مندر معصع و برک الاچی مال کنکینه خورا
 مازوع و فرقا بسبب بندالنج و سندر توکمه کلوبی محتره افنون حاصل
 فنقد از اسکندره از هر یک سبت دو درم قند کهنه چهار درم سبزه
 خنجر سح جنبه از هر یک سبت درم هر کدام از این ادویه را خشنود در
 کرده بیده باید سحت و قند را در آب پخته سفید مایه سیاه
 کرده مایه هم بر ادویه و قند غلیظ زند و اینها را چوب کرده

از مجموع سفت و سفت حب بند و هر دو با باشت یک
حب بخورد و برین لازم است و کشتن نیز نیز بروج حرث
پناه صلی الله علیه و سلم کشت بعد از آن شروع در خوردن کند
و در خوردن با کسی سخن بگوید **حب ترازب** مذکور که در نسخه
و اسرار است قولنج و ملاوسی و باد کوله و بنول بالعل بر طرف که از خود
بکند **عفتان** مغز تخم که بیخ و انگوزه هر کدام نصف بیان کرده
و نصف خام بوزن برابر گرفته با هم میاند و بقدر مغز تخم مذکور از آن بر آب
حب بند و مانند یک حب در پایه گذاشته نصف لیون
برش بپزند و حل کرده بخورند و اگر حب خشک شده باشد
گرفته آب لیمو بر روی بپزند و درین وقت اگر ترازب بعد قدق
باید نیز بخورند بسیار مجرب است **حب لؤلؤ** مجرب **حقه**
برای قولنج است که با بند مجرب است **عفتان** شرم
کشتن با ابویه کینج را در آب حل کند و جمع کند تا شرم و قدر

افغان

بیمه فخران اخذ کرده حسب تتر قدر ثروت از بندهام تا یکدم
و طغیان را در ذاتی و بعضی گویند که در آن مصطلحی مدنی اخذ می کنند
و اگر فی کسند عین این حسب پس دیگر دهند با قبول است **حسب**
دیگر برای قویج حیر است صفه آن ششم و ششم خصل یکدیگر
بشکلیک یک و نیم جزو ریش و چند پندسته و فلفل و فلفل و کنگر
جزو گوشه پشمه **حسب** زنده قدر ثروت در درم **حسب** قوی
منه که عالم است نفع آن جمیع انواع قویج باز دارد **صفه** آن
جرسقوطی ده درم ششم شده سفید تا دو درم و نصف وزن سفید
یک درم ششم خصل سه درم گوشه جربای خرد بند و شش پنی از این سفید
تا دو سفید **حسب** افراد قوی ار آن حسب ششم خصل ده درم
سفید تا سه درم و نشت و شش و ده درم گوشه حسب ششم
یک سفید است **حسب** عجیب که سیکن درد قویج غلبن
ناید **صفه** آن ربوتد جینی با دام شش سفید زرد یکدیگر

و از روت لصف حسینه و زعفران ربع جزو کوفه پسته خسته
 زینت بقدر روت **حب حریب** اصی بن طباع عنیطرا
 میلو است **صفدان** کوربان شرم بیدیه رزد از روت مقل افرا
 کوی حبسینه خوراک بقدر روت **حب** نفع میکت نوبت
 را و اکثره امراض دیگر را میراند شکم را بر فن **صفدان** بیدیه
 بیدیه مقل مکه چهار درم تخم کرفش و راز تا پنج و اینون و کرم دیا و باخواف
 و جعفر و شیطرح و عربل کوربان و بیج لفظی و مصطلی و این مکه یک درم
 دار صنی قافله و ج سبل زعفران سیخته مکه نیم درم سکنج درم
 ما تخم حنظل درم و لصف مانند زبر بید زعفران سیخته مکه نیم درم
 سکنج درم ما تخم حنظل درم و لصف مانند زبر بید مکه نیم
 درم جعفر و شیطری دوازده درم کوبنده ادویه و صغرا در اب حل نموده
 و اجزاء در ان امیخته **حب** زرد و بقدر مقل شسته و در مقل
 است **حب** حریب عاقر قره جزو ابابسیه مقل است

کوفت پیشه در غسل جماعی است و در وقت بیداری که متقل است
باید که از هر یک چند گرم کهنه سبزه بشوید و این را چندین بار

بشوی. برای سبزه یعنی شنیده و بوی خوش محکم تمام دارد.
صفت آن از دانه معبرک و حبه کل است اما عالم گری

اب جبهه یکم تا یکم بر آرد سه ایزه ایزه سوزده در یک انواج که
شست تا که آب ده آن را بماند آب صاف کرده و نقل را بپزد

انداخته باز بکوشند و کفچه زنده چون آب غنیمت شود و نقل فلفل کرده
مکد چند گرم اضافه سوزده حبه های بزرگ مقدار کوزه لاجانی خوراک

و در حبه های حبه حبه و در بخره جانم داده **حبه حبه**

از آن لیف و حرم ابوی مسمی و با نم و معوی بدن **صفت آن جدا**
خود صندل در چینی ریخته و نقل صغ عسله در روغن فلفل کرده مکد

و در مشق عاف و قرص مکد نیم شقال با بیست حبه
و اگر این قرص شقالی اضافه نمایند اما در وقت باه صغیف

دل بی نژاد **عبدود** **دویم** از تا یوزن این نان **چهار**

نقویات **باده** و **ماضمه** و **صعق** و **سدره** بسیار **تاقع است** **صفت**

من **حیدر** در فردا **بانه** در **فصل** **شخم** یا در **کجوبه** **مکذبه** **مقال**

شخم **بالکوه** **مورد** **قاری** **کبیده** **فرقه** **مکذ** **دو** **مقال** **حیضه** **الغلب** **مقال**

مکذ **مقال** **انظران** **نیم** **مقال** **صدا** **له** **مورده** **قد** **بست**

دو **مقال** **بقوام** **آورده** **حس** **از** **قدر** **شربت** **نیم** **مقال**

سب **مقالی** **از** **تا** **لیفت** **بیر** **عطار** **الد** **حد** **حقر** **جهت** **سرفه**

و **طب** **و** **حق** **النفس** **بیا** **تاقع** **است** **مقال** **عکس** **النظم**

کندر **مرصاف** **را** **اوند** **از** **هر** **یک** **سه** **مقال** **اینون** **بمنقال** **سویه**

سه **مقال** **کوفه** **بیمه** **حس** **خسته** **از** **و** **ایندی** **یا** **تم** **مقال** **تا** **اول**

نایب **بایشه** **به** **مراقف** **سریع** **الاد** **تراست** **حس** **مقال** **از** **تقیف**

محررم **الدین** **جربست** **مقال** **ان** **از** **بانه** **شخم** **کرفش** **الیکس**

پرس **بیشون** **مفرد** **دو** **مقال** **با** **مبطوح** **منا** **بید** **بند** **مقال**

چشمه پسمیک منی بعبیت مجرب **صفت دانه تر بهتر است**
روز در آب حیث یزده پوست او گرفته بچرد و معتد او را باید و جرد
شد گویند به حسب زنده و عدد که بعبت در کوزه باشد استعمال
نمایند گفته اند رفع از او را خورند اب بهمن میکند **حب ملک**
که اسمک منی کند بقوت تام و قوی الشطاب و مسک و منوم و
سستی و غیره نیز عمر خنده و مجرب **صفت آن** اینست
صد دانه بنج شوکران سه سفک بزرالنج سه سفک گرفته در دست
رایان محفوظ است خنده در صد و پنجاه سفک اب بویشت تا که آب
را به تام جذب کنند و در وقت حاجت بقدر وجه معتمد نمایند
و اگر کیف او را فوینتر خواهند ما بر لک شیرازی که ورق التیال است
بویشتند **حب که** مانع سستی است بقدر بخودی رزیده ایران
قبل از زراب ما اول کنند است **صفت آن** ضد
بفید کیم کاسنی بچشم کاهو مسرخ بچشم کبریت از زربلب سه سفک

کافور و ابکتی با کلاب حب زنده **حب بدل** **فیروز** **حب**
در در سوزن و ضعف معده و جگر و نافع و قاطع عادت
اینون است **صفت ان تا نوره** سیاه یک درم زنجبیل دو
درم بولونده درم لعبت در نخود حب زنده از یکی تا سه بقدر
مراج هر کسی بدست **حب بیت** **بمرا** **عقد** **شیخ** **بخت**
دار جنتر نقل قاقه مردارید مانفته سیاه جز بوا مکد دو نم
ماه همه کوفه پنجه حب زنده بوزن یک بیتم ماه
هر روز سه وقت صبح و دو ظهر و شام بخورند از شیر گاو
و غذا شیر و کند پانک از ریش و ابوی پر این لازم **حب**
رس کپور در شراب اداخته بوزد بست یک پاش پس بوزن
بسیار دانه کند هم این رس کپور و یک درم صبر سقوطری و تمام بان
کوفه کوفه پنجه سه حب بشراب بندد هر روز یک حب
حب **ایضا** نون بستر مردار مکد بید زنده حد و ار شمار

از کلبه

ز این وقت بگذرد تا وقتی که در آنکه بر میان کند و آب سیمون که هرل کرده
کنار جنگی حسابند **حساب برای اثبات نقل کرد**
جداره شفا ایند زنگی سه شفا که گفته چنه سه با شفا **شفا**
فند سه ماه بازده شفا آرد سیده در روغن کما و آرد
شش شفا همه را هم امیزد و کف می کنند تا سیماب
کشته شود پس صبح رده کتس اند هر روز یک کتس را غنوله
بای کرده یک کتس صبح و یک شام اجرا در زدنند و حوزر اعلی
هر شش تا دوشی صحت نویشد در پنج بقصد سینه بانات و نان
خایه دار و بار صده باور عالم همه یک خوردند **میرزا**
میرزا چو که در دودرم عالم کبر دست کرده
سه سه دودرم چو که را با یک گفته در قند سه سه
دشش با شت حسابند و دو یک صبح و یکی شام خورد و بالا کرد
ان عندان خورد و روغن یک خورد **حساب** سیماب سیمون

برای آنکه **صفت آن** مرز از سفک کلوخی مکتوبه جهت کوزه

سبب دانه سبده مقدار آن در چهل حب است و یک حب کوزه

سبب آنست که بهرون یعنی حب و الرار اجب کوهیت به جهت نهایی

حبه بارده محرب است لکن در درون صفراوی اجب است از جن

چیز با اجب است لکن تب از غضا و بلغم که غالب در آن بلغم

بود زرها هم بلغم دارد **صفت آن** بجا ک بد بر فلفل کرد فلفل در آن

سفاد شش حرف همه ادویه برابر کوفته پنجه یک پس اهرن باب یونان

صد این بلغم نموده بمقدار دانه جوار حب های بنده ادویه حاره معاد بود

نوان داد اگر در طبیعت قوی باشد اول سهرل دهند بعد برای حب

استعمال کنند و اطمینانی نه جهت بقعه حب کوه جهرت میدهند

و حرارات و مرارت مزاج و ماست همه جاشه ط است و ادویه

نمذکور می کشود تا که سران افداست از مکتوبه باشد و ادن
می کشید **حب و انیس** روز نیم در **منافع** حب سدر و انیس

آفت جهت پیش و اسهال نیز نافع است **صفت** سیاه
مصطفی که در معقول بچاک بر کخم یا توره امید رزد بنید المهر منحل
منقل در از اربع وافی همه برابر بچزند اول سیاه او کند یک را یکی
سازند و دیگر از دبه کوفته پخته امیزند و با آب بکتره تا دو روز صدمه
نایند و مقدار منقل حبای سازند و یک باز باوه موافق مزاج
بدهند جهت زبانشکریفد نرم کرده و جهت پیش شکم به سال نعل
بدهند حریریت **حب نام دین** جهت تب که از راه شود باشد
نیز حدیث است و ولد ایسی **صفت** سه الفار خواه بقد باشد
حوان رزد بکرمه سنگ بر هر در عذابت از نوبت و هر مرتبت و در خوا
هر دو معقول سازند کوفته پخته در روز با آب یک کرده صدایه بلبع
کشد و مقدار را ماش جویا سازند **طریق استعمال در میان**
بیران و مرطوب مزاج را یک با دو حب بشکر و آب بدهند و اگر
روز اول مرف ایمل شود پهنها و اما دو روز دیگر دهند مزاج را که می
نایند

عنه
و...

و بعد از آن این حب کز می کنند و در زیر سینه فرود می آورند
 و کلاب توان داد سینه که و ماست نیز میل کز می وی است و غذا
 بایک هفته بخوریم مرتکب و خشک که با روغن چتر دیگر نباید داد
 مطلقاً از چتر با روغن درشت و درشت صفت نمایند و اگر سینه
 و اگر در بعضی سینه هزاره باشد این به دودش باید داد و اگر کشت
 کنند و قدر بطفل سینه دهند و اگر طبع قوی باشد کشت سینه باید
 داد بعد از این حب بسیار باشد که همین حب همین حاصل شود
 بانی افتد سینه حاصل کرد و با تقدم بمقتضی سینه است **حب شکم**
 و بعضی اهل کهور چری نیز میگویند این حب عمل جو کبان است
 در سفر و حفر همراه دارند و اگر عمل زانمان معالجه کنند **صفیان**
سینه راز بسینه اهل زبکشن قنقل دراز قنقل کرد سینه طرح
 زبکشن بسینه ابوند جینی و صفرها و کجاک بدر ابراهام سد هاسد
 از متج از نریک مکنونه سباب مصفی کند کفغول از هر

بمنزله

بجای بر برشت زرد سیب و کند یک کبی کنند و با
افزای کوفته عینگی کنند سه روز با آب بشوید صد که استند مقدار
مغز حبای س زرد جهت هر مرض با الوان اول که عبارت
از نفع است بر هر **طریق استغفار** **که در جری** برای تب های
ما یوسف فرغ نقل و تخم کینتر و اسنان برده برای حبس البول و صدان
و سیدان بینی مابینه خیزین و عوزوزه و پریشان و طیش
و خار حلق و با یوسف تر بید و با کمان مند و ساجیت و کاسنی
استغفار کنند و برای هرزه نوع تبی مرض همراه طبع است
بعل ارد و مفاه خواهد شکم برود و معده را از قهول پاک
باشد دورا بلرم کرام دهند و هر بار که استی باید فیزی آب
کرم بوشند و هر گاه که خواهند شکم نوکت را بسرد نوشته
و پنج کینه یا است افکنده بخورد و بعضی جهت اکثر اراض با شکر گرم
و شکر کینه عبارت از سوزن است میشت و انواع

معالجه مکرر در دفع نمیشود طبع او را است روز این حد داد با قهوه چینی
کاو هر روز رانده از معاد شکم را بدو معده تحقیق یافته دفع

فرض شد بمقتضای دست در معالجه الیه السلام **بسیار**

عرب همه نوع تب گرم و سرد و تب کهنه و تب تازه و اسهال
دور رس و دمه و سرمه و نیز غنی طعام مانع است **حقیقت**

ان سیاق کو کرد بچاک عاقر عاقه از پنجه فلفله و غیره

از هر یک شش درم همه را با یک لوده در چوبش نده چنه بپزید
بفقد و بپزید و بپزید و بپزید و بپزید و بپزید
تصفیه دهد با خار خشک است و بپزید و بپزید و بپزید

تعب در فلفل کرد و در برک پان به مصالحه یک حب بجزد **حب**

که معوضه او در **سبب معوی** از قرابا دین حکیم عکبر معوضه

از بزرگ چون شش درم در آتش میان کنند چنانچه صلابه توان کرد و توان
دور درم قر قفل غیر از شیب هر یک یک درم مثل پندار انگ مجموع را **صلابه**

مزدون

کند و در غن از زرافه جوب سوزده حب رند برفت جت

در دم ن لقا ندرزد حکیم الملک فرزند است **حب یک و نسی**

و عفران قر نفل اسپند هر یک یکدرم نسیه جزو ابون سحر

هر یک یکدم در ریش است حب بند مقدار نفل **حب**

از خراشیدت بخت اوراق چشم دیگر بدن را نافع است در جات

زبانده کند **صفتان** از ز جوب برکت نفل کرد سحر کوفه

اینک با بی ز کحل این کسک اصل الیوس سبب بصری دزن برار

سببه در خانه سینه در ریش کوفه مقدار **حب بند** در سینه

خاک کسند اگر چشم می زرد و دروغ کسپند در چشم کشند **حب**

اناب و کل چشم بشیر عرور و پشوفان را کلوچی سوده در چشم

کشند و بخت کران شکم را یک حب حوزد بعد استغراق نیجا

بسی بهات در حب و موش کزیده را سه حب و سیاه را

چهار حب و اگر کزیده در حب و **حب** برکت

و سبب و ایضا در اراض بارده بسیار خوب **صفت**

شهاب در درم و کوزه آرد عاقرقرا زهر سینه

سه ماه جوانها نقل دراز هر یک دو نیم درم کوفته پخته و نقل

صفت پنجم درم اضافه کنند و بسیار که هر لایند در اطلاق

کشتی یا در آب لیون چها میدند معذرا سوتنه واکر در آب ادراک

خوب و نه بهتر از نه رسن یک **صفت** به بند و باید

که در وقت بسیار بالای آن کوزند و از روشی و مادی پریر کنند

صفت ترکیب عزیز از خلیم خیل بلای مغوی یاه و می آ

و آسترها آورد و روی را سرخ گرداند و فری آورد **صفت**

ان رعفران یک شتر نقل نقل کرد عاقرقرا دانه الاچی حوز

از هر یک یک شانه خور یوا یک عدد در چینی دو ماش اقبول چهار

همه را کوفته پخته چها بند و شاکم کیمپشت پاک کرده در شش چها

بر کرده بدوزد و غناب مصر **صفت** در اجنر نقل دانه الاچی حوز

الذکر

از هر یک یکدم رخفران بنام اینون بنام هر یک سه کوفه چینه در عسل
خیز کرده بر کیمت نه کور لیس زرد بنزد به جاز کند و در تم پاد
اوغن کا و کیمت را بریان کرده برارد و در آب دو اشته یک انگار
در بکجه حوزد اداخته و هم نیمت را داخل کند و در من از ار از زیند کند
و بزیر ان اش تر کم کند تا که حل شود و این دیکه سه از اش براد رده
سرد نیتد و کیمت را برارد و در ان روغن باقی بریان کند و بار یک
بیتد و جبهای بمعدار بخورد بیدد بوقت صبح و شام یکجیم همراه
بان سچوزده باشند و ترشی و بادی بر آن در واجب دانند و غذا
کنند و بیضه مرغ و ماهی تازه گوشت گبر تر و دهنه دلوئی بسیار
مرغن کوزد **حب عرب که نوت سنده دهد و معر دافع**
را از افسه با عا لزوج پاک زرد صفت این اینده زرد اینده
انگی مکده درم کلسرخ مصطکی مکده درم قاقده کبار لبابه خود
زرد مکده درم ابونزد حطاب نیم اولس تربیفند خوبت هفت درم **صفتی**

مشم به ادویه باب نشین حب بند در از یک ^{جوانم} ^{دور}

حب بلایی بقی الدم هر قسم که باشد نافع است **صفت آن**

میزبایی کانی مضطرب یک درم لوب صغ برب و لوب کسترا

و در دم در کفند حب بند و در دهن نگاه دارد در استهسته فرورد

حب تنقی صفرا و صدر مجرب نفوس و همه ضیق النفس و ذات

الصدر زنده را نافع است **صفت آن** عاقرقرا عکب

لیکونند و در قبه حب زنده و در دهن نگاه دارند **حب زرب**

احقر همه ضیق النفس و ذات الصدر در طریقت سینه در و حرب

است **صفت آن** کل نونان کل لور کردار چینی سنگ حاضی رفقان

مردارینه مانفته صلابه موده اجزاء لوبایی کوفته بهم امیخته بقدر فضل کرد

حب بند از این حب تا سه حب می توان داد **حب قریب**

همین صفت دارد **صفت آن** قنده نقل مرئی یک یک درم صغ برب

بندام بوتقایی سیزده دام کوفته بقدر نقل حب زنده خورا

بندام

بکتاب **حجرت** برای دینه اطفال سهول حضرت حفظ
 صاحب فرمود **صفتان** نگار بیان مرئی جبر سقوی سادی
 الی ان باب **صفتان** جبر سقوی مرئی موافق عمر بدست کسی سقوی
 عدس اگر روز رفت در با عره سقوی طفل کند بهتر است **حجرت**
در بوی دانه پد نظر است **صفتان** سیاه کند یک
 زنده بقد صاحب کونه هر یک یکدام مغز شخم ازند دو دام همه را خوب
 صدایه موزده که همچون مرسم شود لکها در اند طفل یک سقوی بقدر
 بتم مرجه حبسته در اب حبیل کرده جهت پوشش نام را یک و یک نیم
 سقوی را خوب صلیبه موزده که همچون مرسم شود لکها در اند طفل
 یکماه را لفت بدینم مرجه حبسته در اب حبیل کرده بدیند و شش ماهه
 یک و یک نیم سقوی را یک نیم مرجه حبسته در اب حبیل کرده بدیند
 و سه چهارم سقوی را دو مرجه و مردم کلان را سه مرجه بناده نماید و
حجرت چو آمد بیانشه کمتر یک مرجه در اب حبیل کرده است

زیت بخت در بخت مرصه **حب مجرب** برای سرفه که بسیار
 رود در وقت بلعیم بود مجرب و ضیق النفس را نفع بود **صفت آن**
 مثل نقل دوارده دررم قاقده صفت در بخت دار بنقل نقل کا بهل
 سیاه از هر یک یکدم بویت معینان مقشر سه نیم انار اول
 بویت معینان قطره قطعه کرده در چهار انار اب جو نشسته
 که بصفحه صاف کرده باب باران جو نشسته چون بخواهم
 این را از آنش فرود آورده و ادویه مذکور کوفته پخته در دوام اسپنج حبه
 مقداره بخورد و کفها را در **حب بیاض سرفه** و معال فی نفس
 شود بخت در بود **صفت آن** صغیر و کثیرا خشک شد بقدار
 البوس نخم خطر نخم چهار هر یک یکدم بخت بخت کوفته پخته بود
 مجرب است **حب کبک** که باه را فروت دهد و اساک رود
 بقا ط بمراد است ط آورد **صفت آن** عاقره صاف نقل
 هر یک بود خسته در کف حاضی بخورد همه را بجا کرده کوفته پخته باب اول

باب

بیت اصحاب الرسول حب زند بقدر بخود **حب مله در ارباب**
تنزل عورت **شما** خالص با باب گوئی سبزه در برکت منزل
سبب سستی موده است چتر را یکی کرده بسیار است و حب سینه
یکبار در برکت تنزل عورت که کوز اند منزل شود حقیقت در برکت
حب عرب جهت ثانی از نشی حکیم سکن در **صفه ان سبب**
یک نایب بزرگ بنام ناکواه کبد میگویم دام یاد در با پوسید سیاه
کهنه است با پوسید سیاه و بزرگ بنام است پاستی سستی نهد
بعد از آن ناکواه انداخته چهار با پس که کت بعد از آن سبب یاد
زود کرده که نایب تا چهار با پس پس در قند سیاه اینجه است
حب زند و صبی صبی حقی شام در حجلت که همیشه که رش بود
کجوز و تا با توده روز در هوای گرم سیوم روز دوسر و چهارم روز دهن
میچشد و پست هر پری در پنداده غرغره کند صحت یابد و اگر هنوز
چونش نایب ماند یک بکد کجوز و بیاید که درین از ریشی و شیرینی بر لایم

و مای هر قدر که تواند کوزد روز صفت یید **حب حکیم** و **بختور**

بن کرای جهت التفت و نایابی **صفت ان** سسم الفار کشته یکدیگر

مخنه بسیره کشایی و لیمون بکنم انار سخی کسند تا که سیره با صدایه

حرف شود و بمقدار نخود حب زرد و هر روز یکی بخار برند از ان غذا

تا هفت روز بخورند و کسدم با کنگ و پلا رو غش هیچ کوزد و بعد از ان

شو بایی کپور فقطه با کنگ کوزد و بوقت این حویب هر چند آینه

شود بیشتر کرد **حب دیز** سسم الفار یکدیگر امه چهار دام کافور

بهم سینه بوزن کوزد اب سخی هموده مقدار فقل حبایی

بندند یکی صبح یکی شام باب کوزد تا چهارده روز غذا

بجز نان کسدم یا کوزد با کنگ جزر زهر کوزد از التفت صدایه

تا بشد وضع شود **حب دیگر** بابت حکیم سکنده سسم الفار در اب

لیمون و سیره یک کشایی یک هفته کهرل موده مقدار کوزد جهایی

بند و یکی ناشتا کوزد تا سه روز غذا جریان است و ام

حکم

صفت مفضل سیاه یکدام کوفته در قند سیاه شکر زده حب
سازد هر روز یکی بکافه کجوز در شش و مای هر قدر خواهد
کجوز داشت بر آید نفع در هفت روز نهایت ده روز صحت
یابد **حب برای آفت** اسهال داشته **صفت آن**
افزون شکر و عاقرقوسه مقدار پنج کبوتر حنظل حنث کرده
یک یکدام کوفته بچینه مفندار کنار چغندر حب بائی بسزد
و در حب نام که حنث گذاشته بالای آن یک حب نمند در
تنبول جوزه اول کمال آن بزرگ و برین داشته باشد حب
کنار صفت یک روز از شش و شش روز و یک و لوت پیش هر چه
خواهد کجوز در هیچ برین نیست **حب غیر فخره** **احقر حبت**
انقطاع حریبت بعد از شش ساعت لغو طی آورد تا
دوازده ساعت و چون بایسد حوز را بپوشد لغو
بطرف می کشد و چون در دهن نگاه دارند بسیار منوط است

و بسیار خوش مزه است جمعی کثیر از اطباء جهت درمان
خاقان خلیفه ایشان صاحبش آن صفت را ثبت نموده

نمودند هیچ یکی به علت بمروزه بعضی روزدایب می نمود و بعضی
باندک وقتی نرم می شد و این خوب در عرض ایشان روزی
آب نمی خورد و بعد از آن طبع می شد و در الواقع بعد

صفت پترمایه شتر اعلا سر شفاک غیر الشهب خولینان
خصه الغیب از هر یک در شفاک جز بوا فرقی است از هر یک

یک شفاک هست در مغز فندق حب زنده روزی یک عدد و تناول
کنند و از غفت آن را زایب می شود و بایب زره پترک
مالان شود خام حبشیده می شوند و از این حب تا نیم سال

می توان خورد و مرطوب زیاده هم **حب قرصی افقی**
چون تقویت باه **صفت** خصه الغیب خولینان پترمایه شتر اعلا
سرخ جدول سرخ کش فرا قرصی افقی با کلاب حب زره

قائمه یک بر از هر یک یکدام کوفته پنجه از آب **حب** برتر **حب**

برای سه قه کرم **حب** مغز تخم حنا زین مغز تخم خرزوزه مغز نوز و اصل

الکوس کتیرا شسته صمغ عربی کافور مکده دو دام کوفته پنجه **حب**

سازند **حب** سفی دماغ بمعدده چشم من مریب

ابراز و فزان صبر سقوطر دوازده درم پوست مسه رزد چهار دام

مصطحات درم کبیرا دو دام کسرخ بیزون رعفران مکده یکدام کوفته

بای شکر ارشند و جهرائی سارته خوراک **حب** دو نیم دام **حب**

برای سه نه نیشاق نفس سار مریب **حب** صبر سقوطر مکده

رفقران عافرقه فلفل کدر پخل مکده شش شریکی امید کبیری

هر یک چهار ماشه ایرتد چینی شش ماشه کوفته پنجه بای اورک

خمر کرده بقر فلفل **حب** زرد خوراک **حب** و **حب** و کبیرا

و برای طفل تکب **حب** **حب** در دهن نهند نقل زبان سفنق

است **ابراز** الکوس مکده درم و بنم چند بدست صفت مکده درم

جو ز بود بسنل مگدا سکو بعد کوفته پنجه بیشتره کرت و کت حسی

حیض نوح از شب یازدهم در اسکره و یا نریش

حیض نوح کف ادرانه و کت حسی پیش از چهارم کهر کهر در فرج کرد

سبب ریختن ز منده بکل هر روز دست حه با بشند عنایت

دوازده صاحب **حب برای** اکثر اراض اطفا چکنه اورام

طاهر ز کوه القند صغرت نون و دیگر اراض بسیار خوب است

حقیقه جبر نفوسه شش درم فلفل کرد دوازده درم در سه ماهه بر این درم

بزرگ بلنج و دینم درم همه را کوفته پنجه با منقر کوزار لغت در فلفل کرد حب

بندند برای طفل بکب در برای کلان دوح **حب برای** دینه

که طفلان رای نژود حمر است چونکه کوفته پنجه با حسی بندند

باز فرج از این حسی است **حب برای** دینه طفلان

حمر است **اجزای** پیش بری بکوز حب کوفته دبر و دوزد در آرد

کوزد هر دورا در رس بکب بنزل حل نمده بکوزد در مونس حسی

خدا

چیز آنکه طفل یک ساله را دو حب از کدو و حب از چهار حب و سه سکه

شش حب و نیمند **باب بیست و یکم** در بیماری طفلان و ذره طفلان

زوانی محراب است **صفحه آن** کادو وین چهار حب است حدیث

بیکار و نفق زده است زعفران شش سرح یک خالص حدیث

جز فوکش کینوله استخوان پهنوی کرده بقدر شش شش کوفه نیمه در خون

فراکش حب بند و بقدر کوزه و نیم حب طفل را بخوراند

و نیم حب را سکه درام الصبغ بر تارک دور زده بر **ضلع**

کینند و اگر طفل صغیر است حب است در دانه شش کینند

و حق اکثر این حب بدون استخوان است **صفحه** هرگز در جوارش کینند

دینزه و بارها در کوزه رسیده و استخوان انده **باب بیست و دو**

صفحه کشته زده و فضل سیاه زده هم یک زده عدد

و یکس هم عدد ما یک سکه در رس لیمون حب است زده

لب در کوزه و کافه دارند و بقیه زده زده زده زده زده زده

بگذرد از هر یک دو درم رب السوس یک درم ایمنون در اینکی باب
حساب زتر بقدر کوزه بوقت خواب دو حبه در دهان
دارند **حب ایمنون** سه درم صغیر در دهان بمقار کنند
میقد بود **اجزاء** مبعده و کندراب السوس و شکر یکی هر یک دو درم این
دو درم صغیر بچرا بگردام کوفته پنجه حب زنده شب در دهان
گیرند **حب ایمنون** برای سرفه که بوقت شیبه رتبه باشد
محراب **صفت** اب السوس بمیزم میزلی فردا مانا با دماغ مع
مبعده از هر یک دو درم صفت بگردام کوفته پنجه با دماغ میزند
و حب زتر **حب نافع** نافع است بکرم طهارت که از بسیاری
سرفه می کند حلقش که مانع خواب باشد در وقت خواب
را دفع کند **اجزاء** **صغیر** **رب السوس** حشاش
میقد: ایمنون یک و بی گرفته کوفته پنجه معاب بهمدانه حب
بمقدار کوزه خوراک **حب ازقرا** **باب**

شاه از ایزد تالیف کرده که رازی جهت صداع و امراض
 و ماغی سفید بود **صفت** بقره یک درم برسد بقند سفید **صفت**
خردوس یک درم شحم حنظل ثلث درم کوفته پنجه حب
 جمد یک شربت است **حب جالینوس** سه درم **صفت**
صفت بر زرد یک درم غاریقون یک درم شحم حنظل ربع درم سفید
 و این کوفته پنجه حب زرد برای قوت رازان یک شربت
 است و ضعفان را در خوراک **حب برای تب گرم**
 درت اکثر ذرات الریه حریب **صفت** غاریقون یک نیم
 و این کز اینم و این سفید دام رب السیس یک درم مجموع کوفته
 پنجه حب زرد یک شربت **حب حکیم** **صفت** **حب عبدی**
صفت برای زرد سفیدی حکم تام دارد **صفت** آن سبب نقاح
 بذر التبع شحم کا هو صغع برآ نشسته اینون رب السوس زعفران
 اول بذر نقاح و بذر التبع را یک شربت در شرکاء و سر کرده لکها در آن شب
 بیشتر

بخشیدند خشک خنده با همه افراد و می گرفته کوفته بنمونه
 بقدر نقل و حب حب با همه هر یکی بقدر در دست قطع
 بجز **حب ابرس** برای سرعت انزال کوبیدند و حرارت
 مع بود استعمال این حب النفع است **صفت** این
 در جزو او دانه بنج مدبر در آب حنظل مکه بجز در صغیر و سید
 مکه ماره مکه و در جزو کینا حنظل مکه سه جزو سببه سه جزو
 شسته چهار جزو جزو او یافتند در آن اینون کینه باشند
 بکنند سیاه شش جزو ماب حب سینه نریت موی خشک
 طبعی کین اینون جزو او را خالی است حنظل اینون بکنند
 و نم مانده را از مال تراشیده از آنکه در دست خالص خند
 جزو او را در آن داخل نمایند و در آنرا بهمان قطعه را کشیده کنند
 در چشم و مانده را گرفته در متن ناقصه بنهند تا که کینه نکند بر آنند و در مانده
 را بیاورند و اینون را بجا دارند **حاصل** که از بودت در طبع

محراب منقول از تمکات امانه **صفحه** کت بر میسبیه
 و صاف مکر درم ایتون ربع درم حیات زند بقدر یک
حب اینها فضل دارا و فضل ریختل عافیه سما که منوی قون
 امریکشست دی لرفه گرفته پخته باب کویا بند برای مرد
 کوان بقدر مکت و برای خورد بهانه با جره **حب** نافع یا تخمیا
 ایتون خرق سیاه مکر دو درم بسفاج غار قون مکر ده درم
 اسط خود نس مقدرم فیقرا مقدرم مکت مندر یک درم گرفته پخته حب
 زند سه درم جزاک تا چهار درم **حب** داد برای قوما
 و کوبه **صفحه** زال کند مکت اوله ب ر کند مکت تو با هر یک
 چهار جزو در طرف انتر دو سه اتر ایا حه حب بند با لیون
 حب بند طری سمع غصای لایه با چک بیشتر ابر کوشده
 باب لیون مالیده بالای ان دو ان بند **حب** از ریه از
 حوزن ان از ریه جوان شوند و پر صوم و در دست در اند

بیشتر مرفوع شود اما در دست مزاج شرط است **صفت**
ساززاقی یعنی بکنه و فلفل که در دست وی که قند چینه تا دو با پس
پس کبرل کنند و با حبیب زنده مقدار چهار دست خشت
کنند اول کعب بخورد و هر روز یکی بخورد تا در نیم تنه حبیب
و تا یکبار هر روز بخورد کنند **حب یا کلب** که در شر

در خواتی ارد حشماه بخورد جمع نرسد و اگر دو ماه بخورد حافظ اندرند
و اگر چهار ماه بخورد سوری کف سیاه شوند و اگر شش ماه طاور و دو ماه
بسیار نمانند و اگر یکبار با مفاصد با دست کنند نماید

بسیار چند حریت **صفت این** بید پسته اند هر یک سی
نشند ام کرم فورا چینه کلوی هر یک است دام که قند چینه در قند
دست در بقوام آمده خوب کرده از مجموعه سر صده شش حبیب

هر روز تا شش تا یک بخورد **حب یا بیج** چنانست
موج پس حاضر اندر جویشین کل داده مغز بل از موزها که در شر

از هر یک دو دوام قند سیاه سه این همه را کوفته بنفشه در میان نیت
بد که از حب کوزد سفید کند در دفتر سربست بگذارم و در میان حرارت مایه
کا و انداخته است کرده بکوزد و بیانی حرارت بسیار میان برنج سبزه
بکوزد و برای بوی بسیار خوب است **حب بوی** بوی بوی
ظفر جان پر لوانب بر اندامه که از رفتن خون بوی سر حالتی دادند
رابط دست از علاج برداشته از همین دو حاصل شد کامل
و از شتهای تمام از دست که باطل زایل شده بود در مایه از میان
حاصل شد و حایده این حب کوزد و دندان را بهتر است **صفت**
ان تا به اینی که بسیار کوفته باشد بپزند در آب سردی که در آن
دلم و نیم بنفشه سیاه بگذارم اصل البوس است تا شسته در آب زرد لیمون
سخت وصل و جد ابرال کند و حب بند و هر یک بوزن چهارده
هر روز یک حب کوزد و نیم حب باب کرده بر سفید طلا کند
تا جهل روز دفع شود محراب است **صفت نقل** مایه است سر سبز قراب

رای

برای کوریس باوی محرب **صفت** ایند کابی پانزده درم برید بقند
دو درم سکنج بجز درم خرد بقند و دو درم مقل و سکنج در آب
حل نموده داد و به دیگر بران **صفت** حب ایسان زنده نریت دو درم
تا سه درم **حب درایه** مقل دوازده درم تا کوزه سه درم
همیست از بجه کبریا در هر یک دو درم درم زربک کولها میدد
از بجز درم با بکدرم می توان خورد **حب بلر** که حیض را بترتیب کند
صفت مقل از رزق یک درم و مقل کبریا با کل محتوم مکدر سکر و مقل
از طعام و معب از طعام بخورد **حب نرراک** و نافع توراک
و حرفة البول لا مفید است **صفت** ان پاکمان پید فنقل
در از قاقده صفار نشد میدد رزد و بیدد و امله ندر بجز درم حست
سه درم همه را کوفه نمید باب سهون لیخان با بشیره برک ان کنگ
میغ نموده **حب ایسان** رند بکدرم هر روز بخورند و بعد از
دو سه روز بیشتر هر گاه از اجنل همچو پرکا چکنیونی میزدن ایدر یک

و لا هم جواحت **حیاب** از کنج باد اور عمل حکم فرستند
 اگر کسی را التماس بهم و بموی او ریختن کرده بدست زیناد کند
 او از کار رفته باشد در کام و قصب او سوراخ شده باشد
صفه ان سبب عاف قرح مصطکی کند و بنفشه اسم الفار
 یکدانه سبب را ایدک اب لیون انداخته صد لایه کند
 تا تمام کشته شود پس دیگر ادویه کوفته بمش سبب برسد بقدر
 فلفل حب زرد بچ حب صراحی و سه حب شام اول قمه
 گوشت را شوهر با بی چرب با فاعل گرم بخورد بعد از آن حب کوز
 از ریشی و بادی برتر کند از سه جوان شود **حب قبا**
 از جالیوس چاست صداع و در چشم را بود مند
 بود احاطه و صفات غلظت از جمیع بدن پاک کند و
 بصره برده **صفه ان** بر سقوط و عضاره عافیت و نشان
 و مصطکی از فریب حسینه روی سقویا شوئی و کرم جنصل از مریم نم خور
 کوفه

کوفته پخته مایه افشردند زنده تریت یک شفا **حرف ن**
یا مقبول از غنای ثقیفه و صداع یار در اناقع باشد
 و در طب بایست و مانع و صول برادر مانع پاک نزد **صفت آن**
 ابابخ و یقراوه و زرم ششم خنظل سه درم دو دانگ لطف و درش
 معصومه استن از هر یک پنجم بقیه میانی دو درم و نیم بر سوز
بشرد و زنده تریت و نیم درم **چه که بنویسد**
بلاک حرف البقی ازه تیزک در درم و نیم شخم بک
 پند از جوین و ج غراب یا جو میسیده یک مویز
 مسوی گرفته کوفته بچند در قدسیا که نه در برابر دوران
 همه ادویه باشد اینجه مقدار کن در جلی جبهه سازند
 عند الضرورت جبهی از آب کشیده در مکان خرب که
 و از ما حلش گرفته تا در بسک نمایند در عرصه چهار روز
 که بر فور عمل کنند شفا کامل شود و حیرت ه از آن **ب**

نقل و **استرخای زبان** اگر رطوبت بود ثقیه کند این

حب حریت **صفت** هر نقوطی که در این است سرد و

غاریتوان اما در رم مقوی نای شوی بگردنم در محل وقت نفس نام

و شکر و بلور زردی و کثک اما بوزن هفت کیسه دم

گرفته بیخه نای یک یک آن حب زرد سرت از نیم درم تا

یک درم دو با سست عت بقدر ظرف م **حب زردی**

جهت کند بغل و بد بود نقل **صفت** شش ما را بران

سه توله مشیم توله غیر ما دو توله او را صافه کند بکلا

حب زرد برار فندق و اکثر در جگر بکلا طبع شده

وزا که بچینه برش اسم بدست **حب** **بومبار**

کیزات فاسد را رایل کند **صفت** سرد و

چهار توله مشیم بکوله غیر نیم توله صندل کلاب غیر ماه

مکدر ربع توله گرفته و بچینه بکلاب نای صلابه کرده در نقل

مانند و اگر موی بغل کند طلا کند بهتر بود و ادویه را
سینه هم نگاه میدارند و در بغل اول کتاب مالیده این چنگ دارد
رایجی بالند بهر طوریکه باشد النفع الدوات **جسج**

رایجی اسهل منتهی باشد حریت صفت ان

افزون پت درم جزو مکار یعنی سه ماه که زبان شش حبه و یک
و در حبه و اگر بوقت شرب ریاده باشد با حب زنبق مقدار
ماش و اگر روزی یکمند با لبون حب زنبق کمی مقدار
ماش و اگر روزی یکمند با لبون حب زنبق

صبح و یکم بر هر حبه میسرای صفت النفع حریت

صفت نفع سیاه تو هر خازد لاری وی در سیاه

کده حب زنبق حریت رایجی اسهل امری

و نباشد نافع است از میراثرف صاحب **صفت افزون کمی**

حبه یکم در بنات هر دو باشد با حب زنبق

شقت جوزاک سے حست **حب** برای مرفه **دولہ**
دریا کنگہ سلاسل اس کے کس یکدیگر م ایقون **شقت**
را کوٹہ پختہ **حب** زند محبت **حب** **سراج**
معظم **کشمیر** **اجزاء** صبر سقوی مطی **اصطلاح** اس کے
با دیان کوٹہ پختہ **حب** زند یقدر کماز و شتر **شقت**
حب **حیت** برای ثقتہ و مانع تالیف نواز صاحب
قد **صفتان** ہمدہ کاری سنا کی سقوی نیا شخت
ز کچن از ہر یک شش شہ لیزار یوند چینی صبر سقوی مطی از
ہر یک سے ششم حنظل ریحان از ہر یک شہ تریہ
سید تا دو ماشہ مغز فوسل در عرق با دیان و کاسنی
حل کردہ دادویہ را کوٹہ پختہ در عرق مع کور **حب** زند نزلت
دولہ تا دو ستم تولہ کچر دلا **اصطلاح** **عسبرہ** **حب** **رای**
سہ بلغم از زمینش برای نزلتہ **صفت** نقل **سہام**

برین کار کرد سینی پر نخل شب یا ناکوشه پخته حب زنده

حب نافع یا **حب لیب** صفت **اقیمون** خرق سیاه

هر یک دو درم سفینج غایر بقون هر یک ده درم کنگ

هندی بمقت اطوح و سوس سهندرم ایاره فقر استم درم

خزاک سه درم تا حب رودوم **حب شامیه** حب

الحیدر است و صد بار از آب شسته و حاش نموده

نوزن یکم پور و عن ماده کا وقت سیاه ارد سیده یک

یکم پور و عن وقت سیاه و سیده را حله کرده و بعد از آن

حب را در آن انداخته کفچه رزه تا که نکات شود بقدر

سینه مطبوخه نام غلوه بسته بکله ادر از هر روز وقت صبح

غلوه فرو برده بعد از آن نان کسندم و عن بر وقت سیاه

سجود و بجای آب موع کا و بر نشسته بهن شان مایه توده

رودر بعل ارد صفرة لبن و لا غری بدن و در دهره اعضا که سینه

باشد طرف سازد و بعضی بر کل چهار دام اخذند که هر دام
بهمین فایده است شده میزند **حب پال** است عدد میند

ششباشش عدد پنج برابر او به زر رس لبون کاغذی
بر دل کرده حب مقدار کف دست دانه شربت یک است **حب**

دایه برای بر آیه از نیزه امر حیات چو عقد نقل کرده

نیم دام صبر سقو طر معنی شخم یقین کند کدام حب زنی بعد

طقت بجزد **حب آتش** از میان بوشش برای الی الی محبت

صفت آن فصل کرده بگردم تا خواه بگردم اگر کوزه نه عدد در دار

سنگ چهار شت مجموع صفت دانه کوفته شسته صفت حب

هر روز یکی صبح بگزند تعدادی بکنند دم و کوزه بکنند

و بجزد **حب مثل** از خرد اما صابو برای و آیه **صفت**

بیه رزق و عهد بسیار بیک بی انده صیقلی هر یک سه درم

رتنه بینه است درم بقل از زرق سوزن بقیته صفت درم بقل درم

کوبیده از دویه دیگر بوقه پنجمه در آن بپوشند و حب تریز
ث ه **جایز** برای قوت باه و مهارت سرعت آزال که تجربه
حکیم صاحب جو آمده برابر این هیچ دوادرین ماده نیست که سینه
دو چندان کنند و قوت باه را بکنند **صفت آن**
شکوف بوزن دو دام بکشد در خانه زین برین ظرفی که
که شکل آن نوشته می شود بکند و شکر او میل صفت آثار در
ظرف مذکور بر کنند و بر دیگران گذاشته باشن چنان
از پسته دانه بر و غنچه کنند تر کرده روزه و شب جدا فاصله به سزا
تا که خام رس حدیث کنند پس وقتی که سرد شود شکوف
بگیرد و دید که سرد یک یک است ده تا باشند و میان شکوف
و شیره چغندر جامل نماند **حسب سرح** بابت شیش
در شهرت به نظر است **صفت سیب پخته** در روغن گوگرد
حسب آن با هم کمال کنند تا سیب سرح شود

بس بزمند دار چینی و سه لعل جز بوا السبب قاقده صفرا
رغفران نقل الیود و بعضی هم وزن سماک یک
و در مثال مده کویکی سبند بقدر که در بشتی شربت یک
شربت بغایت سپدا می کشد محرب دار نموده است
حب برای قوت باه و بند کشد حکم تمام دارد تا بابت پادرس
ستوج جو صفت هر دوزه تر صف نموده است دام
عنب و کنگر سبب و دار چینی و ثعب مصر از هر یک یکلام
همه را کوفه پخته جها سبند حوزاک یکنم ماست **حب**
مذکر شکر فدیور دار چینی و نقل قاقده صفرا قرصا
کسی به جز بوا السبب مکه مکتوله به بر س نیال مده که در پار صه لفته
افشوده باشند که لگتند با او بخورد حسبند حوزا
یکم از زرشکی و یادی پرینه گشته صورت طرفه
دو شت است **حب برای وق حشمت کل از منی**

نور

ببیند شخم کدو بمعده شخم تر بوز کل تنیوز کشیدند جمع عری
طایفه یکدست درم شکر شخم خیارین حرفه کدو درم بذل شمع
کافور زعفران کدو کدو م ایون بیدرم باب حبس

تایف شیح الریس حسین بن عبدالعزیز
سرمه جهت مفید بدن و سررا اخلاط ثلثه و حفظ صحت و نفع
شده در نفس و در پهلوی و بادیه پشت و با صرع را قوت

دهد و برای نزل مائی محریست و در اربیل در نفع کوار
کند و مداومت اوستغنی و از جمیع ادویه است **صفحه**

ان بر سقوی پت سفک بند کاه ده سفک در احمه

بج سفک کبیرا و مصطی زعفران و سقویا کدو سفک
عنبه و ورق طسلا کدو چهار قراط مرجان و یا قوت سرخ
مروارید کدو سه قراط مولف تکراره جهت مسعین عود و سوسل
در استادن کدو هب سفک در اصل نسخه ریاضه کرده

جهت تقرا میدهد رزق مفسد مکتب مفاصل است و در موزه
جهت وجع مفاصل و ماتن ان اشق و غاری قون
تبد و انزروت و عقر عقره بانی و کور بخان مکتب
اضافه موزه جهت بوخار و رزق کوشش بیشتر مکتب
ضمیمه جهت ضعف جگر طایفه بدل فرج کوشش
بیشتر زیاده کرده گوشه و چشم بعباب و عروق بیشتر
و از این پنج حکایت **حب الذهب** در چشم
و صداع را نافع باشد و نور بصره بفراید و زول مایه را
محرک است **صفه ان** صبر سقوط است زرم پوست مله
ده زرم کثیرا مصحی و در غفران و تقوینا منوی از هر یک زرم
کاسرخ بندرم گوشه چشمه با کلاک بیشتر **حب زرد**
بقدر خود **حب قیصر** و حب لایب تر گویند برای مفسد
معدنه از رطوبات تقویت آن کند چون تناول کنند

لبیب طعام هر روز یکبار نورطوبت لرزه اسراج کند
و معده را صغف نمی کند نان خواه ریزه اینست
اسراج مع یکدیگر مصطکی سه درم صبر هتیم باب یک
المرج چغندر کرده حب زنده ترشت یک دانگ تا دو حب

مقدار کرم سیخ آرد: در دو معده و سنگیم و کراپند و دفع

سازد صبر عا فقل مقدار دو در لایح ۰۲ در شیره کوار
بعد از خوردن آب از جهت تکمیل ده ماهه برای
رفع قبض زیاده مداومت او با مصطکی در شکم گذارد و زردی
شکم فرو نشاند محرب است مقدار شربت دو درم
حب منقول از کامل البضا عت در دسه و در دهم

نافع باشد و و طول و مانع پاک کند و نور بصیر زاده
گرداند **صفت آن** مصطکی اومی عصاره اینست
سقوطی ششم حنظل بویت بلیده زرد سفید نایی مشوی از هر

حرزوی کلسرخ نیم بسته و رفقان ربع بابک سفید

شب صبر از یوسفی بدن را از احتیاط غنظت لرزه فاسد

پاک گرداند و امراض عصابی معیند باشد **صفحه** صبر

سقوطی یک شغف تزد یکدرم حبسینس و بنسین یکد

سه درم شحم حنظل و یک سندی دودانک مقل ارزق

ولیترا دودانک غاریقون دودرم باب کرکش حبسین

در غسل با چیزی دید تغییر طاعت د فرورند **فصل** دویم

در حبس لوائی از دارا شکوای و کتابی معتبره نوشته

شد حیوانی ترک سبونی قدیم سیر تقویم ارزق

چهل درم رفقان یک شغف کلاب یا تزد درم ممل

در دیک کرده بفرجه زنت تا که کشته شود پس درم رزق

رزقیزند دوه درم مغز بسته مقشر داخل کشته زنده

مانند خانه رهنور شود **حوائجی ریح** اردینم سیر باج بالند

دیک

و یک شیره قند با یک سیراب در دیک کرده در آن
 یک شفت کلاب سی درم حل کرده بزنند و داغ کنند
 در دوشن صد و پنجاه درم ملغ کرده یا جواران بریان است
 و شیره مذکور نصف در آن بزنند و باقی را مرتبه بزنند یا روشن
 اندر آتش نسو و بکنند سی سوزسته کوفته بروی ما شنند **جوانی**
سنگونی سفید نیم اذاتش سر کپشتنی رسیده بگذرانند تا حث
 شود پس سفیدی شخم مرغ است عدد در استیخ درم کلاب
 محظوظ است حثه داخل بروده بسوزانند تا در جسته از آنه دیک حد
 شود بعد از آن از آتش نسو و بکنند که حثه شود معالجه
 سی درم معشره با دام کوفته که صافه نمایند و بر او رنده در ظرفی
 کرده به پزند **سوزانی شخم مرغ** صد درم ارد در نیم اذاتش
 بریان است حثه از دیک نسو و کوفته سرد زود در زوی شخم
 مرغ سی عدد در است صد درم شیره و پنجاه درم کلاب

ایستاده و یک بودیگان رسانده و باش است نه کفری زنده باشد
باز در پیکنم باشد مشک اضافه نمایند و بکنه حویلی بکنه شود از کف
حیدر کرده فرود کردند **حویلی سفیدی پیچیده مرغ سبزه**
پیچیده سیاه عدد در کاسه کرده است کنند و نشسته
باید حل کرده مسی داده باشند و می سوزانند تا مالک کف
کنند بعد از آن در روغن کاه به پزند و در حلاب بشکری
فرود آید **حویلی پیچیده مرغ مستعمل** بولف از پنج عدد پیچیده
روزه و سفیده هر دو گوشت در پیاز آمار روغن اردو پیاز سیاه
گوشت با ایستاده بدست سوزانند تا همه بکنات شود پس در پیاز
نقره یا قلعی در آب باش نرم به پزند و بقیاشق می گردانند تا
تا بسوزد و همین که روغن برسد اندکی مشک و کلاب برفراخته
کرده فرود آید و بکار برد که **حویلی معقد و معذرات** **حویلی**
حاضر لیمون نیم آمار سیاه و قند صاف کرده بقوام از بند کاش

بکشد حلتش خسته بجزه مرده تخم مرغ درو اینند بپوشد
در است بتر برند تا بقد شود پس بر دیگدان بنامه و تمبر زده
پست و پندرم اب لیون کجوزوش و بند در آتش گذارند تا
گردان شود بر روی سنگ جرب اداخته به شتر **عبدای حیات**
بیشتره قند یا صد درم غل بکشد تا یک شب بکشد
یک تا شمشک با پینه درم ککاب اضافه نموده باد جوش
دهد که یک ریشه دیگر بشد فرود گیرند و تخم ریش درام
حل کرده صد درم شسته و پینه درم ارد و سصد درم خمر است
حک و قدری سنگ دران اب ریزند تا شسته چون
حل شود سسی درم زوغن بادام بار و غن کاو داخل شده
در جایی گرم گذارند و خانه با شود یک آثار روغن بادام مار و غن
کمی در ظرف کرده بر آتش گذارند تا بکشد و باغ شود از
خمر اندک اندک زر روغن بپزند پس در بیشتره نیز کور کرده

پنجاه درم مغز پسته بریان کرده کوفته در آن کسند **جوانی**
رود نیم آثار شیره بقوام دوریش آورده سرد نمایند
ذایعه پسته مرغ پانزده در در پخته نیز نهند تا بقد شود بجز درم
کباب اضافه کرده و نیز از دو باز مدتی برایش گذاشته سردینند
دارد میده صد و پنجاه درم در طایسی برایش گذاشته
بریان کسند و شیره مذکور در در پخته بدست بهم لیسند

حدیای برنج شیره یک آثار و یک نیم پود کلاب

درم در دیکسند تا داغ شود از برنج صد درم در حد
پنجاه درم اوغن بریان کرده شیره بر نهند و بچند برسم نهند
تا روغن باز دهد در پشته شود و معنی پسته درم کوفته بر روش
ارزند **حدیای معسنز نبات** دو آثار عمل یک نیم آثار
بریان کرده اضافه نموده برسم نهند و اقسام کت حدیای
کنند نیز بدین طریق است که بجای مغز کسند **حدیای بادام**

مغز بادام

سینه با دوام مقشره بار یک کوفته نیم اثار بنات دو اثار

شیره بنات صاف کرفته بقوام آورد فرو کرفته کلاب
اصافه نموده کفچه رسته تا سرد شود مغز با دوام داخل کند

و قرص سبزو دوزار چینی که از **حوای دندان حنظل مغز دو**

سینه ای پسته مغز مقشره را بدین طریق رسته کنند
و پسته قدری در آب سبون کندم انداخته پسته با دوی مخلوط

به پارچه می گردانند تا برشته شود و داغ بگیرد و بنات سیر
سای روی روغن رزق داخل شده بقوام آوردند که برت

دارند و رزق به بستکی گزاید بعد از آن طغنی باندک روغن

چوب کرده پسته ای بر آن یک سیر و کلاب بقوام آورده

با آبش ریزد چنانکه با دوی پسته همه جا برسد پس با عدال

مدبسته تا که چوب باشد با هم مالیده افرام طویلانه

سبع بار یک بیزد **حوای معشره طریق دویم بنات معوی**

بیمه عمل کبیره در میان پائیده انداخته حل نموده بقیه
یک نیم پو آب داخل نموده بر آتش ملایم نهند که تمام
حل شود بعد بعیضه سخم مرغ میان آب انداخته مالش
دهد که کف کند اندک اندک می داده ناباشند تا که کف
دور شود بعد که صاف شود از حیاض صاف کرده
میان پائیده انداخته بر دیگران گذاشته آتش کند تا که بگویم
اید که کبیره می شود فرود آورده حذب آتش دهد تا که سرد
حذب شود بعد بعیضه یک سخم مرغ داده خوراکت
دهد تا که بید شود همین دستور یک بعیضه مرغ بدندش
بگذرد یک آثار نبات و یک آثار شکر سفید
بعیضه سخم بدند مغز است سه چهار بعیضه بدون آتش دهد
بعیضه دیگر روی آتش دهد برین قسم که اول پائیده را بر دیگران
گذاشته آتش کنند بیلیم کند تا که گرم شود یک بعیضه دهد
بش

و با پیش حزن کنند بعد از آن غمی در لرغوزه دهد با پیش
که پیش بهتر خواهد بود بعد ه به بند که چاشنی خوب
پیدا شده در دلدرد طریق نشین چاشنی اینست که در
از آن پر کهری گرفته پس کند هر گاه سه و شود از آنست
برند اگر برزخه ریزه شود تیار شد و الا باز بر همون برای
اشش گرم گذاشته است دهد تا وقتی که چاشنی تیار شود
بیزاد بدان شکنه مابستند هر توام آید میوه برشته
کرده داخل نمایند و سر در آرد حوازه نور حوازه کلویه
اصول ای کله که در صف یاز اول کله و پاک نموده چوش دهد
که خوب بکشد شود بعد در میان بماند انداخته کوب
کوبند تا حل شود بیکر و شهمید نیم پا و پاک کرده صاف نموده
داخل نیم آثار شیره نمایند بعد از آن میان کله روی
اندازد و بر دیک دان گذاشته زیر آن زغال روشن کنند

و اینست که میداده باشند که اندک بقوام آید
پادشاه از غن داده مالش بهد ما و اینکه حریف بقوام
زما و یا برادرده سیده دهند حیای کرد و در زدک و تیز
و متد و سبب و حیا در آریه بهین طریق آید **حوی بیخی**
طریق دوم اول از ریح از غن کم برشته کند باب
کرم خالص اندازد لغت در یک او کشته شود هر گاه اجنه
شود پیشه اندازد و حرکت میداده باشد که داغ
بجزرد لغت اگر طلب او غن دیگر دهد و میوه داده برارد
اگر خواهد که نور زد قدر شهید اندازد و الا فلا حیای
ترکاری **ده نزهت** و سوزن **حوی سنی**
یعنی فوفل است بود که من با بود من بود تا باک و نوز
چون را از هر موضع که باشد قطع کند و جنس نایه
و قوت نایه **صفتان فوفل حیت و درم**
کوته

کوفته چغندر پنج شیر کاه و با شش نرم یکوشته تا همه
 شیر در خورد پس نیم سیر روغن ستور بریان کند خالصه
 بوی خوش دهد پس تقوایم با لصد درم شکر یا شکر چوبی
 کند زبان دوا اضافه کند بر جمل فلفل دار فلفل شیرین
 فلفل مکند دو درم کوفته بچشمه بزنند و بقدر برداشت
 طبقه کوزد و بالایی آن شیر بنوشد بسیار مبرم **فلفل**
دوم سیاری دکهنی صد درم کوفته چغندر زرده شیر کاه
 یکوشته تا که جگه جذب شود لعیده و رنگ آنرا
 روغن بریان کند و سه صد درم شکر سفید تقوایم آنقه حلوانی
 بزنند و این ادویه اضافه کنند باز شکر بعد صدل فلفل
 پخل کشته بر سه ریزه سیاه و سفید دانه قاقه حوزد بمسحون
 سنگ نازاره چهار مغز مغز شخم کن مغز شخم کنه مکند درم **حلوانی**

ماهیه نشسته صد و پنجاه درم روغن دمنه سی در نیم ابراز
شصت درم برایشند بیکدیگر و بعد از آن که کخم مرغ خمیره
زبان زنند تا صبح بعد از آن آب که گرم از ازم کنند
و بنیم من غسل در دیگ کنند و بهم برینکند و اش زخم در زبان
می کشند تا دو بیکه فته فته کرده و بدست بکشند بیرون
آورد و حقیقه کنند و بار روغن شیره بیان کرده و بیرون آورد
در غسل گرم اندازد و از آن بیرون **علاجی شکر باره** نشسته
تقد صفت دو روز از یکم روغن شیره یکم فته را
بکشند تا چند اینه می کشند بر است و چنانچه بر انگشت
زبان بکشند و بهم بند بکشند و جویش در میان انگشتان پیدا
بشود پس ارد در زرد و حبه روغن در میریزد و اش از زبان
می کشند تا روغن را تمام درویریزد تا کاپی که حلوائی جویش کرد پس

ابراز

که از آن دو طبق را در روی زمین بگردانند تا حوا خود پس شود **حوی**
شکر پاره ریزد بفرمان را در آب حل کنند و در شیشه ریزد
بعد از آن ارد بیزند در همان طریق که سوده گفته شد کار
کنند **شکر دانه** بستانند و آب بستانند افزودن را چنانکه بیک
قول باشد در شیشه ریزد در همان نوع که در اول گفته شد کار
کنند و در یک سبزه را نیز در همان نوع کار کنند **هوی**
قدر دو مضر معنی با دام نیم من کوفته بچشمه در دریا ریزد پس بگردانند
کنند یک مضر در همان طریق که گفته شد بکار کنند و به طبق نیز در
بزند و اگر ریزد خواهد شد تا در غفران در روی ریزند و اگر سیر خواهند
بعیوض با دام مغز بسته در روی ریزند در همان نوع کار کنند **حوی**
غبنه در مضر معنی با دام مغز بسته در روی ریزند در همان نوع
سیم من بگویند و به بزند و در روی سینه حرق کنند و سلف هم
بیکر با لایه آهسته و می باشد چنان شود و هیچ ریزی در و نه

پس شیره را با آتش در غایت استیجا برستد تا بکجا
آید پس پاره از آن سبک برند اگر جدا شود و غیر را در یک
کنند چنانچه در قرص شیره گفته خواهد شد بعد از آن فرود
ببرد و معتدله با دوام در روی بیزه و شیره حل کنند و به طبق
از نو بیاورند و بعد از آن بپزند **صدا بیزه برنج** متد و در آن
برنج صندل و است در زم روز شیره تیمم من برنج سل
گویند شیره از آن بگیرند و بر همان طریق که در صدایند گفته شده
کار کنند و در طبق اندازد و مخلوط کنند هر یک بعد از آن
دهند تا در غنچه آرد به مالاید است عدد در آن یکدب اندازد
و آنچه در روز نهند و بپزند و آتش است در زیر آن می بسوزد تا خود
را بپزند و پس در منغی نیست بریان کرده گرم در روی از نو هم
را آورد و شیره در آورده **صدای نمیشد** صدای نمیشد
من غسل صدف کرده بنم من تخم و منغی است عدد و جدایی

بیشتری اوزند و کغم مرغ را دست زده در وی بپزند و هموار
کندند و سپردن اوزند **کلاج نشسته** سفید کیمز شکم مرغ
پسینغده و کلاسی تری با یکدیگر ریشند و تابه کلاج بریزند و
بریان کنند و از تابه بردارند و دروغن بادام عرب کنند و در قوق
چند وقتند و معنه بادام کوفته بر روی آن میسوزند و در کوفتن
می زنند بدین طور و یکبار پاره می سازند و حلاوت وقتند
در وی می ریزند **دوغ سرد** اردنیم من نشسته بنیم مرغ شکم مرغ
و کلاسی تری چنانچه گفته شد ریشند و بریزند بر همان دستند
که گفته میرود و حلاوت بر روی آن ریزند **دوغ سرد** نشسته کیمز
سفید شکم مرغ پست و بچند و باید که نشسته این روان
زنا باشد چنانچه زده کلاج پست در نم باشد و در همان
دستند که گفته شد تمام کنند و حلاوت بر روی **چای**
رنگ دردی اردنیم من کیمز اردنیم من کوفته سفید درم

ارد و روغن را با یکدیگر برین کنند و حرکت کرده اند و قند را با یکدیگر
آورده به ترتیب اوزن پس با یکدیگر میزنند و آنچه میزنند در
پاشند تا ریزه شود و اگر خواهند کهنه کنند **حوائی برکشت سوم**
قند نیمه آب نیم قند یکم قند تری کلاب صد گرم در یکدیگر
و یکمیش برین پس ارد صد و پنجاه گرم اوغن نیمه در روغن
برین کنند بعد از آن قند جوشیده را در وی ریزند و هم
آورند تا هموار شود پس سرد و اوزن و اگر ریزد خواهند مزی غفران
با در اول با کلاب نیمه زنند و کار تمام کنند و روز بکنند
برکشت هفتم قند یکمیش هفتم مقدار پنج گرم نشت
پنجاه گرم در این کنند و همی یک زرباقوت زرد کرده
بدان نوع سازد و چون رنگ گردیده شود صد گرم روغن
صاف در وی کنند و بهم میزنند تا بیشتره شود پس تری
و در حقیق نهند **حوائی کز قند** کز چهارم و همی میزنند

به آب

دو یک **بجو** **مشتند** **چیز** **انگ** **انوک** **زند** **شود** **پیش** **آب** **پزش** **از** **بند** **نقیر**

و در حداب **مشتند** **از** **زند** **و** **کلاب** **افزاد** **کنند** **و** **پیر** **ز** **تا** **بیت**

سخت **شود** **و** **عبد** **در** **ان** **افزود** **کرد** **و** **صوابی** **کند** **و** **قند** **سخت** **فر** **لیدی**
نرا **شده** **ان** **مقدار** **که** **گذر** **گفته** **شد** **که** **دورا** **به** **ان** **سخت**

پس **مردان** **آورند** **و** **به** **آب** **سرد** **و** **بیشند** **و** **به** **حداب** **مشتند** **انرا**

و **بجز** **کلاب** **مشتند** **و** **بیت** **کشته** **کنند** **و** **فر** **کرد** **چو**

یک **قند** **دو** **میزب** **دو** **مخ** **رست** **او** **باز** **کند** **مرد** **کمان**

مردان **آورند** **پس** **بجو** **ند** **و** **کلاب** **زند** **تا** **ترم** **شود** **عبد** **از** **ان**

ما **حداب** **مشتند** **بر** **هم** **بیا** **میرند** **و** **کشته** **شد** **در** **م** **در** **ان** **حل** **کنند**

و **پس** **مشتند** **کاهی** **که** **بستر** **مشت** **گیرد** **و** **سمن** **متر** **بر** **سج** **کوز** **دان**

و **فر** **کرد** **صوابی** **به** **بتر** **همان** **طریق** **کند** **که** **ذکر** **کرده** **شد** **صوابی**

مکرات **این** **صوابی** **کند** **که** **فرنگیان** **بجا** **سید** **زند** **میرند** **بها**

یک **کوسند** **مقدار** **دو** **مخ** **عبد** **از** **ان** **قند** **سخت** **میرند** **قند** **را**

سی ششی اورند و ہی کوفته را در وی ریخته بایکدیگر میسازند
کشتند جهت تقویت معده بویست نافع است **طوبای**
شکر شکر کلمن روغن کوسغذ یکم از دکن و نیم ارد را با روغن
برشته کرده در سرد آورند و کسر کرده کشته بزرگ در وی میسازند
و حل کنند اما بوی کمی کند که بسیار گرم باشد تا روغن نازیم
صوای **صغیری** شیره قند یکم در اجنبی صد درم روغن خالص
صند و پنهان درم از دست و پندرم کلاب است سمندرم معونه
استه دوازده و نیم درم اول شیره برزند و کوفته وارد
در روغن رمان کنند همیشه در میان ارد و روغن برزند
بیکدیگر زنند و کشته در **صوای** **خرد** یکم از درج صد درم
روغن نیم درم در اجنبی کوفته پنهان درم کلاب صد و پنجاه درم
معونه است پنهان درم شش رمان کرده دوازده و نیم درم
رفوران هم شکر نازیم با بوی کوفته بکوشش کلاب
کبر زنده

ببینند دارد در او دروغ بریان کرده حسه را در میان آرد
و دروغ بریزند و شش را کسب کنند تا کشته شود در اجنبی و بپزند
و حشمتش در میان آرد بریزند و کفچه بریزند تا پاشان شود بعد از آن
فرد گیرند **حویلی ترک** ز کخل ده درم کلاب صد درم شیره
قند صد و پنجاه درم آرد سیده در آرد نیم درم دروغ بریزند
درم ز کخل را نرم بکنند با شیره صاف کرده ماه ۳۰ درم یک
کنند تا بچوش آید دارد دروغ بریزان کنند و سبب بریزند
چو پخته در آرد دروغ بریزند و کفچه بریزند تا دروغ آید و بپزند
شود **حویلی کوزه** کوزه بریان کرده و مس سبب خشک بریزند در آرد
کافور بریان کنند و سبب بریزند در آرد کنند و بوقت فرد
آوردن در اجنبی و شش نقل و قاقوزی و مس را در یک
سبب درم سیده کرده در زبی افکنند و یک خنغوزه ز نیم سبب جز
همین آرد است باب کرده هر یکی را جدا جدا بپزند و در یکجا

و کسند تا بی شود هر روز هر روزم بخورد که قوت به بسبب

خوابی نیز جهت معوی باه یا نظیر غسل خالص ریح سبب است

باید سفید سیر کبی کرده با شش نرم سپرد تا توام کرد هر روز
سه درم بخورد اگر در صحنه قاقده خوبی ریح هر یک سه درم

بپند این که سبب بهتر شود **صوابی معوی باه و کرده** ارد بخورد

رطبی تا که در روغن کاه و سیران و بران ریزند در میان کسند
شش مغز است بران رکنه فرود کند **صوابی تر پنهان تر پنهان**

سفید سیر زرده تخم مرغ عده و شیره کاه نیم

بطریق معارف به پزند و سه درم بخورند گرم مرانی **صوابی**

سند طلوع و غسل سینه درم روغن کاه نیم درم سه

نیم و سفید تخم مرغ بپزند و شش خوب کنند تا خفت شود

و روغن دو مشت سبب از آن در طرف چپ کسند و بپزند

الذ

بسیار است شدن اندک تا یغذ شود با آرد و روغن بر سهم نهند و در
برای بید کردن است و دستکش نماید تا باریک شود *نورسته*
بر یک جبهه شال بنان که بر روی باغچه ای غنچه که باد کرده شد
در میان آن نهند و بره غنچه با دوام حرکت کنند و جلای آن نبات
به پزند تا کباب بر روی لورینه ریخته و دستند و مغز با دوام
و ماست ترک کنند *با قند سیب* *ارده گندم* *در کباب*
قدر ارده خمیر کنند و نهند *بسیاب* پس از آن *شال* *در کباب*
کرده در تابه کلاخ اندازد و بریان می کنند و در آن ابرام
کوفته در میان چاشنی اندازند و بچاشنی تا بهم آمیخته شود
مغز سیبوم در صفت حقه که قوراج یعنی در یکی سه تا مع باشد
صفت صندل بر کباب *میتوان بر بنان با بونه خشت نیم کوفته* *حظ*
از هر یک دست سکه و مقل و جادیش هر یک است درم کنج
القرطم کوفته است درم مجموعه سه به پزند و صاف نمایند

و نقل و جوش و کهنه هر یک فودانک الف

هر یک است درم اضافه زنده و امعال نمایند **حقه نیمه**

برایم حمیات حاره و اوراق حاره را تا نفع باشد بکمرده

عده و اصل الوس و درم پست سینی عدد و کتیب چو

بیک کف بقت و بنه فر با بونه هر یک یک جمد را در س

من است که جوشند تا کیم باند صاف کنند و دده درم

علاج است از قوطا است درم روغن با زام و درم الکا نیمه و درم

بوره از من و کهنه اضافه نموده و شکر را در آن حل

و جمد را بکنند در سینه و فقه استقامت نمایند **حقه نیمه**

عده برنگ انیزه و عذاب و نقشه و پستان و خط با بونه

و الکلیل الملک و حنظل و شیب بس کسدم هر یک کفی

زنده جنایه است و نیایا ایند دده درم فایند و درم پوره

از منی و کهنه سیدی درمی روغن کتیب بخت درم اضافه

یابند

از این جهت که سعال است **حقنه کرم** و از این نافع است
پایه های خنک که **سوزند بود** **حقنه کشت** جو بقیه سوز
از هر یک اشیاء غائب یزده عدد و ستن سسی عدد
با بونه پنجم همه در روز یک کشته تا نصف آب بماند
در میانند و یک شکر رخ و روغن بنفشه بقدر حاجت
استغفار نمایند از اول نرم تر **صفت دیگر بهای کرم در سوسه**
کرم نافع است **کشابیت** درم و آب است
درم روغن کدو بیخه ششم مرغ خام همه با هم پیازند و بکند
برند روغن که حنا دونه سخته و صرع و فو لنج بلغمی
و فالج را سود دارد ششم حنظل فنطریان در قیق و ماشحان و سبت
و عدیه سرب از هر یک شش سی کیج دو درم بیره در سوسه درم
در روغن دام پنج یک دقیقه آبکین ده درم زهر کاه دو درم محمد خنده
ادویه سه درم سرب پیاز تا نصف بماند بیا لایند و روغن کنگر

و سکنج و زهر کا و ترکیب کنند چنانکه راست *نویسند*
 اوجاع مفصله بودند بود صفت *عینه* و نور و *و*
 بنذر الکتان من کل واحد مقدار الکف با *بونه*
 و شت و حلت رازهر یک *تین* درم *پشتین* *و*
 می درم سکنج و اش و جاشه *حفظ* ازهر یک *درم* *سند*
در روز *بیب* و بنذر الکرفش با *زوده* *درم* *عذاب* *ده* *عده*
ریش *چهل* *عده* *در* *رنگان* *و* *مقل* *می* *بود* *از* *هر* *یک* *ده* *درم*
انچه *کو* *قشر* *باش* *در* *نیم* *کو* *بکنند* *و* *بقا* *عده* *مشهور*
 به پزند و جموع *سادران* *حل* *کنند* *و* *جموعه* *سادران*
کوده *مقدار* *سپت* *و* *وقته* *از* *این* *طینج* *نا* *کو* *تند* *از* *غش*
 کا و بطریق معمول استعمال نمایند *صفت* *که* *قو* *لنج* *بکشد* *به*
باب *ی* *صفت* *حش* *با* *بونه* *و* *الکف* *و* *حش* *و* *حش*
 و شت *از* *زایانه* *کرفش* *امیون* *و* *نا* *کوله* *ن* *و* *کین* *کر* *انی* *و* *رنگ* *خط*

حقیقه دو سوزن کربت درق سداب از هر یک بقدر کف
اچیز رزداصل الیوس به خوب خون همه را بقدر حاجت کوشند
و صفت کنند و کینج و بوره از منی بزرگ کند و شکر بقدر
کف فاضله کنند و استعمار نمایند **صفت دیگر که**
تویج سلافیده عجم در صفت کوشید صفت درق
سداب تازه آنچه خواهند بویند و آب بنام هم بپزند
و روغن زیت بعت سداب در آن آب داخل کنند
سخت کنند تا آنکه در صفت آب در روغن باند پس لاشما
مزد کنند و صفت کنند و کینج و مقول چند پخته و جواهر
بقدر حاجت در همان روغن زنده چنانکه اثری از صنوع
در روغن نماند و در سه بار مکرر باین روغن حفته کنند که مفعول
بوغه **یک صنف کرده و بسته و صنف باه را بود**
دارد کفیت حشمت تازه و چقدر از هر یک بسته صنفی

و پسته کرده بز و موشه سر نیز و حیضه نیز از هر کدام مقدار کف دست

در اسم مالیده سه رطل شیره کاو که گرم دروشیده باشند

سجده نشسته و در آتش گرم تا خوب خوب بشود و شود مراد

یک رطل ازین آب استعمل کنند **صفت دیگر ازینج**

ریح و اسپماق شکم را سود دهد صفت دیگر

سجده درم ازینج رزق و سرخ و کانس سوخته

بک بیاب و ایک شسته از هر یک ده درم اینون بکرم

ا ا ق ق با و بلوط صمغ عربی دم الا چون از هر یک چهار درم

کوفته چغندر در آب حب الاس شسته قرص بنامند و در

سینه حلق کنند و وقت حاجت یک مثقال ازین

دفع با بشود ریخ سرخ که خوب شسته باشند چهار وقبه

در روز غسل کل کوفته بطریق حقته استعمل نمایند **صفت دیگر**

مملک آتش لارده و شیح را فایده دهد **صفت دیگر ازینج**

بیت

پخت درم عدس مقشده درم صغیر با نرزه درم کنار فاری
پنجم همه را در کوزه در طریقی به پزند تا پزیزد پس صاف کنند
و چهار وقت در این مبطوح و فیض از نرزه و طین مرسی
نرم صلابه کرده با نرزه شخم مرغ در باون همراه یک وقت
روغن کرباسه تا مرسیم شود در مبطوح بیایند و نیم گرم
حقن کنند **حقنه دیگر که قروح ارضوا سه درم اهورا فاری**
دو هفته کنگر جو لعاب بربخ و کرده ز از مرکی سی استعمال
بیایند و فیض داشته و اتفاقا و کل انار از مرکی پنجم
از غفران و شیف امیض از مرکی در می رزده شخم مرغ
کفنه عددی همه را با نرزه درم روغن کل در باون مالیده
در نیم تا در لعاب بربخ و کنگر جو مزوج کرده استعمال
کنند **روغن دیگر که سحج** در ایش روده را میفشد بود **حقنه**
پخت کنگر جو طهر یک ده درم کنگر روانه مورد و رقیق

هر یک میزدیم در قیاسی مورد دوازده درم که **بیشتر** بود
و این است که این را پخته درم از دو کتخ و صاع بریان کرده ده
درم از غنچه کل ده درم بسد و کاغذ کوبیده هر یک از این
نشسته بریان کرده دم الا خون و عصاره طبعه البس هر یک
میزدیم بسود سقاروف ترتیب داده استعمال کنند

بخشنامه **سج** و **زوج امعازنی** درم شیوه
مثل آن و خنک ده درم شحم کرده زیر کف از ده است
درم دو سه رطل آب به پزند تا که هدر شود از دو شکر سفید
کنند و بپزند از آن یک رطل از دو استعمال نمایند
و اگر در آن معصیت بود پس هم از قبیه از غنچه کل در آن

بفرمایند **بیشتم** در **حروف** **خا** **ش** **ب** **ر** **ن** **ل**
فضل اول در خیرات **فضل دوم** **حضرات فضل**
سیوم در خل **فضل اول** در **خیره** **اب** **ب** **ش** **م** **غ** **ن** **ت**

ششم محمد رضوی فرمود از ششم توله کتاب بنامش **پیدایش**

از ششم قمر خرم کمال کاویان که با طایفه کل سرخ غودزل

مردانید مشک از هر یک دو ماشه بر صفا و درق نقره از

هر یک یک ماشه غیر جرم ماشه درق طلا سه ماشه بنامیک **انار**

عل مصفا ده درم باید غیر لا با بیات بوبند کلاب و عرق

پیدایش خمر کرده و غسل کف بقوام اصقه و جمله و غیره و طلا

و مروراید داخل نموده حمزه ک زتر علی الرسم **سینه حمزه**

از ششم بی حکیم صاحب **سندل** سفید شخم با در بجنوبه بالکنو کم

فرخکت از هر یک سه شقات کاویان کل کاویان از

از هر یک چهار شقات مشک تریکیم توله غیر شمش ماشه درق

نقره بکنوله و درق نیمتوله عرق پیدایش کلاب کلاب کلاب

و عرق کاویان پناه مشک تندی سفید بر صفا و بی شقات

حمزه سندل و در جان **سینه حمزه** از حکیم اصاح **سینه حمزه**

خذل یفید چهار اونس دوار المکث از معجنه فزار هر یک اونس است
 شش شربت انار رب بر دو دوا اونس و اگر قوی که قوراضه نماید
 در شربت دو درم با غرق کا و بیان و کلاب **الیه** حلیه
 شخم حرقه مقشره که بیخ توله شربت فواک سبفت مکر چهار توله
 کا قور رماچی ده سرخ با کلاب خمر زنده حرزاک دو درم
میره **ارزید** حرقه و اید و رجان هر کدام را که خواهد کوفته و در آب
 لیمون با **سکه** مقطوعه قدر که در المکث بالا اید سبفت زود بکار
 و کف بر دوازده و دیگر خوشی اید ازند تا که حل شود و در ساق
 حل گشت پس کلاب سیر و غرق سد مشک بنم سیر و قند سفید
 بکسر و غبار شربت بکنوله و ورق طلا بکنوله و مر و اید محمول
 است درم و رجان محمول دو توله خمر زنده شربت دو درم
 و سده لکث بوزند **خمره خذل** ده خذل یفید سبفت توله
 در سبفت توله کلاب سیر با قند سفید و کتوله بقوام اده

بحر زنده

پخته است که کافور میباشد اگر رطافت نمایند بهتر بود **خمیره مرجان**
 اسبب آن **خمیره نافع صفت** مرجان سه روز درشت ده درم
 آب لیمون بچینند **نماشت** روزی حل کنند پس صاف کرده
 است او را یعنی دوازده دام فند خالص بقوام آردند و **خمیره**
خمیره **دانه ششم** دل دروج را در هر حال قوت کند شسته
 ریاض عالمگیر **صفت آن** ابریشم خام بیه شفته در آب کوه
 چهار رطل عرق پسته در رطل ابریشم در عرق پسته شسته
 بنوازند بعد با شکر دریم بچینند تا بوی ابریشم را عرق ببرد
 و صاف نمایند و در دو رطل سیانت و یک رطل عسل حل کنند
 بقوام آردند و آنش برداشته چهار مثقال قند و سه مثقال طلا
 و یک مثقال ورق نقره در آن حل کنند و ابریشم معرق دو
 مثقال کل کوبان دو مثقال مصطکی یک مثقال طریق
 غود بندز و زاید حدال بعد خوابه کرده هر یک دو مثقال که به صفا

کرده با کلاب فرجان و مشت عاقل صلابه کرده و مشت کلاب نیم

ادویه با هم خوب همزج کرده در بنایت دوش تقویم آورد

و نیزند **فضل دوم در حضرت بخت خصایب رویت نموده**

و نیزند ای ناز و دو عدد قرنفل معقه مکه چهار عدد و سنگ راسخ چهار

سنگ راسخ ناز و در خاکستر گرم برین کرده تا که سنگفته

شود و در **کلاب** ای را در کاون ارز نهسته اینی یا اب امه است

و در **کلاب** ای با بند و برک بتدل است به سه چهار کلاب

خصایب شوره قنده در دم شب یا تا پنجم درم تو تبا می است

سنگ لصری مکه و دینم درم و نیک پنجم همه با جو کوب

شوده در شیشه عرق کشیده در یک توله عرق یک است و در

نقره و در زرده توله کلاب ای را خسته بعل ارزند از زوده حجام کلاب

خصایب ناز و ما ش سنگ راسخ تو تبا می است

لاهوری مکه یک ش قرنفل با زده عدد اول ناز و در روغن

چون کرب در پایه خشت نوده و در آب نیت کرب نمایند تا کرب
و به بند **خفیه** مازویکتوله سنگ سنگ کیمت توپتای
ترتوت در هر یک چهار سرخ امه بگردام امه را در طرف اینی
نمایند و آب بنوده از قدر حاجت بنوازند و مازور اریان سازند
لقسم که خام نماند و سوخته هم نشود لعبد ارزان در ماون دوشه
اینی بار یک بید همان سنگ سنگ صاحب اینی کیمت امه
توپتای نیت در هر دو دوی ندگور را در یک نیت امه
یکس سیده بر موطلا بنیدیک کرب نماید لکن بنوازند صفا مازو
خفیه بنهمل شونینند و بسره اس مشرتند کور **صفت**
ان غرض که است نوبی سنگ سنگ امه در طرف اینی بار یک
سیده صبه تر کرده **صفت** کشته کاشته لکن بنوازند در آب
امه لعل ارد **خفیه** صاحبون ولایمتی بکتوله مردار است
سیده شمشیر اهل کیمت کل میند به نیت اجزای سید

را سینه هر چه چو شایسته بر کافه است کلان زهر
چهار کله استوارند **حضاب** بگردونه و در اسکن
بیزدشش خندان این نهند در ششها سه روز صاف کنند
چندانکه هیچ لعل با او مانند دیگر کنند در آن صدف سه کله سیاه
شود مبر شود و الا سس آن مردار است و دوزخ دیگر در آن
از زرد و در سه روز در افشای نهند و باز صاف کنند صدف
در آن سر کنند چون سیاه شود درین خم کنند خراب
نیل را و خضاب کنند از آن به الفوز سیاه می کند **حضاب**
بگردونه شعایق النون رطل شیب اوقیه او سحج اوقیه نهند در
سراو محکم کنند و فن کنند در زراطل ناکه آب از زرد جدا
ر بر طلا کنند عیب دیده شود **حضاب** نصف زرد
مازوبه اهل بیت عدد سکه سنج دور است زرد و کله
فزنقل است عدد اول مازدر را بریان نهند و سه عدد دیگر
زراطل

در آب حل کنند بعد از آن ریش را از آرد سحزده بشوید بعد
خضاب بکنند تا چهار پنج لهر ریش را از آب گرم بشوید بعد از
سخت او را عمل باریکاید **خضاب** بکنند اما باز آرد و سسش بر دارند
و خالی کنند و شباب در آن بکنند سران باز گذاشته
در نمد سجد روز جایی گرم نگاه دارند تا که آلوده بشود شود در
طرف ایمنی و دستم ایمنی حل نمایند در مثل چوبشیر یا کنگر مختلط
نموده بر موی بمانند که سیاه شود **خضاب** موراس
کنند بکنند جز مندر سران دور کنند و مغز آن پسر در آن
بدارند و مرده درم از آن معتنه تاوه درم و امله روده درم
براده آهن و میترم بوره از منی رسیده و در میان آن چوبشیر
و سران بکنند کند کنند و تمام آن کل حکمت بکنند در میان
آتش بنهند تا یک ساعت پس از آتش بر آردند روغن که از آن
براید بر موی بماند سیاه شود **خضاب** بکنند پنج درخت

کیوره انرا در اندرون حایلی کرده براده این دران بر لیسند درین
همان پارچه پنج بند کرده است و یکروز لک بردارد بزا درده پنج کیورد
و یکروز اندازد و فن کنند بهین دسترتا سه مرتبه اگر براده
کنند بهتر بر می آید آینهی اردوسته لک بردارد و روغن خوشبو

بوده در مومای مالد سینه بود **فصل سوم در خل بغنی که**
بیشتر در خل تعصل و فیله است که بای چندان از کج پاو

و خل العسل

نور بداند **شکوی دغینه خل و شکری** یعنی که
بیشتر بشه بیشتر سیاه ده من با شش میانه بگوشته

که اشن من بازاید و در سبوی نو کرده در انقب میرارتند
مدت جهل روز و در هر هفت روز آن را از پارچه صاف

میگردانند و در یکسره که یا کیره اعلی شود **خل الموم**
یعنی که انبوی صفت است شیره انگور چهار من بش

زهم بگوشته چندانکه سه من مالد از پارچه صاف کرده
سبوی

در روغن چوب کزله در آن اندازند در سه لیکن در نفس
تا که چشش آید و شد کرده طریق عرب کزله است که
پخته بر روغن کزله پودا اندازند هر دو گرم بمزجه در اندرون ظرف
نیکو را باندازند خوب هر چهار ظرف باشد و چند روز در آن
گرم به قصد تا چوب خوب شود **فصل العنصل** ان سه که است
که در آن پنجاه عرض می رازند و غسل را در سه که به نرینه خوب
فایده مدانت و عرق ان ضیق النفس و بر او را شود و دارد در
یک بشیره و صاف و در دو معده و خداوند صرع را نافع باشد
و او از وسینه و قصبه شش را از بلغم غلیظ لبرج بر و اید و اگر
مرصفه کنند دندان محکم است زرد و بوی و دهان خوش است
و اگر در گوش که چک باشد بکار و چوبین پاره کنند در آن
گمان یکشند موی که از آن سه جدا باشد چهار روز در آن
بیاویزد بعد از آن مقدار کمی ازین در آن سه که انوری

اندازند

آغاز از پسر بگویم خرد از او درم شروع کند و هر روز در داری بگویند
تا اشد درم برسد **باب هشتم در حروف دل و الملك**
بابی دو الملك حار تیف احقر چند پسر قطب شیرین
مرکبات جفت بود عاقبتش را بریشم قرمز مرقوم
ببیند سنج سبز قاقده نقل رفغان شش پهل
دار نقل صندل بینه و سرخ ورد زرنباد و پنج از هر یک
چهار حسره که با مروارید مثل مرغان از هر یک حسره و تا است
چندان عسرتش ناوید و آب بپوشند شربت از یکرام تا دو درم **دوا**
امک حار صغف دل و معده و خفقان و صغف نقل
و صرع و فیلج و لغوه و تب راجع شود و دارد دبار گاهی زنان آب
نفع کند رنگ بپزند **صغف زرنباد** و در و پنج مکه مثقال
مروارید که با آب بریشم مرقوم بکنیم مثقال بهر یک درج کل
قاقده قر نقل چند پسر **مکه چهار دانگ** بزنجبیل و در نقل

کند و در آنکس کشید که آنکس نیم گرفته چشمتی بپوشد

بیشینه و بعد از جهت رسیده است به آنکس تا بند

یکدام تا دوام در و در آنکس یارد که جگت بیست و یکم

است بیست و یکم و در آنکس یارد که جگت بیست و یکم

مشقات که با طبع شکر خست که مشقات

کلیه در چهار مشقات در آنکس که در آنکس

کل که در آنکس که مشقات که مشقات

مشقات که در آنکس که مشقات که مشقات

دوازده مشقات که مشقات که مشقات

دوازده مشقات که مشقات که مشقات

حینه دوازده مشقات که مشقات که مشقات

دوازده مشقات که مشقات که مشقات

عرق پدید آمدن صد و پنجاه مشقات که مشقات

صد و پنجاه مشقات که مشقات که مشقات

بر چینه بضر است چندان از دویه دستور معمول است **دوا**

دوا ملک باره صندل یقده شخم که هو مکده پشمغال مروارید کهر با

طاشه کلسنج کشته حنث شخم خرفه کا زبان مکده

مشتاق مثل یک مشتاق است و قد است چندان

از از دویه **دوا ملک** باره **سیوم** کهر با طاشه کلسنج

جز مکده پشمغال کا زبان نام سرد مروارید صندل یقده مکده

ار شخم مفرض است مشتاق کشته حنث چهار مشتاق است

یک مشتاق است مشتاق است مشتاق دار چینی و مشتاق

رفران یک مشتاق است چندان از از دویه دستور معمول

دوا ملک مستعمل مروارید کهر با بد زردیخ ابر ششم

زینا و بهمن از هر یک دو درم قر نقل کشته سنبل الطیب

قاصد حوزو جبر نوا است فوج هند در حلقی رفران بصطحا

طاشه صندلین بر حلیه بجزرم غبار ابر شیب یکدام مثل ندرم

کوفته چغره با شیره نبات و عمل بر ایشان **دوالمکعبین**
یکم و در آید ناسفت بعد از هر یک سه درم که با خندل
بهمن یا فوتم ریاضه عقیق منی لا جورد معمول از هر یک یکم
از ایشان معرق س فوج هند رفته کل از اینی سبب است
فر کیمت کخم مادر بختوبه کخم خشمش از هر یک دو درم کا و
پتدرم امد متقا هفتدرم ورق کل سرخ و طباشیر کخم کابز
سنا در طمان زهر محرق و در جان هر یک سه درم زعفران
در پنج از هر یک یکدرم حرفه چهار درم غیر از شیب چهار
کا فور دو دانگ عود شیشه ایک ایک یک دانگ شیره
بناست یک رطل سبب شیرین نیم رطل ادویه کوفته چغره برشته
مقدار شربت یک سفلی بود بعد از جهل روز استعمال
نمایند **دوالمکعبین** معده را از رطوبت پاک سازد
و اما شش حنجره و خفقان و سوزش در موضع بایسته و طبع را

ازم

درم ذراره **صفت آن** روپی صبر زرد ریوند
چنی هر یک است درم ناخواه اجاین رنغوران شخم کرفس
از هر یک چهار درم مثل ترکما زردین سب فوج سیدفا
مری از هر یک دو درم جذ مد پسته مکونیم درم حبس
کوفته پسته با عسل ریخته **دواء الملک** **دیگر** **صفت آن**
رومی صبر زرد ریوند چنی شش درم چند پسته ناخواه شخم
کرفس هر یک چهار درم مثل دو درم با سب چند آن
عسل ریخته **دواء الملک** **بارد** طباشیر شکر
حاشا که دندان بد از هر یک دو درم مروارید شکر
کهر با دو مثقال مثل حلقه مندرم با شربت فواک ترکیب زرد
دواء الملک **بارد** منقول از اقداس نافع خفقان که
صفت شکر از خار و مقوی است **وصف آن** در دانه
طباشیر شکر حاشا که دندان کهر با سب مکونیم مروارید مندرم

مشک بکدامت شکر طبرزد هفت دانه خام مزاج این
بیل به برودت و خشک در اخدر صده و نیم **دوا الملک**
از فرسیل او طاب شربت در دم کل سرخ کل کاتون
بد که با فربک صمغ عرذ معون شینه خشک ضدل بغداد
هر یک دو درم کا قور فرودارید مکدی درم مشک سه شصت
سه درم نبات پانزده درم خام کلاب پنجاه شربت دو دانه
دوا الملک شیرین و با بنو ملک دو س نام فیرت اول
دل و طیش دل و عیشی و جمیع برودت و مانع و درون
سر و خواب پریشانی میفرد و برودت و جمع امراض مزاج
را شافع است در لوسکی نفس و نفاس را شافع است
صنف در عقول کلخن از او ندم صرح عود سما از هر یک
دو درم فرودارید ناسفته اینون و الکی یا ایشم خام هر ص
سودا بریان کرده که با و جان از هر یک دو نیم درم سفوف
ادراک

بریک یک درم ز کحل کدوب چند فنقل دراز کرم
بریک نیم درم بر یک قبول حث کدوب یا یکی این دراز
دار چند سن الطیت نقل از بریک درم مثب
همه از دیر سلا کوفه چغنه سفوف کدوب سه چند غسل

قوام او زده معجون ساروز **دو المکث تنج و با سکار**
امام قرنی تقع این بر منافع دوار المکث **باب هشتم**

در عودت زال شنبه یک فصل در ذر و راست در ذر

برای بواسیر خونی محریست بر مرغ که بر مرغ بار
و کستر بر کلان از دم مرغ خنجره رز کوه شیش
باید سوخته در شکوره بند هتوتهمه کوه شیش
همه را عدا حده عدا حده باید و برابر گرفته هم
بیا میرد بلز بار یک باید لفا ندارد بعد رفتن
جایی ضرور بر مرغ بواسیر مالند بسیار کوشش درود

خواهد شد بسیار در طوبت لوباسر خواهد ^{بماند}
که این دو اراتا وقتی که استعمال کند اگر ماله روزش کند و ^{بماند}
در طوبت باز ماند از جزای که این لوباسر زیاده می شود
بهارت میخورده باشد هر روز برکت کنی بقدر کلام
یا نیم دام ماب میاشره بر آورده هزار خورده باشد
ایضا نیکه شوته کوحه خمشه رازد کوحه مردا
سنگ گیش بوزن برابر ماریک میده لقا دارد
بعد فراغ در جای ضرور بقدر یک پنج بر لوباسر ماله
پایه که بر یانیم که هر روزش خواهد ماند بفضل الهی یک هفته
لوباسر خیزد بار رفع خواهد شد **زور** مرتضی ضح
اخر کف در مانع نخم امید رازد وی بید
عوارت در قرح خود در درکت سمار سمشه شود
چون پنجه نیز محرب است **زور** **صحن** کایسته پنجه بود

تجلی که در هر دو مابین ما زود وی گرفته استعمال کند
درد برای بواسیر چون بادوی محبت **صفت**
همه کلان ده جزو ملک سینه بخرد سه مرتبه مانند بعد طهارت
بر علامت بواسیر کند **الضمان** بجا بریان کرده بوده
مدری بعد از دست مالند **درد** جهت قطع
زف الدم جراحت **صفت** حسن یعنی که سه شقال
اکشته دو شقال زاج سفید شقال حق دم
چون یک شقال کن در نیم شقال صبر زرد نیم شقال
همه را مانند بنار رسیده استعمال نمایند و مفودند
این حبس را همین اثر دارد **درد** از حرر الاطباء برای علاج
اطفال محبت **صفت** کهنه یا پیره طباشیر یعنی سبب لوچ
کل سیوط قاسمیه یک عدد بزرگ الود ز کجور از هر یک یکون و کافور
مدری همه را کوفه پخته بجا رفته ص سخته کف درازند

تا وقت حاجت حاکم سیده بر قلاع پیاپی
 محبت و در تجربه رسیده **در روز** کاتبه درم کافور
 سحر زم اولت در حش بر دو درم اقا قبا دو درم همه با
 در دربی ساشه بر قلاع باشند **در روز** برک و تخم
 انجیر جهت شروع مشکله و سرطان متفرح سفید
 است و پادشاه است **در روز** دو دانگ اینون مخلوط
 کرده با سفیدی تخم زرشک فکله زنده و مجرای بول کدازند
 بغایت سکن درد و رفع کوزاک سفید است **در روز**
 جهت اکل و شروع **در روز** و بویاسه الانف
 و بویاسه محبت است **در روز** استخوان ریم
 کهنه کوخته صبر زرد بر آب گرفته **در روز** زنده و هم جان
 بر یک عدس حاکم **در روز** نماید جهت اکل **در روز**
 جهت شروع حار المزاج بغایت **در روز** و درج این
 صغف

ضعیف است **صفت** پخت انار و شصت سبب یکدست
کاغذ کبود کوحه انزروت هر یک ده شفا کانس
محرق بمقتل وریا کند دم الا چون هر یک دو شفا
بسیار سخن کرده در ذوات **انزروت** جهت الهه و شرف
سعد دمان و کبود و قصب و آب آغوش و محراب است
و در تالیف جهر است و غبیل برار و در از جهر اسرار است و در
قطع خون جراحت در رویا میزند گوشت و منع ورم و در
و الصاب مورد از موده است **افزاد** موی کوحه کلندر
شخ کا و کوهی کوحه و اگر نباشد سخنان کوحه برک
عنا ب کل از منی هر یک ده حبه و کند ریغ آب قلعی تو
تیا می که باید شسته هر یک پخته از ویر کند ایمنه بار یک
موزه استعمال نمایند و گاه در غیر دمان و کوه استعمال
نمایند خبر رزق کوه در اسکنه با نش مکر اسرخ موزه در

در سر که انداخته و معمول نموده دو حبه را اضافه نماید
و گاه خواهند که قندهار حبه در روز یک استعمال نمایند
قدری ایمنون مخلوط کرده با سفیدی کشمش مرغ سرشته قند
و در مجرای بول بگذرانند بغایت مسکن درد و رفع نوزاد
نظر بر آرد **روز** دواي عجب را می تبر بستان بنشینند
په نظرات از همه منی فعل صاحب خنجر بسمه الله تعالی نوشته
شده **صفحه** کاتبه با پیره سپاری جهالیه بنام اتم
سما که تنه استخوان سرد می محرق در حوب کنار
ماحت طاسینه هر کدام سبزی گرفته با ریک شش کرده
نصف هر دو وقت حاجت در زخم تازه بر کنند در یک روز تمام
گیرد و زخم کهنه در سه روز انزال پذیرد کامکار خان همراهی
تعمیل عینین پس دلاور خان مسکفت که مکرر بجهت است
باب نهم فی عروف الیه و شجر در فصل فصل اول

در روز **پنجم** **فضل** **دویم** در روغن آب به معده را
 قوت دهد و اشتها باز دارد **صفت** به صفیانه رسیده
 از پوست و دانه پاک کنند و در ماهون سیکن یا چوبن
 بگویند و آب آن بپزند و صاف کنند و در دیگ سیکن
 چندان چوش بپزند که بقوام بند بیاید و در ظرف شیشه
 یا چینی بگذارند و هر وقت که خواهند استعمال کنند

رب **عوزه** صفرا میث نزد تشکی میث نزد و طبع
 سید و **صفت** عوزه مصداق است و خواهد دانند آن بردارند

در ماهون سیکن بگویند یا بدست یالند و آب آن را در
 صاف کنند و برستور آب به در دیگ سیکن یا ش
 زخم بپوشند تا آنکه بقوام آید و در ظرف چینی یا در بشیر بگذارند

رب **برنج سفید** صفرا میث نزد و کنگر کند و در دفع
 حرارت سموم کند و طبع آن کثر از آن ش عوزه است **اب**

میریزد معده را قوت دهد و بیخ و سخی را بوزن را نافع
لغنت الدم و سترقه را بگوید **صفتان** بگیرند مورد
و آنه رسید تازه معداری و خواهند و فستق را بچوشند
و بقوام می آورند **رب ابو حبت صفراوی** را نافع بود
و طبع را نرم دارد **صفت** الوبی سیاه رسیده در نیم بکنند
و صاف نمایند و بقوام آورند در زمان حاجت استعمال
کند **اب اند** معده را قوت دهد و اشتها بپذیرد
و اشتها صفراوی و مویز نافع باشد **صفت** سیب
رسیده برست بکنند و آب می کنند و صاف کنند و در
دیگ بکنند با تش نرم به دستور بچوشند **رب ایک**
التهاب صفراوی را ساکن است استعمال صفراوی باز
بزارد و تشنگی ساکن کند و اشتها سازد **صفت** بجز در ساس
بر دوره رسیده زهر جدا خواهد و با بون بکنند با تش نرم بقوام
آورند

این زلزله معده و جگر را بدمند بود
باز دارد سوزن ته تاب صفراوی و شکر میند و سبب
سودمند بود و شکم به بند **صفت** زلزله تازه آب
اب ان بگیرند و بدستور دیگر آب در دیک سیکن بچینند
و بقوام بیارند و بکار برند **بیشه توت** او جاع و
خلق و خنق و سوزانافع است **صفت** توت سیاه
رسیده آنچه که خواهند اب ان بگیرند و در دیک سیکن
زخم بچینند بفرستند بمرحله وند خنق لا سود دارد
بگیرند عصاره توت **بیشه** می بیایند و باش استه جوش
ببند تا به نیمه بازاید پس پنج رطل این باب باشد رطل
جوش دهند تا سه یک اند بعد ان شب بماند و مرد
رفق ان زهر کلام در می کوفه پخته مخمزوج نمایند **بیشه**
بیشه و اسهال بفرستد و معده صغیف را نافع باشد

گیرند و بنا بر آن رسیده دانه وی برانند و بگویند و بگفت
و صاف نمایند با شکر نم بگویند تا رنگش باز آید بکار آید

فصل دوم در روغنهای فرعی و دیگر روغنهای طباعت

نوا بصاحب بگیرند و درق طلا بگردم و بیامیزند در شش دوم
روغن مصطی که از زئور است کشیده باشند و در ظرف
شیشه بموزد و در سه کهن است برفن کند تا جمل روغن
بعد از آن روغن را با آب گرم شسته از جدا جدا
کند و آنکه نشین بود در مابین ماریا انداخته کشند که روغن
برای **دیگر** بگیرند و درق طلا که اندک است بگردم بود بگردم باینم او
پس به روغن بگردم که از دور تحت روگردانند و بیامیزند
و در ظرف شیشه کرده به بی کتر گرم به نهند تا یکیه بعد از آن
روغن را با آب گرم شسته جدا کنند و طلا را نشین بشود
در جمل نصف بموزد بکار آید باین طریق اول اول منفعتی

سومین روز طایب است و خواب پیشمار جمع نوا خیدانه
و لغت ناله بر روی آینه بر نزنه کانه را رینده کند و کشت
رو سرخ کرده **نوشیدنی** روغن طلا **بیت پوری**
مستوی چهار پخته تراب با زده کف پخته چهار توله
نجا بود کم اهل کف در شیشه اندازند و در قاروره کتند
قاروره را از موم بند کنند و چهار روز در سایه نگاه دارند
تا که کف در او حل شود بعد از آن چهار توله با دو کم ورق طلا
در آن اندازند و باز دهان قاروره را بند کرده چهار روز دیگر در
در سایه نگاه دارند تا که اویاق همه حل شود از زمان از قاروره
بر آورده در کاسه صنی اندازند و کاسه در دو کس فیلین
که بر از آب باشد رهند بطرفی آب دیک از ته کاسه
قدریک **نوشیدنی** فروته شود باید که کنزهای کاسه دیک برافش
بود به هر دو کنزهای **چهار** پخته با بود و حنظل کتند به پراش کتند

تا که تیراب در و مانده بود باز زارش آینه مالک همه صفت بود

طایفه مخلوط نمایند در روغن حلا عسرت ز رت زخم **زخم**

وزخم تازه و گفته را نافع بود و طریقه استعمال او است که کرده

زخم حفظ یکشنبه و با نذر زدن زخم برشند روغن کبریا

ان زار بر کثرت نماید دهن حدس گویند در امراض باغی اثر

عظیم دارد و **دسوط و طس و درسیکن** اوجاع ریگی صحت

تام دارد و اگر در طعون اندرون بینی مالند از هوای ف

حفظ کنند و او را **م زخم کلا** و فایده تمام دارد

ان آب که ریزه کعبه که خورده نباشند از آتش

و کلاب در رتورت کنند تا نصف آب بماند

انکه رتورت را بینی شیشه را بل حکمت گرفته باشند

آتش دهند باید که اول آتش نرم دهند بعد از آن آتش

سخت کنند آنگاه سرق روی آینه را جدا کنند بعد

که روغن حیدر آلوده بر آمدن شروع شود آنچه صاف فرزند
ان قسم است از احب با بکند از پس شرح
خواهد بر آید و این سلاح بد آنکند و هر گاه مثل یک چیز بر آمدن
گیرد و عمل تمام کند و آن یک دراد در اول پده تمام دارد
روغن کوه از زمین پاکر چو نوشته شده ببرد که از یک
لبیره ایک بیشتر نیم لیره نوشت در کانه تحب را پس
به سیم از ز تور تا یکشند که جمیع صمغ و ناصور
فر من فاسح است *روغن موم* بگرد موم بید بخورد بر آتش
که آشته تا که کجوش ای پس و وزن آن یک طبعی محرق
ایسخته از ز تور تا یکشند که از یک لبیره موم دو لیره او پس
روغن ربی آید نافع است جهت دل و او سلام شفا و لب
زنان نافع است و سکن درد نماید و در چشم نام نافع است
و بازده کرم مرغ کوه خانی را سود دهد *روغن کافور* بگرد موم و او پس

کمالان یکفدت همه دورا باریک میکنند

باشند دفع تمام حرارت نمایند چندی تب

مصطحا حبسه بکنند روغن لیمو بصیقل سه اونس را آب

رکی یا ز جیب را اونس مجبوعه را به پزند تا که شراب رود و در آن

باند صاف کنند نافع است برای در معده و ضعف

و غشیه و قی را باز دارد و زخم دهان تا لکلیاب لشور اذرع

کند و چون برود نمایند صفائی را کند دهد حرارت **روغن**

کشینه اجنه کشینه خشک چو کوب بموده یک لیمو با

چربی یا آب چشمه ده لیمو هر دو را در شیشه گریه بشیند

بهند یعنی در جایی رطوبت شل میکند و مانند آن تا نه روز بعد

از آن کنگ نهند کرد در بر آن گشتند و در رتور تا با قوع

اینش یک بشند و روغن را از آن جدا کنند روغن زیتون

بکشدش و غیره هم بر شرطین کشند **روغن مسکن** چهارم

رخمهای

رحمائی در آرد ایضا باید بکشد بر ذیل عبارت ازین است

صفت نیک روغن گشنیز و حبستر و پندوره ترتیب چهار

حبستر و پندوره حاشی و صفر از زودت بسیار و عفوان کبک

دو حبستر و مجموعه ماریک کبک در آب شسته بشوند و بکار دارند

روغن ارجه برای اتم جراحت بکار آید بهی در یک روز

متمم کز و اگر تا صومار هم مایه استخوان نشسته باشد اول

از زخم هم پاک کنند و بعد از آن این روغن بکار دارد که تمام

کنند و سرور رفع او سلام است و اگر بر ناف اطفا کنند

جسراج دندان نمایند **صفت آن در یک صفت**

هند و دوازده صیر قوطیر هر زده مجموع را گوشه در شسته انداخته

اول آب خواهد بکشد الا حب را کف بدارند و بکار دارند که نیکائی

باقی الصیر دارد و بعد از آن درین روغن که بر آید از لادری

کرده کف بدارد که قوی الاثر و سریع الفعل است **روغن توپا**

بگردد تو باین خوشتر کنی در آن که خواهد

و در وقت بر آن رسد بعد از آن بر یک طبق
تغذین که لعل حکمت گرفته باشند در برهه اش نهند و گوشت
ساده باشند تا که روزه شود بعد از آن در روزها بکنند
و اگر تورا کاشته باشد بهتر بود برایش نهند خسل اول تن نرم
باشد بعد از آن آسته زیاده کنند و قایمه را لور ماور
صاف بود و سبزه باشند هر وقت که در و سیه ^{این}
کرد قایمه را بردارند و قایمه دیگر بند کنند و چون دو دایقه بر این
کرد که دود در روغن چاهند **دوغ غریب از غریب**
حکیم علی کنیا که بجهت حضرت عیسی است که در راه کابل
از قبل اضافه بودند **خسته** بود اعصابی مبارک دارد سینه
بود بعد مالیدنش در عرض سه روز سه مرتبه صحت کابل
و ریش خسته مال کردید حکیم مذکور و عذایت بر سه روز است

علیه

حیدر مودت این روغن کلابی زخم نیز مگر تجربه رسیده
این را پسندیدند تا آنکه گویند مجربوری و در هوای گرم همیشه استعمال
کنند که بعینت که است **صفت آن رزق جوی زارها**
و در جهت اصل الروس دیوار از هر یک پاد روغن کجی سیرنج
مقارض با نروده سیر مجموعی که گفته بایستد چو شش پنجه نصف
مانند بدست مالیده صاف نموده روغن اندازند و با شکر
کوشش تا آب حلش شود و روغن مانند و حبه را از خود
ملاحظه باید نمود یعنی آتش را نباید با دست تا نسوزد و چون
بگشاید پس در آتش بر گیرند و لقا بدارند و وقت صحت لقا دارند
روغن مثبت برای جرح و ناصر رگت سینه پاد
سینه در عرض بندند و روغن تخم کبوتر را با شکر
ببریزند تا کجیب بوزد و روغن مانند **روغن سکنجبین**
در آب سیر کوشند چون کجیب مانند صاف کرده لقا دارند

پس روغن ماده کاویکیر در شکر دوازده سیر
شکر حرف شود اسکند ابرازند و پوسته ما ایا برد
در روغن مانند صاف نموده لقا ابرازند هر روز یکیش ای بخورند
روغن شونیز **شونیز** جالبیسن که ملک روم سب خور
بر سر دیوا ضعی که ریس شده باشد میبرد مانند و یقینه و فروج
لانبل گتند **شونیز** مسملات است و او الثعلب
دوازده الحید لانبل گتند و کلفت و برص و اهن بر دیزب
طلکند رفع ناکل در مان مانند و صحت دهن بهر گتند
چون بپاشند چند اوز هر روز یکدام بپزند برود و سوسیه
س زد و ادرار بول و حوض ناید باردید شورت باردید
چنانکه اگر عسبی بود مرد گردد و مقوی ذکر گردد و بهتر است چون
بروطلک گتند و بصارت اشیرایند و سینه سرد سختی رود
و فعل این روغن نوزیت در روغن مورد **احسنه** در بوینز

بالحسب

صد درم جنبت ده درم شکر سنج بندرم
نوش در یکدرم یکوبند هر سه نیم یکجا کنند بقرع انیس بلفان
دارند در طرف سینه استعمل کنند بوقت خواب **روغن**

شیب نخم شیبیت درم روغن نیم من با هم در شسته

کرده چهل روز در صفت دارند یا در دیک پرات او کفایتش
بجو شسته و نواید بسیار است **دین المفصل** سنجیل کثر

درها خپش کنند خصوص در مفصل دیگر درم سنجیل کنند
ماره سپاه با افعی سرد درم او اعلتند بشکم پاک

کند و پاره پاره کرده در روغن شسته اندازند و در افایب

تالش چهل روز پیورند و بجا برند و اگر شیب اندران کج

شیتد و بیایند و روغن کهنه انداخته نرم بگوشتش

تا آب برود و روغن بماند **روغن عرب بر کفایت**

هند و این سه هر دو در سینه نیز گویند هر نوع جراحت

کوزمند بود و هضم نامور را پر

ان کوزنت بد با کوزمند بود و هضم تب

بگفته امید امید دارم کرده بوده هر یک چند روزم رادو
باب سیکه در است چندان آب قندری رو غنجه

پزند خراب بود دروغ غنجه باند فرود آرند **روغن سبزه**

برای درو کوشش نافع و بخریه رسیده باب سبزه است

چندان وقت در روغن کجند پزند چون آب برود

صفت سبزه و سپان سوجش در چش هر یک

دو درم باب سبزه فرض میزد و در روغن تخم نیم سیر پزند

روغنی که باند عاف کرده لقا هزارند هر روز صد قطره تا یک هفته

درو کوشش چنان بسیار نافع است **روغن فابوس**

خواص ان بسیار و نواید ان پشمار الگرموی کسی داده باش

بوزن ده گندم کوزانتد و برای خوب بایند برای زرد رخی و در

الکمی

زنگنه که در رو باشد بایستد در برای هر قسم که زهر
حورده باشد بوزن ده گندم بخوراستند یعنی اسنجاج
گندم جهت زردها جادو که زربا باشد بایستد در برای هفت
یعنی باسی بهات بخوراستند در امور کور نواید خوب دارد
صفت آن او غش کنی با سیر دانه فایس کعبه و چهار
پارچه کرده در روغن کویکشتند تا که سوخته شود پس آن وقت
کرده در شیشه نگاهدارند و وقت حاجت نگاه دارند و حیرت
روغن بود از باقی شیخ لعل محمد مجرم نوشته عود غش
رال خالص از هر یک سیزده توله حسن ندل سفید هر یک
ششماش لوبان کوزبه روغن چغندر هر یک ته درم سه
گوشه پنجه در روغن مذکور نیز کرده نگاهدارند در اوند کلی مثل کباب
روغن بکوشند **زکب** **دلرند** حسن نیم رال پوسیدین
چهار دام حسن پسته پسته بزره کرده در اوند کلی یکس از آنند داد و

و بگر سینه که بالای حسن است و در بدن آوند حرکت و بگردن
 کنند که در آن سوراخ کرده و بند در آن چسبند و بکل حکمت
 بنزند و در آنش زخم زیر وی است و در آن چو زرسلا بند خواهد چسبند
دین در بوی سینه فریاد مگر نوشته و فواید این بالای نوشته
 شده **روغن بفت برک** اوجاع و اورام و در در امراض
 بازده و نافع است **حسین** برک که برک تقابین برک
 تهره برک و کوزه برک سینه بود برک سینه برک
 پدید آنچیز از هر یک یکدم با یک اثر هر قدر که خوانند
 گوشه در روغن کعبه اندازند و کوشند جدا کنند آب
 برود و روغن باند صاف کرده بگذارند **روغن برک تاکو**
کرسه بود و در کفیل اورام و در و مفصل در آن اورام بود
صفت آن آب برک تاکو سیر بکنند و روغن کفیل تم خود آینه
 برایش گذارند تا آب برود و روغن صاف کرده بگذارند

الف

سینه

۲
دیفان رایج است که در جوب مینده بسیار میدارد **صفاب**

برک تا که چند دهانه منقل کرد در او عن شیخ پانزده در جوب

باشند **دین آفر** که منصوص و جمیع امراض ناریده دماغ

نافع است و مالیدن آن فایده است و استرخا و مانند آن فایده

دید و اگر جهت رنظره از آن در عسوق دار صند زنده

انقطاع میند و اگر بیشتر مالمند در دود کنند زاکر در گوش

بویط کنند در دود و اگر این را بر طرف زده و چند رسوه

مالمند بختل مجرب است **صفاب جنت** که صد کده

ریزه ریزه کرده در آن سرخ کنند و در او غفر زنده

نمانند و از زودت مالمند و در بیشتر بفا هر از آن **دوغ قلم** که النار

که هرگز کم نشود اگر در حبر باغ بوزند و عسوق النار

رایج این است که در جوب جمیع زخمهای عفته و انگشت دودار

المبته و دود شلب و کل رسمی صل النفع است و برای این حال

بسیار بپخته بطین سابق بچکانند که خوردن آن
اب **روغن سپید آبله** دفع بارهای اعضایی کنند
و شش تولد بجز در ارباب گرم بالایی آن نماند براند و از
عده مایه باد دفع کنند **روغن بباد** دفع **ریش و شش**
و بادهای و وجع مفاصل و شقاق **پیشنند** بگفت کنند
روغن کهنکچی دفع جمیع آله مایه های **فصل و لغوه** دارد
کوش و بزرگانی آتش و حرارت **صفحه** کهنکچی سرخ
یک انار چو کوب کرده بوست دور کنند و یک
شماره در آب به جفت زده در دو نیم انار روغن
گفت برتند تا که آب برود و کهنکچی سیاه شود و صاف
سوزده بکار دارند **روغن تخم کبرنج** جهت کز و خارش
دینی و **اصلاح** نافع آید و بادهای را بشکند
ناس این گایا کلب باشد در کوش چکانند در

را به کنند **زوغ غریب** **باب** تقع منته به سدر
کرده و سانه و در دست و طحال و رحم و سینه و عضه
از آب کن می کنند و جمع مفاصل و مفرق کجکلی کند
و نفع عیث نه در لرزیدن اعصابی و لا چهره برین بمانند
تقع کنند **صفت آن** ورق سداب چهار ورقه از
کینند چهار رو نیم رطل آب شیرین کنیم رطل بر کما سداب
سجوشند تا نیمه اید پس روغن مذکور با روغن زیت
اضافه کنند و طبع دهند تا روغن بماند **باب** از **روغن**
دیگر و صفت منی و زیت کینند و برقان و پند روک
و اما س و نفع بماند و مال لیب و دیوانگی و دق و لایف
اید و اگر در روغن مذکور فوغل بریان کرده در سیره معه چوته
سجوزد نثر بعدت های مذکور نافع است **صفت** کینند و سدر
و بر درخت کینه بمانند که نشه و نماند و سه روز در سینه

یک خط در میان دو کاسه که بطیخ بهمانی از آنها استوار
 نموده باشند و در کاسه ریزن سوراخی با ریک باشد
 بگذرانند و تک مالیک و بیکر استوار سازند تا آوند حربه
 در ریزن گشتند چنانکه لبش در ریزن نماند باشد و آن
 هر دو کاسه را بالای آن بگذرانند و با هم کشند و بکل
 در جهت طرف هر کشند و بالای آن کنج به جهت
 دهند و در طرف ریزن خواهد چکد باید که در ریزن
 کشند بر درده رود غش کشند **رود غش کار باره کشند**
 بجز بوازی به مال کیکنی مازو و پانس با پره همه اجزاء
 مادی جز مازو و پانس با پره را با رجه ها که از دامن
 مرزود کرده یکس ز آت یا سراتب اکتوری که قوت
 کشند کشند و با یکدیگر ادویه کشند کرده ان
 کشند و از کون نموده مثل حوره رود غش کشند اما

را در آب سبک است و این روغن را در آب ^{تجربه کرده}
و بعضی کشم سوز را که **افسوس نیک** ^{بسیار است} **از هم**
تجربه است روغن **داتورا** تخم **داتورا** و تخم **سنگ**
و مال **کنک** و **کجه** هر یک **یک** **سیر** **دال** **کشیده** **افست**
پت **تیراب** **بهرند** و **خشت** **نموده** به **پتال** **خبر** **روغن**
بیشتر **نوزد** **زشت** **کیفر** **لکایت** **وقت** **حاش**
با **پان** **بخورد** و **هوبه** **سلا** **در** **عتیش** **از** **جماع** **بغیب**
مال **د** **هم** **وقت** **کش** **و** **هم** **سک** **ارود**
و **در** **برت** **با** **مال** **کل** **داتوره** **ایضا** **الاسم**
باشد **بهر** **در** **به** **خشت** **کرده** **نیزند** **و** **روغن** **کنی** **باید**
یک **اندازه** **چهار** **روز** **در** **آفتاب** **بگذارند** **و** **وقتی** **خورد**
مثل **کشم** **خورد** **مثل** **نیم** **سیر** **بمکوف** **در** **بج** **بیشتر** **بجو**
نشد **و** **صاف** **نصف** **جرات** **سند** **و** **سند**

روغن

بسیار است که در این **عقیده** جهت تمایز شد در محبت
خلیم حکام از حسین **صفت** یا در سینه کلان
منقوب است که در آنجا که از او سپردن محضه جزوی
ملعب و از آنکه کلان به پوشند او غنیر بطریق
دفان برسد می خشد در تو جلا کند مدت
ده یوم بعد از آنکه قبایل فرستاده باشند **روزی**
زکریا بطریق دیگر از ده زکریا داشته کنند و
در او غنیر کعبه بر شش روز و چهار روز در اصاب
بیاورند **روزی** در آنجا که در آن
ساقع او غنیر نقش است بجز آنکه اویت در مغل
وصفت یکروز در او غنیر کعبه نقشه و بگردانند در میان
نیمه نرسد و زهر آن که تر باشد در جای در گمان جگر نشین
روز نازمانه که کعبه سرع از طوایب سنو فر و پر در ده

ورده کرده

پس پسته ارزان برآوردند و از کجند روغن کشند

روغن کل بدوام معادل است بودمند بود

حرارت و منغلا و ابتدای ظهور ورم را وقت

منغ زیاوه کنند و همین را بر آب گلای

باز دارد و در دست گرم بودند بود و چون آب

زیست اندک است که داخل کنند و برین کنند

خارش را یک کن کنند **صفت** با دوام

و بنصف نموده در ذرق کل تازه چنانکه در بنفشه حل

و در آب بریزند **حاش** نموده در روغن کز **دیگر روغن کز**

تازه در شیشه کنند و در روغن کز بر شکر بریزند

و چهار دراضاب دارند بعد از آن استعد کنند

از با سیاه و چمن ز کوسن و زینق و سیرن و سفولن این

نوع مینب ازتر **روغن بونه** با بونه در آب حاش کنند

و بار روغن

باید روزی که همیشه کرده چهار روز در آنجا بنشینند بعضی
حکایت دوم در روزی که یک کوفته باب اضافه کنند
و بگویند تا است روزی که در روزی که **روغن نمک**
نخ از کشم بنیم و کشم را توره حبه را در آن
کنند و سیاه درین روغن کبرل کنند است
پانزده روز و زیر زمین دفن کنند بعد از آن از آن
بهر دو کف پا بپسند و بعد از آن باید که زه دهن
برای استعمل شود **روغن نارچین** برای انبات
سوی سه وایش که از بیماری و کوه چینی رفته باشد بحرب
اهل فیه **نکات** است زرده پانزده روز بر سر آمد **نارچیل**
صفت نارچیل شیره بهلکه هر دورا یکوش کنند تا
شیر بود و لاو غلن بماند **روغن کوه چینی** برای درد عضوی
حرب است **صفت** کوه چینی **سرخ** یکسره او در کوه

دوینم سر بگریند تا لوت دور شود یکشنبه بر روز
در آب کهنه و در او غر بزنند تا روغ غر کانه در آب
برود و کپورتی سیاه شود صاف نموده لکه پدرانند **روز**
برای درازنی مور عریب روغ کهنه کحل یک انار در ک
سه و مقص با انار در که و تخ که کهنه در سینه پاره
خالی نموده پر کنند و بند نموده در اینن مشک و من کنند
بست بگردانید بر آورده لکه پدرانند در سه انداخته
باشد و بعد چهار روز به جوات حله پهن می
شسته باشند با باره جو دوغ آب شسته باشند
سجده رسیده هر دراز شود **روغن بلب** شسته در
باک شیره انداخته چندان چندان کچوش شسته که از او
جوات تران بست پس شسته و هم در سینه جوات
بند و بطریق متعارف که بر آورده بر اش داغ نمایند

بمانند

و نیز متغذی باشد اگر دروغ در او باشد باشد در هیچ بیشتر نفس
 انداخته باشد نرم بافتد ریگوشه در بیشتر لوزد دروغ
 باشد لعن از آن نیز بارود عفران و شکر نقل مکه یکیش ای
 جز بودا هفت حبه نه دانه لایکی از هر یک نیم سببی در آن
 دو سببی می رسد به این پنج سببی کنش من قتل و بزار
 نیم نیم سببی می رسد اب کرده در دروغ اندازند و بپزیند
 یا نه ساله سببی هر صفت در آن روغن کت
 و بگوشت تا قفس من سوخته شود که بونی این اودینه لوی ای
 نمی مانند و بوی خوش شود و اعلی میشود و بعد از آن روغن
 صاف کرده نگاه دارند **روغن خرمه مثل تخم خرمه مثل لبتی نیم**
 سه گشته در نیم هر بیشتر کوشش چون حنک کوشد
 صاف نیمه جزات بسته و مسکه کشند و روغن زیتون
 نگاه دارند **روغن عیب** بر هر یک خراطین سنده بکمر آید

یا چنانچه که مطلوب باشد در سه روز چهار دفعه باشد
محرک است **دوغغ از مواضیح معصوم** بری سیه کینه
دارد و کفایت کف دارد و دیگر از آن که زود سیفد شود و اگر کینه باشد
هم زود رویاند و موی نرم و ملائم دارد **صفت** آب ابله و آب
برک حسن و آب یک و سه یعنی مثل از هر یک یک رطل و آب
به نزهه و آب بریت که در کان هر یک نیم رطل و دوغغ لاله و غوغغ
مورد هر یک نیم رطل باشد نرم در و یک استی کوچک که
آب سز و دوغغ بنامد پس یک رطل و دوغغ لاله همان طریق
با اینها و دیگر کوچک است و دوغغ لاله صاف کشته که بریم
مکرر با اینها و تکرار کوچک است و دوغغ لاله تکرار پس براده
این و جنبش الحیدر و لادن و ما زو کشته بر این کرده فراع
تغذ و صغ عرط هر یک یک رطل و است این رطل که در آن
تازه جز است و در کل نقایین و سه برک حسن و لاله

هر یک ده گرم ملک اندازند سه گرم کوفته در نیم پسته درخت
ممزوج کرده در میان اینی چهار روز در آب بگذرانند بعد
از آن صاف نموده لطف دارند و شب بیدار بر روی پیش

بمانند و بجا نهند **روغن رویاه** **چند** **وجع مفصل** **و فیلج**

عرق التاج در آب **هفت** **رویاه** بکشد و آب
سیرین در پنج از هر یک شصت در سه دام روغن بگذرانند

همانکه در دو دام ملک است اولس اول آب هر دو روغن کند
در دیکه قلع در آب راخته رویاه مذکور را در آن به اندازد و بر آن

گذرانند تا که ذرات آب خشک شود بعد از آن این ادویه
حاصل و تخم شست در هر همیشه در جگر بوا و مفضل و تخم تا

نوتره در آن که تخم کپت شده اند بر اندازند تا که مایه ای آب
خشک شود و در بارچه بگذرانند و صاف نموده لطف دارند **روغن**

ملک که فیلج و استر در عرقه و لقوقه و ششخ و نادره
نافع

با دفع است **صفت کلسنج** اینک است در رسته
 دارند و هیچ کوزدش نمانند پس خفه کرده یکشنبه و بارچه
 نمود کوفته در روغن اندازند و حضرت صد عدد و در عقاب
 یک اونس و نیمه قره و نیمه خاک یکدستم میر و روغن گل
 پنج درم و مصطکی و دوا بوس و مثلیک اولن و سوم شکر
 نیم همراه آن کنند و فکته حین بیان شود صاف کرده
 در اندازند و اگر بارچه های یک ساله در روغن بیان کرده صاف
 نموده احسن را کوفته و بچند در آن اندازند بهترین بود
دیفن دین الکلب نسجه دیگر اوتی از اولک بهترین است
 این کجی شخصی را از نازیده تله تشج در دست بود او کبری
 حش شده بود که پوست با شکران حسنه بود در استعمال
 در ماه اثر و زهی در آن ظاهر شد و در باره روز سهوی
 زنت دیگر است **صفت کلسنج**

جوان صبح را چنانکه مذکور شد عمل کرده بامشب فرستاد
 کیند و آب به پزند و چون آب جوش آورد آب دیگر درشتند
 با روغن سوزد و قند خوب مفرات شود که مردم زنده صد عدد
 در طرف کسی ایداخته برایش بپزند که این چشم بگردان
 روغن اندازند و چهل روز در پیش و یکدان پس بر اقیصه
 سیر خراطین در برایش بپزند برایش گشته و گرفت
 و برک بر فاریقون و برک خطر برک اردو بر یک
 بقضه رغنقران یک اونس اضافه نمایند و به پزند تا که آنهمه
 استیجا خوب کنند و مفرات شود پس در کرده صاف کنند
 و در بریزان گشته و روغن صاف کنند تا بر آید
 که در برایش دو پاره تر کرده باشند کس مرسه الیه
 اونس و قند و کس و غیره که الیه زرد و کس
 پنج گرم و در کس دیگر با اول تار و موه سینه بخورم و پزند

و به

پس قازد پس مرغ هر یک پنجم است زوده برایش نشاند
چون در جوش آید چهارادس مضطبی دست او نش
عسل انظم و پشت او سن مردم سرخ که بر مع ان شرف
باشد در ان انداخته نیم ساعت به پزند و سر کوبند

و چند روز در ان ثابت به برند و یک روز در **روغن سبزه**

از خیم نعوتیان برای فالج **در ستر خانی** و لقوق نافع

است **صفت آن** اسپند نیم کوفته نیم انار در آب

دو شب تا روز یک بار زنند و بعد به یکوشه تا که لطفه

آید صفت کرده یک انار زود زینت یار و غنکند به پزند

تا که آب برود و روغن مانند صفت کرده بردارند اگر کجای آید

غریب است اندازد قوی شود **روغن عجمی** **روای** حرصه

درد دندان اثری دارد **صفت آن** اوغز کند است و پنج

منقال ریش با پی برنگ قطاویست اجوائن امروزه می کنند

سیره سپهرها که چهار رو نیم نایب مجموعه ادویه کوفته پنجم در
روغن انداخته بگوشتند و بد بغات سیره سپهرها مواضع
نابینند و چندان بگوشتند که اثر از زراب نماند پس
نظا هر رند و بوقت حاجت در گوش می لفتند
و بدان مومل یکف استند پس عجمه **روغن** رای الکونته
محراب است **صفت آن** تو مرزنجوش مغز و کرم و پوست
و منتقل کرده در جویان حشمتی بوزن برابر گرفته در روغن
اشی بوزن دو همه آخته را را لخته سفید در همان روغن
حل کرده بر ارد اول بر محل مرض جومات انداخته سلسله
سوزانند تا تک مضع مرض لا یرمان نگیرد آمده دوائی بگوید
کنند **روغن کوزه سیاه** محراب میزرا با روغن
کبیرانی که بستره حکیم ابو الفتح بود **صفت آن** کوزه
محراب یک انار کرم ششم کرم ریب کرم سپاز کرم مازوزه کرم
سید

بپند و سرخ و عاقره حال کیننی قسط نهم بنه کید ما و انار
همه را جوکوب کرده در سبت ۲ انار ابعتت او
پس ریش زنند تا که چهارم حصه اب باند صاف نمودند
کویسم چندان روغن ریش با روغن کبجد در او میخندند
ریش زنند تا که اب برود در روغن باند لقا هدرتند **روغن**

سج چینه داد کهنه و برای صینه و مویچه و جمیع اوجاع
بارده را محراب است **صفت آن** در روغن کسندر کند
یکتوله صبر سفوط ریش ماشه و ریگ ریش ماشه و سوسنی دودانه
رزحوب یک شفاک روغن کسندر یک و نیم با او
آورده است سه اندک اندک در روغن که ریش باشد
به پزند تا که بپزند روغن سرخ رنگ شود پس در آن
نرود آورده رزحوب مذکور سیدر ه پائیرند و سید
س عتی صاف کرده در سبت لقا هدرتند **روغن**

خط کلید در باب برداشتن درج مفصل و در فراغ

باز در نظر تراژدی **حلیه** از خط کلان دو عدد در

در بیم سیراب به پزند تا که آب نصف باشد پس صفت

کرده بار و غش اینست با روغن کتیرا است پیترم کوشند

تا که نیمه آید بعد از صفت است متفک است که

بیا پزند و مادام که است تا که آب همه خش شود

و روغن باند پس سرنگان و بیج نقته و صابون

سه متفک کوفته بنفشه داخل نمایند و بر عمل و مرجع

بنم آرم مالش نمایند حریت **روغن از خسیکم عبد الجی**

چو صفت برای بر آوردن موی ایش و بردن موی

از موی است خسیکم صفت **صفت آن**

جاریج بهت محمدی سار در روغن کتیرا بریان کرده

بزنند سیاه کرد صفت در دستنه کرده

نصف دهم

و بیست و پنج است م ببالد **دوغ** برای **سینه** و **وج** و **سینه** و **جگر**
و برای کوشش نیز کسیده یعنی کمد کاب سپردوی
حت امله کوشه فنقل کرد کوشه نیتا **سندر** یعنی نیده نیتا
کبریا ن موده از **دوغ** کسیده همه را کوشه پیشه در **دوغ** حل
نصفه بعل آتر **دوغ** **کشم** **کوچک** برای التیام جرات
محریت کخم کوچک **جهب** در **دوغ** کسیده است در **دوغ**
کخم مذکور را در **دوغ** حل موده تا که کوشه شود کخم را در **دوغ**
دور کرده **دوغ** صاف موده لقا دارد **دوغ** **مغز**
سبیه برای فوت باه بگرد طلا کردن همان وقت
از کسیده **صفه** **مغز** **سبیه** کند **الله** **سار**
چار و ام **سبیه** و در ام همه را بجا کرده کبریا کسیده
ست نژده ساعت بعد از آن در **سبیه** کسیده کردن
ز این **سبیه** بریان طلا کرده بر **سبیه** به **سبیه**

روغن بسیار معطر کوزه بکوبند و در روغن
طریق شوق روغن نکشند هرگاه پیسیده باشد
به پورند چسب عسلت با شکم لایق بود و بلور
حوزه و استقار و مارگرینده در چشم شده تا ما بشود
کودمست در روغن حبه حبه قومند
مالیند بسیار است صفت او غنکند
وز اینج ملک حبه رسد او غنکند در روغن
کرده چوش دهند تا روغن سرخ شود ز اینج سا کوفته
پخته اندک اندک در روغن کشند از زرد و باغی
حزب و کلبه هیز باشد برهنند استیج
شند تا روغن برهنند هرگاه و سس شود در روغن
برگیرند و در روغن برهنند تا شش جگر
شود حبه ریح بار باز بهمان دستور در روغن

که این

نافع است **صفحت ان گوشت** دار **سینه پسته** **بسته**

بایک رطل اوغز کجک یک شتر چند انکه گوشت نما
شود دروغز صاف نمف بکانه از هر که خله شتر بر است

و با چالند **روغن جویشت** **خیزر مجمل** **زود نفاست**

از نموده است و اگر بر سر کله مالند یا بر دوار اسفند مالیدن

مویرا برودینه **صفحت یکم** **سرم اربعی** **در بوقیه** **زود نفاست**

بایش نرم کجک شتر تا به وضو کرده انگاه است درم حاشه

سیم ماده کادوران بیابن شتر و در بکای دار اسفند

لادن دران بکانه تر و در سینه بکانه از هر وقت که خواسته

استعمال کنند **روغن کشمش** **مرغ** **شفاق** **و حشک**

دست و با رانافع باشد **صفحت ان** **شتر زده**

رزده شخم مرغ بکجه بدست مالیده دست در ران

سوده دران بیابن شتر و در دمان بیشتر کنند و شتر

در کل

در کل حکمت یگزیند و در زمان بیشتره بوی مال مالیت
 غیر با به بندند و بدستور که در روز غنچه افزونت روغن کشند
روغن غنچه که برای در کوشش و کوشش نشانه در تجربه آمده
 بود در اوصاف باره بسیار نافع است غنچه زنده فربه و بود
 یا بیشتره و بیشتره چهار ماهه باقی باشد در بیشتره کنند
 در روغن برسان کنند و بیشتره حکم بنده در وقت
 بگذرتر تا چهل روز الفاه استعاضه نایب **روغن غنچه**
فنج و لقوقه و شنج را نافع بود **صفت** بید **غنچه چهار**
وقت نرم بگویند و بپشت رند و آب ان در یک وقت
 روغن زرشک بگویند و در وقت صبح و چند بستر
 و حنجره دل و قسط از هر یک دو مثقال کوفته باره روغن
 بگویند و صاف کنند و مثل و نسیر فتون یا از هر
 بندرم نرم کوده در ان بیایگزیند و استعاضه کنند

بسم الله الرحمن الرحيم

روغن کبریا حزون و مالیت بوی بسیار فایده دار
صفه آن گندیدگی روغن کبک نیمه و مقدمات
مشک مقدر در آب گندیدگی حاصل شود و با هم جوش
دهند تا روغن بماند **روغن استخوان شفقو** بوی بسیار
مال بدن فایده دهد و درد بوی بسیار گند
صفه آن استخوان شفقو در زوال او هر یک یک درم
مقل دو درم میوه بید یک درم بدستور در آب نیم
سجوشند و صاف نموده در مقصد جوشند
روغن بونجان و جمع مفصل و لغزش و درد اعضا
بلا نافع است **صفه آن** بونجان مصر ز آب کش
صاف کنند و با هم درم روغن کبک صاف
سجوشند و زردارند و تن من گندیدگی که نافع است **روغن**
گند در درد گوش که از سس روی بود زایل کند

صفه آن

صفته ان کینه در بجزرم بر سقویا و علی مصطی

کینه بدست و بعضی زینسره گاه از هر یک درم
روغن بادام تلخ سه درم شراب کهنه چهار درم
گرفته بکنند در شراب و روغن طنج نمایند و بالا آید
و فشری نیم گرم وقت صبح در کوشن جفا کند
روغن زعفران اما س رخم و شنبلیله
سود دارد و جمیع اوراق مغز نافع بود و حرارت
عسیر از لاله اندر دزد **صفته ان** زعفران
شش درم مرکی نیم درم قصبه الی در زره از هر یک
بجزرم را کشد اش او در دست که کهنه ترکند
در روز هفتم فردا باز آور سر که ترکند و روز هشتم
مجموعه را با پنج استار روغن کینه با شش تریوشند
تا که سر که کهنه برود و روغن عاتد در شیشه نگهدارند

روغن مصطی دیگر چنانست در مصطی و روغن کتیرا
در شیشه کرده و یکی برابر کتیرا و شیشه را در میان
آب و یک بقیه کتیرا و آب یکوشند تا مصطی
در روغن گذاشته شود **روغن کتیرا** در روغن کتیرا
لاخوردنی را به **صفت** ده استار روغن کتیرا پنج
استار کتیرا در الکوفه در روغن داخل کتیرا و مال
نرم جویش دهند و مبدم آتش محکم کتیرا تا تمام
آب گردد و بار روغن آمیخته شود **روغن میوه** کرده
و میخانه و در حسم الکرم کتیرا و در در مفضل و در حیا
سه دانق است **صفت** روغن لیمو
میوه خشک چهار سیر مویز با شش نرم اندر روغن
بگذارند و صاف کتیرا و لقا نهرارند **روغن** است
شیره روغن زیت کهنه است و از روغن سبزه کرم

کرم

کبریا نزهت و در کوشش **حیاسیدن** با دما را و در دما را
 کنگر کند و در حوالی کرده بگره گاه و پشت و زهار
 نالیدن و از مدار اول کند و سلف کرده و شسته
 صبر زیاد **صفحه** **اب** **برک** **بسته** جز در وقت کمند
 بجز در کوشش تا اب برود در وقت مانند **روز غنم**
دار شش **صفحه** معده و هاست معنی را نافع
 بود **صفحه** **دار شش** یعنی **کای** **شش** **وقیه** **سینه** **درم**
 که در وقت که چهار وقت **حیاسیدن** کوشش
 نیند پس چو شد **کوشش** **کوشش** **کوشش**
 تا زهر و یا نیم رطل روغن **کوشش** **کوشش** **کوشش**
 حاجت است **کوشش** **کوشش** **کوشش** **کوشش**
 در از اودت **کوشش** **کوشش** **کوشش** **کوشش**
 و در دما که از **کوشش** **کوشش** **کوشش** **کوشش**

خواب آورد **صفه** برک و تخم بست بازه نیم
 در شش کند و روغن کنجد برمالای آن برزند و در پیش
 بگذرانند تا آنکه علق شش با تخم کل در آب کوی
 تا آب رفته روغن **مالا** **روغن سداب** برودش
 کرده و مشانه در حبه و استر خاد و اعضاء و در
 کمر اناقع بود و در روغن کنجد **بست** نیز و بادام و تخم کبک
 و هر دو کرده و مشانه برزند و در رول کنند و حصص
 نیز **صفه** آن برک سداب تازه کوفته و فشرده
 آب صاف آن سداب ریزند چهار یک آب
 برک سداب و روغن کنجد اضافه کنند و در استوار
 معهود جوش دهند تا آب کوفته شود و روغن بنمایند
 کمر و تهگاه را تری کنند **روغن حنظل** معده
 گرم کنند و در حوالا کرده و کمرگاه و بر موی مالند موی

سیاه

بیشتر یاه گرداند و عشرت الشار و اوجاع مفاصل
 شفع باشد **صفحه یک** حست و در دو مزاج بگویند
 و صاف کنند و مگر طل روغن کبکب اضافه کرده باز
 بگویند شد تا آب کوخته شود در روغن بنفشه صاف
 کرده در شیشه نگاهدارند **محراب** **روغن روم** بسیار
 و صلاح بغير اناج بود او را مصلحتی بخل کند
صفحه شیر تازه بگویند و آب الا صاف کرده بزنند
 و هموزن آب روغن کزدا خرد کرده بگویند
 در روغن خالص بمانند و استعمال کنند **روغن فزوزه**
 موی را سیاه و دواز گرداند و در نجاتن نگاه دارد بزنند
 بکعبه و سر از امو راخ کنند و کخم الا برون از
 پس نازوی بسته که در روغن بریان کرده باشند درک
 مورد کوخته و براده امن صلیب کرده از مریک دودرم

همه در رسم آمیخته در میان فروزه پرگشته و گویان
را حکم است ز تر و در کل حکمت کبریا و شب در تنور بکند
نوروز بر او زند کل را از این حد اگشته و در دور ط
روغن زیت بماند و چو کت و صاف نموده بکند بر
دشت ز موی مانند **روغن بادبجان** در بر صیلا بر یک
بیل گرداند اگر بداند مراد است گشته بر صیلا زایل گشته
محریت **صفه** آب ماو کجان سیاه سه رطل روغن
کبوتر یک رطل با هم بچونند تا آب بکوشه شود
وز **روغن خالص** بماند الفاه ببطر مال و بزمکه و شیر طرح
و پنج بادبجان و فوه و کل ثقیل و کرم رت و عاقره
و حشره دل و کونیز و ملا در کوشه و حشره تن سیاه
از هر یک ده درم نیم کوفته درین روغن بمانند و در
در آفتاب بگذرند کعب درازان استعمال گشته

نفتا نو

و صمغ را درود داخل کرده شراب شد **در هموزن ادیان**
بوده به پزنی تا که شراب برود و صاف کرده لطف هر دو
روغن سوسن مغز کشته حبس طین سبزی درون در
کف حبه بوزن چهل ماست در پنج انار شیر کاو که نیم انار
اب بران است نوده باشند و نرم بگوشند انقدر
که نیم انار از آن مجموعه کم شود پوسته کف میگردند
باشند بعد از آن قدر بر ماست در آن انداخته حرمت
ببندند و در آن مسکه بر آورده روغن سبزی قدری
ازین روغن در ماست جودن دهند اهماط البوس
و بهتر است که در اگر اهماط زیاده خواهد بود در دست نیم
و چند بند کردن نان در روغن حنظل کرده باقیه
و خشک بخورند بعد از بیست دو سه بران بخورند این
عوارض و ضرر نیست **روغن داوودی** کجسته زخم کش

جربیت

محرمت **هفت** سیاه دارا شکنه که کلمه نفاقت
بها بون چینی که اوروغن زیت سب زنده بکستر اول
سیاه و دارا شکنه را در اول خوب سینه
تا دهم شود اندک آب که درین ضم نمایند پس صابون
مثل کاغذ درق درق بر آئینده در طرف میس باب
درین خوب حر باید کرد چون خوب در دهم شود
بکار برند باید که هر روز زیاده از نصف و کمتر از ربع بنیاید
بلکه ادویه شش جزو دروغ غریب جزو موم ربع حسنه
باشد خاک از غم از غم است و در دهم مخصوص
است جراحی و آنچه در وقت حوائج باشد چنانچه
مردودین روغن ایمنون رسیدگی کنند و در غیر آن روغن
زیتون ماریس در بنت انفاق نامند و در مواد یاب
روغن کبند پس ادویه سحره سلا محظوظ س زود و طریق

خل غیر مصطکی و عکالت نظم مو با شکر و شکم است
حالت در وقت در وقت در وقت در وقت با شکر
طریقه آب دارد کرده برایش کدازن تا یک شش امر و طریقه
که حب رود غیر مخصوص از آن کرده در میان آب طرفین
اول بگذارن تا در وقت از حرارت آب گرم شود پس غیر
و مثل و شکر الله در وقت در وقت تا حل شود بعد از آن
ست ز اادویه را مخلوط کرده کف در آن **و اسم حن**
منون و جادو و جینه کرمات مواد بجهت دفع از آن ک
خ پنجه از پرویز زن شده هر یک کرده و یکبار فصد بن
جوانند یعنی **خند** عظام است کثیر است **استفاد**
تالیف خلیفون عظیم النفع است بجهت جبر و کسر **اصلاح**
غضب و کوفت اعضا و در استخوان و التمام حراست
و کفیل اورام و رفع جرب و منقرح و جد در طول و نند

در حمیره واکه میفند است **صفحه در اسنک لب سفید**

کسایده شود پس در اثبات کد از تر تا وینه

حج در اسنک که حد نکند پس بدو وینه

زاد و زبون سفید کنند و دو وینه په کاد و ربع وینه

مقطر اضا فیه نموده بر روی اش زرم برهم آید

تا سفت گردد **در اسنک جوارین و اسنک لب سفید**

در اسنک بنی نمانند جهت میفند و بکس و نضج و

نروح داو صام و حرارت و اندام سفید

در رفع آثار و حله و جرب و بواسیر و نواحر و سفید گرم

نافع است **صفحه گرم سفید فم کد حجب رده سفید**

همه سفید مقل لائق و در اسنک کد چهار سفید

زراوند طول کنند در کد سفید حاد و شیر زنجبیل و در

صاف نشد کد دو سفید کینج یک سفید و اسنک

بزرگوار است که در این روزها
بسیار از این کلمات یاد شود

بزرگوار است که در این روزها
بسیار از این کلمات یاد شود

زین بود در پاره اوصاف جایی ملک زیاوه ناصور
از ران تو تانست پای تمام کوراج بود و جمع عظیم داشت
و مدت این از چهار سال بوده ازین رسم شایسته

که از نموده و کافور سفید لازم است
و کافور سفید لازم است

دوین

از نوقل یعنی سپایک لوقه استعمال نمایند
و بعد از آن شنبه بکار برنمویند

در معجزات سه راست در یک شبها نوزد رفع
واللهی حتم میکنند **صفته توتی و نهند شنبه**

درم شجرف ده درم حرب چند درم و اگر
بماند باز مویز است بازر در چشم فرغ که زهر
خاکستر کهنه باشند بقدر کفایت سه استعمال

نمایند و اگر بجای کردید بوز بپوش از آن کبریا س که گذارند تا
بمن در آن ناپدید شود پس کبریا س لبوزانند و اگر

او نیم سفک داخل کنند در تا اثر معجز است **صفت**

علاج المبطم که در سبب بز چهار سبب و در دست
مرض عفت که اخذ استعمال نمایند و در خون
و نفسان و شقاق لب و اطراف و حله و حرب و چشم

و شقاق

و شقایق و جف ریپان از نموده است **در چشم**
خار و خربانت اخف است در سایه فروج و او سلام بارده
از نموده است **صفحه سبز الطیب حماما فرو مانا دار**

نقل سینه قرطیخ و فستق حاکم به مصطی و مقتر
صاف در یک حبیبان اشق صبر سوطی و سینه سینه
سب لبون زراوند طمیر و مدیج سرج الکلیک
فرغی است از غن زیتون لرنه ملد بکوشه لایان دو
سفت است از غفران بنم و قیه عسل النظم بیوم از هر یک
سه رطل از غن نار و بن شرب جمع است بر او مرهم

از زهر **در سیاه معمول اطباء و فرغی است**
از نوع ماله فاسد و خام را لفتح و بکتیل و **صفحه**
از غن و در **در تمام جاحات و در بایس را اولاد دارد و در**
صحت دهد **صفحه روغن زیت با کبک سینه**

و یغذیه از زنبق کجی و در وقت صبح در طرف انتر انداخته
سوی که گرم گشت که حسیق در آن به هم رسد
حسیق زینا در سر ساقه اندک اندک بر کف دست
سختی گشتند تا سیاه شود و تقویم و خواه رسد
و در طرفه در آب ریخته حسیق در دست میالانند **۳۳**
که مازده ورم اگر بسیار باشد از او بکنند سرد
و اگر کم باشد از فوبه کچنر بر فوفه حسیق
و گوشت تازه مردماند و گوشت مرده بجزد و درین همه امورا
الکتریک پهنانه کفایت گشت **صفت ان** مردم کاغذ
یکنوز به روزی سه یغذیه کند دو ماث زنگار یک ماث تو
نیای سبزه حباب رخ ففقد کرده عدد و سبزه
معمول مردم گشت در سحر دیگر مردم سیت ماث زنبق
دو اردن ماث است **در سبزه حسیق** **ادویه حسیق**

یغذیه

زبان یک سوخته شده است جراحت چهارم است
که بود در سرخ موم بقدر ششماش روغن کند چهارم
حل کرده در آب سرد **دوم** که بود در آب سرد
کوبند برای صاف کردن جراحت نافع است **صفحه**
روغن کند نیم موم بقدر ششماش انگار بود چهارم
کنند به پروزه محب ام اول روغن کرد نمقه چون جوش
خورد موم اندازند در کوی حل کرده در ظرف کف درازند **دوم**
برای سه طن است پد حینا طباشیر سفید
ماز و خام هجربا باشد ماز و سوخته چهارم است که است
مکده باشد صدف چهارده باشد و با ش بخار
شیراب فرور است مکده مکده بدستور معمول موم
کند و کف از بند **دوم** **حینه** جراحت
بر روی فیه اسم از جحریت **صفحه** روغن کند نیم دوم

موم

موم سفید است تا نیک سینه و در کماش نه بنویسند و تمه نیم باشد
 و روغن کرم نموده موم اندازند چنان گذار شود نیند و تمه باریک
 نموده اندازند بعد سینه در کما یک نموده اندازند
 و حل کنند در وقت بچشند در دوازده قطره بیشتر
 بیک نیم اندازند و بچوب میس کرده در رسم سوز
سیر حنظل **رسم سفید چشم** **نور فراسم**
ارد در دوازده روز شش سال کن کند **صفحه روغن**
 کل بار روغن کمی بند نه دام سفید کما شوز در سه پاد کلاب
 شسته تحت دوام کما فور بر رسم سینی دو دام کوبان
 کوزه یکدام موم سفید دو دام اول روغن سلا گرم کرده پس
 در آن گذاشته و شب خفته اودیه دیگر باریک خفته
 اندازند و حد کرده برابرتر **رسم سفید روغن ده دام**
 موم سفید دو دام کما فور یکدام سفید رقیق دو عدد و بیشتر

معمول در اسهال زرد **در اسهال سفید** اوغز کعبه ده دام
موم سفید دو دام کا فور یک دام سعیدی پسته دو غم
در دستور معمول در اسهال زرد **در اسهال سبز** زرد
کعبه ده دام موم سفید پنجم پندام بهروزه تر شده
از در جوی یک دام از دی پسته دو غم دستور
در اسهال سفید **در اسهال سبز** اوغز کعبه ده
جسند موم سفید چهار حسند و بهروزه پنج جزو
صبر لفظ طر بنم حسند و شب یا از ربع حسند
وزلفا ز پنج حسند و لظلق **در اسهال زرد** **در اسهال**
سرخ اوغز سرخ بالمعدده حسند
موم سفید چهار حسند و بهروزه تر پنج جزو دم للا
چون یک جزو بول **سرخ** یک جزو صبر باو حسند
در دستور معمول در اسهال زرد **در اسهال سبز**

برای

سوی تو حیاتش هر قدر باشد نفع دهد **صفحه چهارم**

طخت جبهه ریشی ای روغن کبچ دو اوزده درم

برک بشول پست غدد و موم سفید چهار ششم روشن
و موم را کلاه حقه برک مذکور اندازند تا که نسوج شود

چونند ماریک سوده دران اندازند و خل کنند **رستم**

رای زخمهای کهنه و دامیل و زواری معنی درگی

و خارش و کویحاشاش و زخمها را از امزون کوشش

میکنند و کزیریک ملک دیوانه و سقطه و ضربه و جرب

بند و کزیریک جابوزان سمر و زخمهای نیشتر و نیشتره و غیره

و برای زخمها بر در کور رسیده باشد و برای

چهار بر و سعه و غیره محرب است و جوان این است **تانی**

است **صفحه** ششم چهار عدد پوست انرا دود کرده

ماریک ترا سیده و در روغن گل یا روغن کبچ که کینت

باشد یعنی مشت دوام باش نرم به پزند تا که رطوبت تمام

جذب شود و روغن بماند بسند در نیم سیده رطوبت

کشد و باز بر آتش رساوه است بر آتش نرم بپزند

چون نزدیک بقوام رسد موم در دوام و کافور یک نیم دوام

افزاید موده به پزند چون بقوام ابراس رسد از آتش

فرود آورده سرد کند و یکبار بریزد **مرهم ابراس**

رای لقا طات و تبرج رطب و بعقد مجرب صفت

هر موش موم سفید در آن کف بر سر کند یکدام روغن

کافور دو لایه دوام همه سیده روغن گرم کرده خشک

تا که سوخته شود پس موم اندازند و در آن **مرهم**

رای تبرج موم سفید بجزیت سه خاک شیره تم

با که تراشید شد موم هر یک نیم آرد موم سفید شام

رزاقه طویل سیندر هر یک یکدام سه و شیره را

ایضا

اینکه برایش بنهند و لغت آزان که دو جوش این بر
عواجل کنند و به نهند تا که شراب جذب شود
سپس کرده محرم داخل کنند و آتش فرود آورده
آنکه سرد کرده زراوند سرد سرد نموده و
نمانند سینه در را انداخته حل کنند تا که بقوام
رسد **رسم بیخته رفع هتیم که رخسار**
محرمت **صفت** بول سیاه که کرده صاف
زخم کشیده و در قند مرغین کرده بر روی آتش
زخم گذاشته بشیر تازه تقیه کنند تا دو چندان
پاست چندان او را جذب کنند پس در کفخی اتنی
نوله دار کرده بر آسنه بزنند آنکه کج کف هارند تا روغن
از نوله کفخی داخل طرف دیگر کرده باید که بعد از
آفرود حش که کفخی را بر روی شعله بپازند تا آن

یکدیگر **روغن صبح** جهت رختنه با دوی و معنی سبب فیلج
و جهوله در دروغض و مفاصل و غیره محراب است **علاوة**
کلسک یا و انار در نیم انار حضرت است خل کرک
کسی نه چینه بکنز نعبد رازان سه پاد روغن سید کبر
و آب جاده با وضعم ساخته برتر چون جرات
و آب کوحه شود در روغن بماند در شیشه لکف هدرانه
روغن دیگر کلسک حج ردام روغن کعبه
سیاه است روزه درم در آب جاده جهل است
دام همه را در همه موزه در طرف امینی باشم نرم
سجود شد تا آب کلسک و جرات کوحه شود
و روغن بماند در شیشه لکف هدرانه هر روز در افتاب
با کلسک کوحه بماند **روغن سیوم** روغن کعبه
و آب سیاه و کلسک همه وزن برابر گرفته اهم

ایمخته ۱

از بیخه تا شش نرم چو شد همد و احوط طمکنند
که روغن بسوزد چون آب در روغن بماند در شیشه
بف بر آرد و وقت حاجت استغفار مانند خمر است
روغن سبک برای همه زخم ها بکار آید **اجزاء**
روغن کنون می مادر اکندر مرلی صبر قوطری مرصطی اررد
سیاه عققان کدب گوشه زرر تور روغن بنفشه
والر فندی روغن بمان اضافه کنند بهتر است
روغن شش صیفان برای جراحات هر قسم که باشد
نافع است **اجزاء** از روغن حویه سه انار وزن یک
دلار هند و بواز هم جوجه از هر یک نیم انار و دود جهر قند
سبزه اصل السوس بر کف یک انار پوست
صیفان نیم انار جوز بوا شکر فربس یک کشت
اندکی از هر یک است دام جدرار یکرام موم کافور

و دوام آب یک بسج آثار روغن کمی بدین
بقا رینم دوام طریق است حین این است
بلینم کوب کرده بایک و نیم من آب بکوش
تا ربع بماند هاش زخم پس صاف کرده نگاهدارند
لغز از آن بایه احسنه از او کوفته در روغن کمی
و آب یک است باز رانش دهند تا آب بپزد
در روغن بماند یا اول آب فروج است خف
پزوده نگاهدارند در روغن کمی بگذارند بکرم مولد سفید
روغن جبهه در روغن قوی مین که آب بپزد
از آب شده ان حش شود **صفتان** روغن
با دوام کل چهار دوام آب پنج لوسن اسما کونند
چندان لرز و غیره یعنی است دوام محفوظ کرده بپزد
چون آب بماند در روغن کمی بپزد بعد از آن با هم
چندان

خندان روغن و آب برک در بخشش در بند زونا
از او گویند اینچنین به پرترا چون آب تاندر در وقت
وقت حاجت وقت در و سیاه دانه از
بت و در سرخ بر که اس کرده روغن مذکور ضم
ک خسته و در قطره در هر سحر بکشد **لا اجزا**
برای پرمای و کبر و ک یعنی صفت النفس و اعراض یعنی
و در صبح و گویند در آب بود و پری روغن
و دفع می شود برای زن حامله نیز مفیدست **صفت**
ان روغن کبچند و سبزه لاکمه یا اثار لاکمه
در یک اثار آب جوش دهد تا وقتی که آب سرخ
شود و در وقت بوی گرفته چهار چندان از روغن جنت
بوی کنند بعد از آن سحر کنند و در زوجه
و در ایند زیر کف بینی سخم کسها لوراکو تند قطره و بعد از کت

جندان و مردی و کنکی یعنی حسرت در اسب

بازم این کلمات را در این کلمات
بازم این کلمات را در این کلمات
بازم این کلمات را در این کلمات

روغن حشمت جبهه رنگین و دروغ جبهه دروغ مقصد

اش کرده ده دانه کند یک جوش کعبه در آن

و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات

و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات

و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات
و در این کلمات را در این کلمات

کسب

اطراف دور سوزده و آب پاک کرده بپوش
شوند و آنچه روغن کهنه را بپوشد پزیرتر چون آب کهنه
شود صاف نموده بکارند وقت حاجت بر سر

بالند و سوط کنند **روغن صندل در دست**

که احس سردی باشد و سببش تنه بود یا غشبه ان
این روغن بکار دارد **استرأء ایفون یکدم در آب**

چاه حل کرده بکارند و یک شاکه روغن کهنه

زراوند امینی گرم نماید و آب با اینون با شح

تر کرده را آب کهنه بر کفهای براید در روغن بریزد چنانکه تمام

تمام کوفه شود بعد از آن صاف کرده بکارند

باله و سوط کنند **روغن جویه** یا بیت از ان شراب

چته وقت به دست و صفت و اگر عیبی باشد در آب

بپوشد و در وقت **صفت ان** جویه شیره جویه خوک جفت

بجز کوه کوته کس جز قتل و غلبه چو با جویا ستم
چو با شوک هر یک در حسنه و چون یک معده در غفران
سینه بادام بر فندقی کوی سنج کز سقید و مهره
بجز البنج سنج سوزن در غسل از هر یک در حسنه همه
ادویه سلا کوشک سنده در شیره بزتر کرده کیش کفایت
بعد از آن در شیشه کرده جویه کشند و این همه را
یکی کرده طبله نمایند **دوغن همین خاصیت دارد**
سج ز کس سنج کز سقید و سرخ سنج دما بوزا پنج کبر
کمان هر یک یک یک دام کینه اوغن کینه با و آثار
اگر همه ادویه سلا کوفته یکی کرده در شیشه جویه کشند
و وقت حاجت بر فضا بیایند **دوغن رای**
وقت باه دست بر فضا بیایند **صفت آن شوک**
خشک و ساد و هر یک یک معده و دویست پنج کز سقید

دست پنج جنبه جبهه حشر اطمین و پسر نهون صفت
 هر یک دو دام روزی کف دست دام اینهمه ادویه
 کوفته چونه کشند و یک هدازم **روغن بوی باه و میج و**
 اشترما آورد و ری سلا سرخ کرده اند و قیض سلامت
 کنند و لغوظ آورد **صفحه نارچل خردا و عودنی و مبرسنه**
تا توره و عفت سر جا پاس پاره نخم گوشت از هر یک با نونا
 حبه و جنون فراطین و پسه کا و سمندر پهل معنی باوم
 کرب استند بل کسکه از هر یک است حبه و اعرش
 است حبه و روزی که کوزه و کوه و کوهل و نقل حیف
 هر یک است حبه و سبب پنج حبه و کل کتر با شقه
 حبه و پنج موکته پهل حبه و زمر مینهمه حبه حبه و
 سبب با نزه حبه و اینهمه ادویه سلا کوفته پی کرده در
 چوبه بکانه مقدار استرج در ریگ پتول بکوزد و اگر خطای

جارت

حیض است **روغن چوب قصبه العصب** و تقویه بی
عنه سفید مع لطفه اوراقی عاقبت حایج کتر لطف
مسته مشکه مغز حب الکوک مکد دو دوام کوبای زمر مغز
حایج کورته همه ادویه کوفته لطف مدارت و پیش و غیره
ان اسه دورا در شش نزک یک سده صره بسته
دوسته خوش داده برارد و در سیر کین کادوش
هم روسته خوش میدهند بعد از ادویه جمع نموده
بسته نیم انار شیره زهره نمایند تا که تمام شیره خشک شود
بعد از آن کوبیده ای کوبیده در **سینه** به خشت
کنند و در سینه از با خشتی چوب کشته
بعد از دو **سرخ** حشفه گذاشته طلا کنند در
پان مالای ان سینه چهار سلس لطف مدارت **بسی** برای **سینه**
و مخموق خوب است **سینه** از عاقبت حایج کمال

کلیغ و تفر در چینه سبب بر روی حراطنین از
مترمه لراب به خاک به شیره از دجوه شیره الهم
اول رجه را در آب رزد خوبه رینک نموده حاش
شانه باز در شیره الهم خوب تر نمایند و حاش
بعد از آن همه ادویه را کوفته چشته در لراب
انداخته چوشده و آن پیرجه را در آن شراب
ترک کند تا که تمام لراب جذب شود بعد از در
جواب شیره ذوق بموم حاش حاش تکانه در
شیره **بیت** لوز آمد که همراه این است
خان موقت کعبه شیره در رزور آمده بودند برای
مخلوق و شیره خوب است **حاش** به بارجه
بایسته بگرد اول در شیره الهم تر کرده حاش
عبد در سعیدی برض مرغ بود حاش

مرا

هر آنکس که در این وقت سینه یا کت ببرد که کت گرفته
چشم بازه **ساخته** زرد و غنجا و بریان کتد چون
سرخه کرده بر آورده است **ساخته** زرد و غنجا که سرخ
ساخته و **ساخته** ساخته شده بند و تار
خام مالای او بند و **ساخته** عمل کتد اگر کت
کتد شود زرد و غنجا و صد بار شسته بباله صحت شود
سینه چینی حکیم فخر **سینه چینی** چمن را برین
غلام **سینه** رسیده **سینه** باره سفید شده
دسته روز در **سینه** که کتد **سینه** کتد
کتد و باز در **سینه** که کتد **سینه** کتد
سینه روز در **سینه** که کتد **سینه** کتد
چمن که **سینه** کتد **سینه** کتد
پس **سینه** خواهد عمل کرد اول **سینه** روز

در اوردن کلبه تکراره لب از آن بر زار بچند دود
کله لقا بدارد غیب پس است **سنه بیستی**
که قوم زمار زار پادشاه کلبه بقد جویسه
کل الکله دودیه هر دورا بار یک سستی کرده ناله یکدانت
شود در دوزخی سیراخ بسیار خورد از سوزن بر زار آن
کرده بکند اردو بود الفم موده به پناح حیرت جوده
از مجموعه آن ادویه در آن مذکور است در مکتوبه بازان
غذای جوه خواهد بود و بار چه بسیار بار یک
سئل دودامی که کلبه انداشته باشد بقدر سه
بستی در آن محفوظ موده لقا بدارند در بستن یک الکتی
باشد مرد کرد و بهتر از این **بستی الکتی**
باشد مرد کرد **سنه** مورچه کلان
بسیار فراوان آورد در یک **سنه** متصل که معروض
کرده

کمزده طرفه را بیدارزد در طرف باطن همه
تا پاره در با رجه مجویک دوته گرفته هر دو دست بید
تا همه با رجه با نسیده گویند نسیده این با رجه همه
کمزده در روز صحت با طریقی دیگر گذارشته از غفران
وه الفت در به پشند انداخته نفا هزار دو ک
مع باشد بزما در راز به نشن این با رجه روز
مرد گویند **با رجه با ریک** با ریک را در شتر گفته
کرت تر و حاش کتد و باز در شتر هتو هر هشت باد
تر و حاش مانند بعد ۱۳ چکر کرده نفا هدارد
و بعد چهل روز بر آورده در روغ زبان کتد حلق
وصفت الاعصابی حشفه را گذاشته به بید و در چند
مدت درست گردد بسیار مرتبه در بحر آمده **باب**
در همه فی عرفان الزاء رزقه یعنی کچا ری در افق

مشانه و حقه بول بجا رايد بايت جينم خندان

موي سوخته گن رشح كوزن سوخته رب برب
كل از مني و مردار سنگ مكد و درم گن در سغه
فتعي شته بوتي ي كرامه شته صر سقوطي مكد ترم
مزدار سنگ سايكه ربايش سرخ كرامه در سه
سر گن بعد از ان سه بار بجا رايد گن

روزه بجا رايد جهت شروح الات بول بايت حكم

محمد عي **صفت** كل سرخ بول اندر كل رعل تص
مكد دو توله كلا شش شش نماند تهوتنه مكد نون
سجود غيبر از نينه تهوتنه و شب يازده بار يك س نينه
با كلاب داخل آب مذكورت زد و سه روز در ششم
لغا م دارد بعد از ان بجا برود هر روز سه بار در صفت
روز شفا بايد تحريبت **بايت نود و هشتم** در عود

بین گشتم و هج رفضل **فضل اول** در سکنین
فضل دوم در عوالت **فضل سوم** در سنووات
فضل چهارم در سقوات **فضل اول** در سکنین
 سده که بهتر از سیر است جهت حیات
 هاره و تشنگ و سده را نودند بود و قطع ضفا
 و مع کلمه و جگر ازوت و هر دو لیکن ماهه
 نقصان گشته **صفت** قدری صاف کنند و سکه را
 است انوری صفت دار که رتشی و بیشتر در ذایقه برابر بود
 و در دیک سکنین با تش نرم است که پوست نده تا قوام
 بیاید و سده که در اول به برتد و سده که خام نباشد
 و بعد از قوام سده گیرند و در طرف لائق نگه دارند
 و در وقت صحت استعمال کنند **اشبهه** **واضع**
اولیت **بجز** **است** **بهتر از سیر** **بزرگ** **است**

در ویش با اعتقاد است که زود فاسد می شود
الاستیقا است و قول مرد و کس امرضه و افراغ
مختلفه حرکت و بگویند که سببش است که شیخ
الرئیس میفرماید که از حکماء و کس است و بیرون نین برسد
و مراجع اشبه زبانه از یک ملک بانی میماند و شتر طمر
است هر چه از فواکه صید است مثل سبب و به ملک
که دانش از است و تخم گوینده ان باد و وزن آب کوفته
تا به نصف آید پس صاف نمایند و هر چه غیر صید است
مثل ترنج و لیمون آشفته آب را بکنند و کینه درک
حش و یک شبانه روز و چهار ساعت جدا رانده از آن
خاک تمه بعد از آن بکشند و کل درک و شخ خندان
را گوینده آب بکنند و با سکر و عسل آوردن از آن سکر
کنند و در ترشتر خوانند که سببش است در نشت آب کوله
باشد

مانند و قدما گفته و حکم با بطعم شتاق و جاذبه
بیش پس از زیاده باشد بیشتر حدت می کنند و باز
طبعت می شود و اگر کمتر باشد حدت او خوب الواقع
نمیشود و ادخال عسل و شکر و غیره در آبش باید در هر فرام
هر یک از این سه چیز و با آنچه در شربت سب زد ملاحظه نموده
موافق و ضد محفوظ کرده و هر گاه الی در اعضایی تفتیش
نداریم مفضل معال بود اسهال حار مضه را در اشغال
جایز نیست و اگر در اسهال سرد باشد با صمغ عربی و ترا
و غیره معزبات استغما نمایند **سنگین** ده عسل
از قند و سرکه است معنی و سرکه رافع عطش صفراء
در حیات صاره و امراضی است و جگر و معده میعدت
هر گاه اجزای وی باشد یا لیسروی خواهد بود
سنگین برزخی سرده و جگر و معده است
و معده را از زایل کند و بول براند و اسهال را

را سودمند بود **صفت آن** تخم کاشور در رازینا بود

از هر یک دو تخم کوبند و اینمون از هر یک پندرم پودند

بج رازینا نه و لایست پنج کوشش از هر یک صفت درم غصا

عاشق در بوند صفتی از هر یک دو درم مجموعی نیم کوفته در

رطل که کفک خیزه ناپسند و بچوشت بند

و دست مایند صاف موزده یکم فدا اخذ کرده

بقوام آورند **سکینین بر دوزی ایدری** سده ش

و رقان و اد جاع صا کت در نافع بود طبع سالزم دارد

صفت آن تخم کالیز و کشم خورزه و تخم جدارین آه

زودرم تخم کوبند شسته از هر یک ده درم رلوند

صفتی پندرم مجموعی نیم کوفته یکم در آب و یکم صفت

سکه که کفک خیزد و رلوند در کیه کرده مجموعی در دکت سکین

و بچوشت در هر لحظه کیه رلوند در دست با کت تمام

سیره رلوند بر آید فرو گیرند و بماند و هر وقت که بر آید فدا

بقوام

نقوام اگرند **سکین سفید** قوت دهد و اشتها آورد
و کشنده چربی است و در مقدار او سودمند بود **صفت**
اب صاف کرده یکم که یک چهار یک فند
یکم جمع در دیک سکن کوشش است که بقوام
و اگر در عوض سرکه اب لیمون داخل زتر است
سکین سفید در کباب و کباب و کباب

احضاط یعنی در سوداوی در صفاوی نفع دهد و اگر در اول
کند و کشنده را است که کند و تب صفاوی نفع
دهد و عقوبت است نافع باشد و قوت را
بریدن کم میکند **صفه ان** سرکه ابوی مقطوب
سه لیره فند سفید با شکر صنی پنج لیره و اب است
سه لیره اب اول است و نقوام عذیظ نموده بعد
مذکور اید از **سکین سفید** زتر **سکین** زمانه تهری

پنجمین کوشش تا بقوام آید و نشود که در وقت دیگر در آن

تایید رطل منت بقوام آورد **فضل زویم در سوط**

سوط صریح و قطرانه برای صفاوی صفت آن
اب لیمون کاغذی گرم کرده قطره در گوش چکانند

حالت آهسته آهسته از گوش بیرون آید **عقل**

وقت سعط آبک زرد من باشد **سوط** رای در دست
قوی من را بصرت بسیدگان **حش** **حش** **حش**

روغن بادام باروغن کل چهاردم آب پنج بوسن است
کونا دو حبه از روغن مخلوط کرده به نوز چون آب
روغن همیشه بکنند با همندان روغن آب یک نوز گوش
روغن کرده است اینجمله به نوز چون آب کوخته برود
صاف نمیکند وقت حاجت بوش در و سافا
از هر یک دو سرح بلکه است کرده روغن مذکور هم شده
ده قطره در هر مجربتی بکشد **سحوط برای صندان**
و یقین صفت سرطان را اطراف حث پاک
کرده با آب بکنند و با همندان روغن کنند و آب بکنند
چون آب بکشد شود صاف نموده نگاهدارند وقت حاجت
بر سر مالند و سحوط کنند **سحوط برای** در سر که سردی آس
کند خواه سببش زله باشد یا غیر آن این روغن نگاهدارند
صفت ان ایمن خالص بودن به سحوط در یک آب

چاه غل نموده بکنه درازتر دروغ نکند کسر در او نرا اعلیٰ کرم کند
و شخ شتاب فنون تو کرده بر آب در آنجا براید در آن
پس نیز تا که تمام است افزون بوجه شود پس صاف کرده بکنه درازتر
بزرگ است و سوط بگیرند **سوط از محبت** جایی پس نان
حلیم هم شدن سوط جهت زول ماز و حرمت عین ص
ان نزنه بارد باشد برای دمنه و صداع و شقیقه دار

مرد پخته اند درین امور از جمله غرب است **صفت آن**
در استخوان یعنی که پهل بگفته بنزال زوره در ماست منک حاصل
در غفران هر گاه که گرفته نموده وزن کرنا مفرغ است تر
بفرد ماست از آن سوط بگیرند **سوط از دل** لبیدی در صداع
و شقیقه **صفت آن** کندم را بر آب که تر نموده حذر زور بردارند
و در میان کبر کشند که بعد از آن که بگذرد در سوط
صداع را نافع است **صفت آن** که نوزاد این کتب یک بطور این

اینکه آب ریزد و چشم که بر باد بایستد که سحوط کند
سحوط جهت صدراع حار فنیون و کافور روغن کافور سحوط
کند سحوط جهت تمام صدراع نافع است کشته در حوان
دو درم روغن کافور سه درم شکر در یک درم سحوط محرقه
صفت قنقل دو نیم عدد و قنقل پنج بر یک نیم با سحوط
کرم موزه سحوط کردند سحوط سحوط نافع است پس افنده
مکس لفت در قنقل با سحوط سحوط کردند سحوط فنقل با
سوده خشک سحوط و در کافور است برای صدراع حار
جوان است سحوط از جلا شکر و شکر کند دو درم فنیون
نشت سحوط کند درم خرباز در بقدر عریس و مار و غیره بنفشه
با سحوط حوان سحوط کنند سحوط لفت است سحوط
همند و رهند است سحوط کردن حرق است سحوط سحوط
در از راهای سحوط هر کدام برآمده و خفته در تر باشد چون

بسیار

بسیار در آن گرفته و باغ گشتند بعد از آن اگر نغمه ریاض
بود نه از ناراحتی که در این بزم می نشاندند و در بطوس می نوشت
گفتند و با دیگران ماده مهم بر سر نهادند و اگر صرفا بود در آنست
الطریقی که در این زمانه در آن کتب متفقال چون بزم نافع است **سوط**
برای تحقیق محرم صاحب دارا شکوه است پس فلفل یک
دوازده عدد نشسته با لده فستق کاغذ سوزنه در بزم بزم **سوط**
محرم برای تحقیق رفقان پنج عدد بزم بزم بزم
در بزم بزم **سوط** فلفل با بزم بزم بزم
است مکتوبه را عاقل النفع است **سوط** برای صرع علاج
ماده این اگر در نفس و در نازاری با بستن در حال صرع چند
مدت در آب حل سوزنه اندرون بینی و در بزمها و در نازاری نمایند
در حال صرع بود و بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم
در آن داخل گشت **سوط** در بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم

و جگر خراش حش کوفته سعوط کنت و کریم سرد (حش الکریم)
و نقطه های نیز دارد جام بخون تر کرده سعوط کنتند **سعوط**
زوت در سیاه دانه از هر یک یک سکه روغن کادو
سعوط بکر نیز همین تقو بخورده رسیده حرمت **سعوط** حبه
سفیقه حرمت است رزد خوب قشر نقل کا نور مشک هر یک
یک شانه باروشن سوز سعوط است زرد **سعوط** **برک** نیم **نقل**
برج **قنقل** هر سه در دو نیم عدد در آب یک سکه در نیمی خفته
سعوط برای صدراع صفراوی و زرد حرمت **صفت** **نقل**
از کبش مادی کوفته شده در آب جوش نموده چند قطره در پی
سعوط کند بسیار حرمت **سنخه** **از باقی حکم صاحب**
در رای سفیقه حکم تمام دارد که امتیاز و حرمت **صفت**
ترکیب کردم زعفران و دو درم سبب تکد نسبه درم سات کایت
چهار درم سبب تکد سبب تکد سبب تکد سبب تکد سبب تکد
سبب تکد سبب تکد سبب تکد سبب تکد سبب تکد سبب تکد

خبر نهم گشتند رم همه را نادر یک صلابه کرده بقتدر فضل کلان
حکایت بنه بکب در آب حل شده سحوط گشتند **سحوط رای**
سوراخ کام که از آب التفت و غیره افتد در لب استخوان
پشت بافه در دندان کجوه گویند باریک کوفته غبیه شرکفته
که یک رنگ سیاه با سرخ باشد امیخته بوقت صبح است
بیزد و حرکت بر عذر بایه ماند از بول شسته سحوط کرد **سحوط**
چینه قطع ریاضت حرکت حوض بندر سوحه را باب
باور و ج سحوط گند بدندان سحوط عصر بر لب خرد و نفوخ کردن
حرقان بسیار قوی الی شراست و سحوط آب برف مانند آب
گند نافع است از کفته المومنان **سحوط** رای از کام و غم
زور گند بر لب **صفت آن** در توله خانه اصله **حفظ**
در نیم ماوراء شمر الیه انداخته چون حنث شود موده بفاصله از
بقتدر عدلیه در مژده سوراخ و ماغ ماغش گرفته نفس مالانته

بین دندان و بوی دهان دروغ نوازل بسوی اسنان نظر دارد
اگر با سه که مخلوط کرده بردندان بماند از ما کل و فم
نماند ارد و اگر مرضه که است سه نخوره رود اگر در
زین تخیر کرده بین دندان گذارند دفع ترقات کنند
صفت عاقرا دج که مزاج سرد مگد شش درم فم انداز
بوست بازو و کف زرد احمد مگد سه درم زرد سکنجبین
سنگ شش کمانه دوغ سوخته مقل بقید مصطفا عودین
طایفه زشته کینا از عدس خسته کینا بر مر کلام مفیدم
را حنه را دو مرتبه از یک سینه و هر مرتبه از باره صبر
گذرا سیده و بعد از آن قدر کافور داخل کرده و باره کافور
با حنط لقا بدارند **سوزن حوب** برای استحکام دندان
و گوشت آوردن **صفت زنج بقید سوخته بکتوله** بازو و
سوخته دو توله کینا زنده داده دو توله ناکر مو ترمه بکتوله

کل مونسه ر محموده کوفه پنجه سنون (نیز صبح و شام)

مالیده پاشنه **سنون** **دافع درد دندان** و

جسده است و جاس خون راز نشه براید **صفت** کانه

بج خسته و فلفل در رنج چو سپاری جهالیه بیج خرد

ینده اتواتره میخرد کت بنن کانه و سپاری را در اش

سوزد و ینده اتواتره را بر مان کتد که بوی او مانده بعد از آن

هر چه را دویه را پی کرده سیند دهر روز بکاه بد آن

ببالد حریت **سنون** **جهت** درد دندان و جسده است

حریت سیند الله خاضع **صفت** ینده اتواتره

راج فلفل کرد فلفل و بریدان هر یکین کرده اهل خورد

اهل کلان هر کس مصطی روی کتد لا اموری بگو اهل

بجز و ینتی است **فرد اول** برابر نصف **دویه** فلفل در

همه ادویه را برابر کوفه پنجه **صفت** داخل کرده جمع و

ش

ک

ششم بوقت خفتن مابند و تا مقدار آب رسد
سنون که کسی نغذنا نیند جهت درد دندان مابند در یک
بر دندان نشود و مخرب براده آهن و کسین کف از تخم
مغفدر اوتوتا سو مکنی همه وزن برابر گرفته خوب است بر
دندان مابند **سنون** جهت امراض حاده منقول از کمال
دشمل و حاوی کبر و تذکره یا فله رو یا بندن گوشت
لنه و بعضی آن و حرکت دندان به تجربه رسیده است
صفتان طبایفه کلسرخ هر یک است درم مردار
کل از منی بسته دم الا جوشن هر یک دو درم و حلق
سوخه ضد کلسرخ و صاف حب کالنج کرمازنج
یا بزرگ درم دو درم بدستور سنون **سنون**
حرب جهت امراض باره **صفتان** عاقره صابون فلفل
پنخل کوبه از منی یا کوبه برابر با قطران یا طینخ بزره بر کنند

سنون چینه درد دندان و حسیدن آن حریک است
 شکر انداختن صاحب **صفته** **توتی** زاج فوغل
 هر یک بریان کرده پس حرد و کلان بر سر
 روی فلفل کرد ملک لاهی کپور کپور کپور
 برابر نصف ادویه است دراز همه ادویه
 سی داخل کرده صبح و وقت خشان
سنون توتی **صفته** توتی
 فوغل هر یک بریان کرده قاقه کبار
 مگد برابر گرفته **سنون حکیم**
 بکفته است حکم شده دندان **صفته**
 مازو بریان مجزومه با کس دانه الاهی حرد
 کلان رز هر یک ده باشد توتی
سنون **صفته** درد دندان حریک

که صورتش

که حضرت اشک کرم الله وجهه میگزیند **صفت** رب الهه میزنند
سینه بر یک مشت درم فوفل کرده رسیده زرد از هر یک
چهار درم این همه دویه را یکی کرده در کوزه گل حکمت گرفته در کوزه
کوزه هم تمام شب در آتش بنده بر اوداع الصباح بر آورده
صد بار سخته سنون ز نر هر صباح دندان از آن بپوشند
در نفع عظیم دارد **سنون** زرد دندان ترکیب سی در زمان
بر دندان مالند **سنون** فوفل قاقله صغرتوتیا و شب
کاجه مازو بر آن مکه یکدم کوفته بپخته استغاثه خاند **سنون** **جرب**
از غیر التجدد در در اواض دندان و اسهال ان الکرم
ضن مسیاد بود بسیار منفعت میگرد **صفت** بگردنی پوست
سرمه بپوشد قط کاجه توتیا بریان کلسک زرد آن
ریش فلفل دراز **صفت** کبود کدر کشته بریان همه وی الون
گرفته است که است از چوب بیدر آنند و بالایی آن بر چوب

رای

سبب زردی برای زرد دندان

بجای زردی بران عصب کرمه یا زردی الاچی بواسطه
مورینی یا وی گوشه و بیخه مستحی زرد و زردن دندان باشد
و بعد از آن سیره یا خون و آب هم زردن دندان زرد

فصل پنجم در نفوفات نفوف

از آن معجون ترکی یافته و مخمرع او نفوفات کرده سفوف است
نه نفوفات و ششها او با ضعف معده و شش

است با جزئیات شده اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ است
و لذت الطعم باشد و قوتش زود ضعیف گردد و نفوف از کوه

جبهه اسکندر ترکیب داده اند نفوف اسکندر به تری نامند
معده را قوت دهد کونه سرخ دارد و بواسطه فراوانش

کاری به برود طعام مضم کند بوی دهن خوش کند و در تفریح
دل نظر بدارد و بجمه بنی رو قطع خون و عروق باشد و بدیوان

نافع

بسیار

نافع و خوشن و در سال ناست و هفتاد و هفتاد **صفه**
 و در ج مار قمر که آن مغز مالک است و بیستی از
 سو قاریقون است خود اهل آب زون نصطح امید کاپی
 فرخنده ناز است زره کرمانه در ارضی است فلفل در فلفل
 انار دانه جوزوا کا فور قاقله هر یک حبسه و شکسته هر یک
 نیم خرد شکر شش حیدان پیش از طعام و بعد از مدرم باشد
 درم تن اول نمایند **صفه سورجان** حبه مفاصل و عروق است
صفه سورجان مصر و ده شفاک سنه در یک هفت
 شفاک لوست همه روزه شفاک منقر ما دام و در شفاک
 رعفران نیم شفاک قشقه سفید سه شفاک سفید مسویه شفاک
 و در ریاده بلغمی بدل شفاک بر بد بندرم کند شرفش و در درم
صفه سورجان حبه شرفش و عروق است و در شفاک
صفه سورجان در درم شکر بیله بندرم و رعفران و انار باب

سرفراز دستها کنند **سوف** نفس با نفس **مهر** و **مهر**

سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس

سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس

سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس
سوف نفس با نفس **سوف** نفس با نفس **سوف** نفس با نفس

تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است

تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است

تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است

تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است

تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است
تحت صحت طب **نور محمد بن ابی** جده ازاله است

مستعمله که کرده این مدور بود اجود کجاست
 در شب به جوش کرده هر چهار بوزن برابر کوفته نفوس
 هر روز کف دست را با زعفران سرد بود در او
 در وقت بعل براد **نفوس صفت النفس** و سرفه و با بوله
 و جمیع امراض شکم و سینه دور کند و فواید بسیار دارد
 مفید است **صفت** غنچه اکمه در شب کوفته نیم آنرا
 با گواه و قند سیاه هر یک با و انار کوفته پنجه هر روز کف
 در انار کوزند و از ترشی و با بوی پودر کنند **نفوس**
 برای صفت النفس و سرفه کوبیده حبه است **صفت ان**
 حنظل فلفل کرد کوبیده معول زنبیل و بولار کوفته برابر کوفته پنجه
 نفوس است زتر بکدام بجاء العسل نهند **نفوس**
برای صفت النفس قوی سرفه کوبیده بقمی سودده
 و نماده که کثیر است سرفه سرد **صفت** بر کبری یا کتوله
 گرم زنده

گرم نمند تا جوش زند و قفل دراز بکند همچنان ثابت
بماند که از نتر تا این نیز بر آمده شود و چون همگرا از جوش
باز آید فرود آورده باز بر آید و بقیه شانه بار بار
بکشد جوش او بر می بندند علی کمر زدن و هند این دو را
در سینه خشک نماید داد و تحمل است بقرصه ای کند **سوف**
برای سرفه حرمت **صفت** پوست انار سه درم
را خنک دو درم **صفت** یک درم کوفته پخته سفوف
اندک اندک در حلق ریزند و پوست انار کوفته و بنسند
در آن آب پیچیده و در سینه و استخوان ششهاست **سوف**
برای صندق النفس و سرفه و دمه و سبت و امراض بارده
نافع است **صفت** آن دمنه سفید یک درم پخته قر قفل دو درم
قفل کرد چهارم کشته است حاضر دوه شانه اول بسته و
قفل کرد در آن امراض چهار پاس خشک است بعد

و نقل و منقح ابراشه کمرل نماید تا یک مدت است و منقح
باش تا تمام رسد خوراک دو پنج در روز است

سوفت و همین صفت دارد همیشه یکروزه

دو حبه و فلفل کرد اول نمونه و سبب است چهار راس
سختی گشت بعده فلفل ابراشه چهار راس دیگر کمرل گشته
خوراک یکسوخ اول با بر صمغ سلا در بشه که در دل خنجره

اصلاح دان **سوفت که بند کند و در وقت اول**

هر قسم بر مسور النفع می کشد و اسهال **صفت**

پوست پنج سبز و پنج آنچه در شتی پوست پنج کهرنی

و سه پستان خورد و سنا و راسه راست وی گرفته

درست نه خشک است و کوفه پنجه هم وزن او تشکر صنی

امیخته لقا هد از هر روز کف دست در رغا بر خورد **انضا**

حیده سینه و سیده پخته در درم با یک سینه **ماده**

صالح بخورد استرهما خورد و رسته برود و وقت به
بهرت احوال و جنان نفع کند و تویف نثران کرد
سوف **عجیب** معمول حکیم گویند تا نهندش کرد حکیم عطاء الله
برای رفع قیض بکدرم بوقت حاشی با آب گرم برای
انگشت میفش و وقت حرات خورده خواند و صبح
مانند دیگر آب گرم خوب است شود دست در روز
در استرهما ارد و قولنج را نافع کنند **صفت آن** پوست
پنبه ریزد بیدار کند شمارگر مفید از صحت است
از دینه گرفته بپخته بجا بدارند خوراک بکنند **سوف** **سرمه**
مایم حرمت **صفت** ترید سفید بکدرم پنبه کلان است
درم رختل در درم کبیرا بکدرم شکر زری شش درم گرفته
سوف **سرمه** زرد خوراک سیرزه مانده باین بخورند **سوف**
از دجواب و قنصل کرد هر یک دو مانده گرفته گرفته باب

گرم خرد برای هرک و در اسله محراب **سوفیاب** برای
ضم طعام محراب است ز تخم فلفل کرد با دوایان از هر یک
سه دانه بزرگه و دانه نمک چهار دانه **کوفته پخته** در یک ماوا
لبیون تر نموده حنک کرد **جوزان** **نمک** انوزه صفا
همه که شکر انار دانه فلفل دار کجورا احمد ز کجیل فلفل کرد با
هر بر اعل سید شکر بر یک مول کجیل چای جو الکهار نمک
لاهوری **ریزه سیاه** سه ها که سمندر سو که به اصل کج
کون است بهر جزو است وی گرفته جوزان است زرد خو
راک است **ماشته** تا شش ماشته **جوزان** **ریز کاو** زهره
بسیده تا بیس تر جو الکهار یک کجیل و حنک کجیل فلفل
در از فلفل شکر چنار دو جزو مو اتمه مو بر شیر سینه زنی
احمد اعل سید ز کجیل سه سه و سه ها که بریان است
نویف نمک لاهوری نمک سیاه یک جزو آرد ویه کوفته

پخته

مکتب حوزان است از حوزات است نه پیشش باشد **فت**
مکتب رای دارد شکم در از این پنج باشد احمدی
مکتب سه باشد شکرش باشد باب کرم هستند **فت**
مع **سینا** **وزیر** مکتب نوزده در کلام مکتب مکتب
به مکتب تخم زرش پنج مکتب فلفل سه چهار
مکتب فلفل سید سه مکتب قفاح از فرود مکتب
افستون سنبل حاشی کون مکتب و تم مکتب دارمی
اکدان متراکم معوضه رخیل اینون اصل الوس مکتب
مکتب طعام بنل کنشی کبیر ظل طریق کشت اول مکتب
در چهار حوزان اب حل کنند و در دیگر سفال نورش
هستند تا که ربع اب برود پس بر همان ویدان کج گذارند
از قنده بنه نغیر کنند و هر کردی در بالای مکتب در یک
ماده باشد از او بکنند زاب مکتب باز در یک

نصف

نصف

نصف

گشت و بناز تقیض نماید پس بر اثرش گشتند تا که

بروز و در تک اطریقت بماند پس برارند و در یک سفال نون

که بیل حکمت گرفته بکنند و در شور باده انار همه تمام روز بمانند

و برارند و بجا برند سرشت کشته صبحی بکشد صبح بیک باشد

شام و در صبحی را دو باشد شام اول است در دهن کسیند

پس در دهن در کت فرزند بکجای جا و شکر از صحت

طب بهتر است و الا بر اینک داخل کت بدست و نیم سفال

سفوفت بابت حکیم عبد الرحیم جهت معوض و ریفه

در سه ماه محبت **صفت** طباشیر الکلیت مندر کلام

سومانه از صطی سعدی کلام دو ماهه از کت یک ماه

موج پس چهار ماهه کثیر حشش ماشه بیکه سیاه بکنوله

تمام حشره از انوم بوده چهار روز بکنا صحت سفوفت کوز

بابت سفوفت جهت نون باه بابت حکیم الکلیت

صفت

کونند و مالک کونند سنبل کل سنباری نیند
تو کرم کونند هیچ بد نال مکه اند کرم او مکن سر و ال خرف
موصی سیاه موصی سفید اندر جو شیرین بودری سفید
و سترخ بهمن سترخ و سفید قاقلیه سترخ اعلی قاقله
صفار حصه العنق حش مری کشم کدر کرم سترخ مکر درم
دار حصه قصب کا و سوهان کرده ز کحل عود غیره جوز بودا مکر درم
کوفه نیمه سفوف خسته رصف ان بنات داخل کرده مکر درم
یا کم موافق رو داشت طبع با شیر جوز و زار ترشی و باوی اثر
کف سفوف برای استهای طعام بسیار حرمت دارد
قاقله صفار با کبر ریزق سیاه مکر درم با دیان قصب نقل
مکنند اعلی مقفه توبت مکر درم و مکر درم خوراک شیر
حش مکر درم انار دانه و دوله لیون چهار عدد کوفه نیمه
سفوف زرد خوراک لعنت در حش خورد **سفوف**

نقشه

برای بخش النفس و جلد هر دو که می رود و تا به وقت رسیدن

صفت مغز رقوم خرد در چهار دایم مغز سینه خرد در کنار خفا

دایم رز در حویلی یک دایم تا کجواته یک دایم یک سینه است

دایم کوچک است دایم یک سینه است دایم ادویه کوفته

تا در یک سینه در مغز رقوم و پاره کنوار سینه کوبه

است در ظرف طلا آب رسیده انداخته درهن سینه

موزه کپه و تا کرده اش گیت دهند بوقت سرد شدن

بر آورده سینه بفا بدارند صاحب فرض بوقت صبح

دو ماهه و همین قدر دو بهر و همین قیاس است مفضل

الهی شفا یافته تا آرام و از زنده شود و با وی برهنه لازم **مغز**

سهم بوقت رسیدن رز و تر بد بگذرند سینه

بر نخل فنقد راز از هر یک یک دایم یک سینه است لا اموزی

مکد یک دایم کوفته سینه سوزن زنده اگر برای استرمای

فصل ششم در باب تریاق و اقسام آن
که در کتاب طب مشهور است

تریاق صبح نه باشد بای کرم بخورد چنانچه در کتاب طب
وصف آنست **سوف بندگش** در شماره

کونینا کور سنبل الطیب گوید و آنکه برخی هر یک بخدم
بخورد بریان کشش درم که نازج نه دانند الا که می خورد قلعی شده
هر یک دو درم شکر تر معشدرام چشند خوراکیست **سوف**

موصی سفید پنج پند شکر حی مکر دو درم همه را کوفته عین
سوف از دو درم شیره نیز حله در حب

که از از نادی و ترش پراهنر نماید **سوف**

سوف معقم و صفرا علی احطاط عشته را براند معمول خدایان
صفند است التلوه باشد سنبل الطیب است شمار

بمیتوله صلی بمیتوله کلسر ج سینه خوراک لغت
حاجت **سوف عجب عجب** دار صحتی مزاجی

ماهی کدیکماش در قنقره هفت سرخ کا بهل شش سرخ
در قنقره نعل شکوفه مازو یکده سرخ
عطک سرخ از خزان یک سرخ ایوان شش سرخ
این جیده یک خوراکی است سفوف حبه باید
فردج شیره فرود بردن و بعد چند مدتی مشغول
مشغول شود و قوتش بی بسیار و اساک نیز خواهد بود
و اگر عند الجماع مورش سینه آهسته یک سینه
کوزرد به محض در حله گاه در او اسس سینه شود
فردجی شیره کوزرد در تمام شب بهین قسم است
چهارده آنرا بیشتر خورده میشود و همه مضامی شود
نورت سیداری می باشد **حرب سفوف سنی**
خوران کهوزت یک خلی می بندد برای هر قسم
حی یعنی سبب **حرب** است **اندر برت** کامل یعنی خوراکی

کلیان این دوه باشد است تمام **صفه ان حویله**
کوی مروتہ بتول بز کثیر ز کحل فلفل مروتہ کنگنه امید
بر کسر بتول فلفل دراز بر بونک ترا بیان کار است
کجور پنج کتان همه ش زده دوست بوزن برابر باید
کرفت بز کوفته پخته حوزن باید است **صفوف**
عجب درائی برای سرخ بادیه و عایط لرزشان
طفل محراب **صفه** است که بکین رکض
هر کدام در زبیه حاش کوفه دار مد روزه بقدر کوفته
همه ادویه سه بوزن برابر کوفته پخته بعضی طفل را بقدر حاجت
مقدار سخورد و بعضی را برابر کنز حلی تا بچند کرده در
صلی اندازند بر پیر و آج و است از ریش و بادوی **صفوف**
حوزن رحلم علی کتان برای خوشحال چند کجور کرده
بود بسیار افقت نمود معده را فوت میدهد

برضم میکند و او شترها فرستاد و میر محمد حسین برای آن
حضرت خان بخش بودند نیز موافق آمد **صفت آن** نسیده از

نسیده سیاه اند با دیمان نا کجوازه کون سیاه رکبیل دراز
منقل منقل کرد فقهوتی پوست خوب شیطرج انار و دانه زاری
سیاه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه کلسه

باین قسم است و در قدر آب حل موزه بخور علقه صف
بخش بقسمه در لوزه را بپزند کجسته بعد از آن در طریقه
کلی سرد و در جفته دریا جگه شسته اش زهد بعد از آن

اش را بقیقه بر جا که در طریقه بپزند از آن **صفت حسد نام**
یا در کار میر عبد الباری برای حسد نام در ابتدای کرات
در تجربه آمده **صفت آن** مویزی اندی کرده دارا اجود کرم

یا کجی یکسب در هر بار با فستوری افسر و بود
اشته و در وقت عمل ارد حریب مرا اکثر از باد می داند

باز

سب

پهیز و است و اند **سوف الحباب** منقل ریزه سنا
یا سینه زرد هر یک بخت یک سفید چهار باشد کوفته
تخته سوف از تر سنجش وقت خفش بایستد
سوزد اگر است خوابید نام بخته صبح باب گرم بخورد
سوف حباب حکیم نور محمد خود برای باد کوله و قویلیج
نافع است **صفه آن** مغز کز کوزه بریان کرده دو عدد **منقل**
بج عدد هر ایک دو باشد ز کجیل چهار باشد مکنیه
دو باشد کوفته بخته سوف زرد باب گرم بخورد
رای مرز کلان یک حرک است **سوف** اندوی
جزان کن موافق گویند که سینه و وضع امره و علت شام
مانند و بسیار از **صفه آن** زرا استخوان بچینی تک
بخدمت حمله ای سفید نام منقل کرد بخورم یا فرقه و دوزم
خدا زهن بخورم یا کستر با جلد شسته زه درم کوفته بخته حران

مید زین توله همه ادویه کوفته بچنه سفوف سازند
سفوف برای مضم طعام **محریت صفت** سوخته یکدم

فرجه بخورم سل زود دام پوست میده برزد سه دام کون
سه دام کشته حش کت و نیم توله با دیان یکدم یک
سنگ حش ردام امله تکتم دام تخم الاچی کلان یکدم
همه ادویه کوفته بچنه سفوف سازند مقدار برودن

طانت بخورد **سفوف** برای رفع قبض میده برزد و درق
سنا و یک انبه ریزه سفد بودینه اما ز دانه کت سیاه
یکت لاجورد از هر یک یکدم کوفته بچنه سفوف سازند
نذر رشت کف دست **سفوف** در بدن لالا غر کند
صفت لک مغبول دو درم ناخواه سداب ریزه کرمانه از هر یک

چهار درم فراخوش ز بوره از من از هر یک یکدم کوفته بچنه سفوف
سازند حراک یکدم باشد بدهد **سفوف** در بدن لالا غر کند

صفت

صفه ان و زنجش و بوره از مین از مریک یک درم کوفته شده
 سفوف زرد حراک یک درم بافتد بدید **سفوف**
 بدن را از غلغله **صفه ان** و زنجش نیم درم مرصع
 از او نه مرصع حصر خط نامریک بتداکت سفوف استخوان
 از مریک چهار درم کوفته بپخته سفوف از مریک شش درم
 بود **سفوف** صاحب سباب مکه اباب در قرابان
 حرد آورده از سحج و زعفران را بودند بود **صفه ان**
 قوطونا است درم کخم زکمان کخم مارک کخم حمالش
 مکه سفوف درم کل از مینی با نرزه درم کخم مزر کوا در کخم فرزان
 و بندر قوطونا به بار سنگ این چهار کخم را بناید کوفته و مجموع کوفته
 بپخته بس در این چهار کخم با مینرند الفاه سه درم باب
 سفوف بجزند **سفوف** کخته کلوت بودا از زرد و جوب
 حین بود است از است پنج نیم که فرایط تر پهلوه از مریک

نیم باد همه ادویه کوفته پخته لعونف از قدر نریزید و دم
کشته در سه بار است ترکند و صبح کوش
تا نیم ما و مانند دودام شش استخذه خوردن مایه شش هم غذا
دال مویک مقشر و حش که تا کجهر **لعونف قابض** را بی صلف

معدده در سج و بعضی و در جبر و اسهال **صفیة**
سنگ خالص چهار رنگ مصطح یک نیم یک انار دانه یک نیم یک کنگر
نیم درشته و نیم خام یک نیم مانت آجیل نیم رشته کلیم مانت
صمغ عربی ربع مانت میل یک نیم کشته حش یک مانت همه
کوفته نیم لعونف زنده بر زر مانت تا بقدر یک مانت

به استک شده خورد **لعونف باری** سیلان منی و در
منی از حوانات شصت و شصت شیخ الدنجه سده اسد تل صمغ
اتبه صمغ نعیندان صمغ فاکه کوه کوه شیبان سیلان
از مرکب یکدم نال نرمانه دودام شش و دودام همه را از صفت

لعونف

بموقوف است از جزای که غنای در زمینها شیرکاه و کوز در جزایست
سوقف قابض رای است که مرز و مصغف معده

سج و موصوف و ذخر قوی است **صفته ان** انار دانه چهار
سقاغ کماق حاشی الاغش هر یک دو معقات حکم حاشی
از اینک طایفه سوزن متقی از هر یک یک گرم ششتر حاشی بیان کرده
است و بوط و زرد آحم حاشی از هر یک یک گرم همه با هم

گرفته و پخته **سوقف** از ترش است یک گرم ان بسیار مفید است

سوقف غیب رای میوه و سیتات دست و پای است
با ه افزاند و اشتها طعام آورد **صفته ان** سیاه مالکینه

یک گرم پوست بعضی مرغ و بالا از نه دو نیمه ام هر دو را در سینه
بمکینند چنان سخی گشتند در هم چون سینه بود

نفسه و دیگره تا تو این بر کرده هفت نوبت هر نوبه در
چیزی لغت در را بومه و مال از نه و اوه اش و دیگره

مردن آورده بفاقد دارد صاحب مرضه که دروش ناست
دو برنج بر مریض هر دو دست باله پر هوش آید بعد از این
بفت در یک برنج در هر یک پان برهند کابیت اصلی صحت ماید
و جمیع امراض ملغمی را نافع چند روز اوزن دو برنج در برکت
پان بگوزد عابده غیظم دم **سوف** در بهتر جزان به شکر
گویند بابت حکیم جوان چه برای اشتها طعام و در دوشلم
و مسده **صفت لن** سمن در لون چهار بگو بخر دو نیم
بدین دو نیم سیند با لون دو نیم جو الکهار دو نیم سل حرزد
یک و نیم بیلبرونه یک روزه سیاه یک بترج یک کفتنه
یک امل بدینکالتس یک فنقل کرد نیم کسل هم برزه سفید
ام انا روانه دو کبه الاخی حرزد نیم کوفه پنجه تقوفت سینه
در برکت نوست ناست ناست کره شلم و بولبر و سرفه بزرگ
و جمیع رخصت سینه را از غیظم باشد بقطع است با بام

پایونج ریش را می سبکتر میوزند درهاش که معنی ضایع است
خسکه آن طمست نیامی برود و از آن نسخه این ادویه است شنبلیله

و نال سراد در صحنی تیم الکریا ده کند بر است **نصف** حرا که
ششتری طعام و دافع درد شکم و نفخ و مقطع ریح غنيط و مین

طبع مایه میان البورات **صفحه ان** تسهل قاعده صغار
دار صحنی ز کجیل مفقد راز فلفل کرد مرجه شیطرح تخم کرفس روزه

سياه و سفید کوانه امید زرد سناریا ز بر سفید سماق
جواهار کلسک سفید سياه بدلون هر کدام بشوید اما روانه برین

ده کوفه کوفه بنده هوف کشتند در ریش بشوید با نیم گرم
نصف از ان بقا احقر جبهه نفخ سوده و در اثر شکم **صفحه**

ان امید زرد امید انده ز کجیل مفقد راز فلفل کرد کون از زبان
ناخواه دار صحنی و نفع قاعده شیطرح و ج غنيطه کفدر با کشت

خود کشت و کشتیک طعام سفید سياه اجزاء و وی الوزن کوفه

پخته سفوف زتر ریش بکدرم تا کینفتا پس آنه طعم

خورد و آفته را وقت دهد و کور الهضم را میرود و قولنج رگمی بد

کتابیه **سفوف خضوع حقه** برای زحیره و اسهال کهنه

باز دارد و ضرب جفالت **صفته ان** کل ارتمی کل مخدوم باز

حسرت و طایر صغیر و کثیرا طین منفر کدست در حوزم

حسرت و حاون سماق کدست است حوز کف و طایر حقه

کد جمل و چهار حبه زعفران کرم جبار منفر کرم کد و کرم حشمتش کد پناه

پنج فرز کوفته پخته سفوف زتر ریش است درم **سفوف**

خاکستر برای سیدان سنی از زهر موت و رطوبت باشد

و این نشسته بختی و وسیله که جویند آمده **حسرت** **صفته ان**

برک الکبه کشته پناه عدد دروغن کادیک مائیک ما کوازه بین

قدر دروغن بر بر کما ماسیده و نه کوازه را بر بر کما ماسیده

در میان و تری پخته مزه حیده کج است پیش کد و سب سرد

زادوده از نیم لوله تا یک لوله ان خاکستر در هزار مجوزده باشند
محرمت برای قوی لبح از حرز الاطباء **حجرت** که در صفار است

نموده سفوف سازند و مجوزده و معصوم شیزه را نافع است
سفوف القطع الدم البواسیر **حجرت** از معالجات بصری

عقب الفصوات جزو مخزون بوداده کبی رسه جزو دوزخ کرم
مغ تجوزده محموده سیده دو مشقاب با اثر بسیار
بار سانس نهان استمان مانند **سفوف نقیبا ناز**

تالیف **والدم محرم** **جهه دق** **الاسعاج** **حجرت** **صفه ان**

عبد سیاه بیدارید معشر بار و غن اینت ارشته
هر یک هم درم از زعفران یک شسته روز در لکه حریف
حکده حب الرشاد هر یک هفته درم تخم کرفش انبرون
بزرگه خسیبیده حاشته بوداده هر یک چهار درم
مصطفی فاقه نقره غود نهد سنبل الطیب **دودرم**

درم صبیح شام دو درم استغایات **صفت**

بویط از منصورا جهت نقطه البویل و سلس البویل **صفت**
ان بویط مقشبه بوداده پنجاه درم کندر سه درم کزبره باب

ده درم گل از منور صنع عسبه به هم کد ام ده درم سفوف
ساخته رفت در دو درم صبیح شام کزبره و اگر **صفت**

البویل و سلس البویل شام باشد هر چه در حق می باشد
از دو وقع شود باید که ناز شیو نیز قوطا می باشد غذا باب

غوزه و سماق مثل ان برت و منند **صفت** دیگر جهت
اسراب مرار منند و لو ابیره و لو ابیره صاره بعایت خزن

صفت کل از منی ناز دانه بودا دانه الیور که از آن که سر و ن
نابینند و بوداده مکه چمقاس سماق سبزه کل سبزه

صنع عسبه بودا هر یک است منقاس طریقه کل منقاس
هر یک دو منقاس مرصه کل عود واری هر یک است منقاس

فرازنت

قدر بزرگ در شفا با روت مس سبب **سوف ساق**

تقسیم نموده در جراحی کشم کند **صفه آن** یا خواه سماق

انجیل حب ارمان بوداده ادرینق هر یک دو درم کوفته سفت

س زده **سوف پودر** جهت پا زدن و تفتیح معده کرده

صفه آن اینست زیزه سیاه قاقده کبک رقرقه ماخواه کخم

گرفش هر یک دو درم رکنیل فضل هر یک دوام و دایکی قاقده

صندریه ام شکریت درم شربت دو درم **صفه آن**

وج بادیان ایستون هر کدام بجز درم کخم گرفش دو نیم درم

سندریه سفت درم کوفته پسته برابر همه است امکنه

دو درم باب کرم وقت خواب میل نمایند **سوف سنا**

جهت عرق الت از قریات و شراب **صفه آن**

سنا گورکان بکده درم و در بعضی نسخه گورکان نیم درم

است شیطیح هر سه درم رفقان نیم درم قدر بزرگ

شکر سفید نماید **سوف** جهت دفع زخم و سایر اطهر است **صفحه**

السر خاصه شش حرازه بسیار محبت **صفه ان** با وین
زر از عن کا و بیان کرده است که سوف خاصه کورا

محب از مرده است **سوف عجب** برای حبس طست
سوف به این بوی قوی کم شده و غریب را انکه بقدر

بیم باشد برای طفل تعینط منی بکار برده اند و تقع بین یافته اند
بارها بجزیره رسیده محرب **صفه ان** لیکن بقدرش

با یک سکه ثابت برابر وزن ان امیخته چهار ماه
باید سرد کوراند و نیم باشد که بقیض منی کجور اند محرب

سوف جهت نفی **الدم** **حینه** او جهال سبیل **حش**
ت خه سوف مرده است که محرب است بهر پنج

است **سوف** برای دنیا بیطن نیز نافع است **صفه ان**
صنع عرط کل ارمی کن رساق از مرکیه کیم دام ضد سفید

سید دونه

یکم و پنجم هفت کوفته پنجه سفوف **سازد خوراک نیم درم باب**
 اگر داده **سفوف مهمی** بود از این موصیله خارج است
 العصاره کرم کوفته سفوف نیم درم او را من مویس مویس
 برابر است که سفوف برابر مویس **سازد خوراک نیم درم کف دست**
 بیشتر ما و در اینها بخورد **سفوف حکیم صادق** برای ذخیره و سنج
حبه زر مویس کل و ماهه پوست انار از هر یک **نندام**
 کوفته پنجه سفوف **سازد** با خمدان **نسته نندام** کوزه **سفوف**
 مویس سده با دیان **نصنع** عیرا کوفته سفوف **سازد** کوزه
 یک خوراک است **سفوف حکیم** **سازد** برای ذخیره و سنج
حبه زر دیان **نصنع** رال مغز سل **سازد** خشک **سازد**
 یکم و پنجم همه کوفته پنجه سفوف **سازد** خوراک شش **سازد** کوزه
 یکم و پنجم همه کوفته پنجه **سفوف سین** **سازد** دیال برای ذخیره
 رال مغز سل **سازد** حبه زر **سازد** نندام **سازد** اسهول **سازد** نندام **سازد**

باب بخزند **محراب** اسهال و ازیب خوردن و مردار
باشد و حریت کوزه بریان مفته بکدام کل متیاز سه درام
بغنی اینک بنام کوفه پسته سوقت ک حبه وقت حواب
کوزد حواک سه اززه است غذا تخم مرغ نیم برشت **سوف**
محراب برای استک و نایکی و حریت **صفه** سر برکان شامه
کشته تا دوام میان شکر بقدر میاید چهار درام **سوف** زد **سوف**
محراب برای درده و بکار چشم **صفه ان** سر همه بنام کوه
میدر رز د کشته حثت مکر دام شکر سرخ دو درام برشت
کینه کمانه باشد تا کوزد **سوف** **تجرب** برای صدراع
و استهای در دروغا صل حریت **صفه ان** لوبت میده زرد
میده کابهی میده سیاه درون سرخ رکنل قنفل استا کوزد
حتی لوره از مینی و نکت خوردن **کلس** **کلس** سیاه کوه
اشترج مکر دام اعمه دو درام بودینه حثت **سوف** برکان مکر بنام کوفه
پسته

خوردن سرفه زرد خردا که بسترها صفت شده باشند
سرفه بسبب بلغم و صفرا **صفت آن** حبس در دم
بسبب الرطوبت مکرر در دم سنا یا کما مصطلح کند و در دم کمرخ
مکرر در دم کوفته پخته سرفه زرد خردا که در دم **سرفه لغت**
همیده زرد بیدارند ز کسب فلفل فلفل درازنا نخوانه کنسادی
الوزن گرفته کوفته پخته لغت درازتر سرفه با و ربع دام **دوهر**
زرد سنا ترکیب ترکش برل بکند غاوه **اما** بین بون سم جهان
یک حبس نهایت وی که با **دوهر** موثره بوالکاسته را کما نژای
سمه یک رس من کویا پانده **اما سرفه سماق** سماق شش در دم
انار دانه نه دام مصطلح فلفل کرد کند سنا هر یک چهار درم
بود پخته حبس چهار درم در دم کوفته پخته سرفه زرد خردا که
دوهره مایه تری ریاده **سرفه قریب** دافع بر سوزن اول
در فریب و باکت براید گزینند **صفت آن** نال بهر سه سنا را

بگردیدند بستانند صبح ایستادند خسته از آن

باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن

باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن

باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن
باز ایستادند بستانند صبح ایستادند خسته از آن

شربت دو شفاک باب کرم عوفیه

همگند و اشتها آورد **احسن از بولت**

بیمشک کند سرد و دار قنصل هر یک در دانه غمزه

یک شربت باب کرم بخورند **جهت ربع مریض حکیم صاحب**

ایک یکدرم سحی یکدرم منسل یکدرم هر سه را با بی کره

بزرگ کنند و در صلبه در موس با کلید کاه معصما

کرده مثل کبر نموده در صفت انار با جلد شسته اش دهند حورا

لیسرخ با صفت ماشه شکر بقد پنجاه سان تا سه روز

عوفیه میدهد معده را نافع باشد و کرم دراز و حب

الفرج دفع سازد صفت بولت میدهد کاه اعلیٰ منقریب

کاه مکرده درم زنده بقد سه درم فاسد برابر همه او دونه حورا

دو درم باب کرم **عوفیه حریب** عذایت خالص

چوبه اسهال مانور حریب **صفت** کوربایی چهار لکله

بکشد و در روغن ماد کاد بریان کرده در خوب برشته

سینه کرد و بار یک سینه و هموزن آن سمندر اصل معده

و سینه بار یک سینه و با سیم یا متریز و هموزن آن

مصر داخل کند و از هموزن سه خرداک س زرد و هر دو

مانند یک خرداک با سدر و کوزد **سوف مرگ قافل**

سوف خردا مال کنکینه رغن ان اینون مصر و غیر

بزرگ النج اینند از هر یک یک توله یک توله یک توله یک توله

کردند و کوفه پنجه یا پنجه لغا هر اردت خرداک و دو ماشه ارادت

و مادی بریزند و از مادی این طعام کوزند و از شیر و شیر

و لراث مطایفه هر ارد **سوف نافع قرف** حاصل حرب

صفته تخم قرف مفتحه حشش بزرگ کنان کتیرا کند یکم کوزند

جزان ریش بزمزم **ایضا** زیر شاح بود بسته بشول ماری

شخ هر شش با یک سینه صاف کرده بکیم کوزد

سفت زور شفا یابد حرب **سوف هم قرف** زور شفا

ما در آنش سرخ کرده در آب سرد کنند تا سپید و پس در آب
 نشسته است بقدرا حاجت دهند **سوف** **سوف**
 وزن ذره و سحج حرمت از آن است **صفدان** تو تا تو
 را با این است که در برقه مرغ که چو شته و در طول پود
 که در زرد را از دو در کنند و یک را زرد تو تا تو تا پخته
 عسیر دو با یک با هم آورده بر سیاه نه نمک و در گوشت کا و
 و آب پخته در گوشت نرم شود بر از آن بنام از آن بخورند و اگر
 راقه و غشیان ارد با پودینه و انار دانه و مصطک بوزن برابر
 است بوزن همگام **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
 برای این است که حرمت است **صفد** **صفد** **صفد** **صفد**
 کشم با رنگ کشم که بوزن مساوی در خوراک است
 باب شنبه بخورد **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**
سوف **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف** **سوف**

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

بکرا

کبریا از یونان خطی که نوله شکل شرح با نوزده نوله شریف
بیشتر و آب در چهار بر هر شیشه در شیشه و یکبار برای

در دو ساله هم خوب است **سوقب بیل سندان**

کل بسته کرم تاج حوش سمندر لکه سنبلها هر که کوکوع
بندال مکانه کند سخن و کت در انهم حسنه و کوفه بجهت سوف
ب زهر خوراک بکندت بناتشنا بخورد **سوقب**

ارال دوا عظم النقع و بقدر بسیار و در دو ساله

بالسوره ششم او بود است در حنت بیل و سخ لهر ستاد
از هر یک است در ام شکر تر صد در ام همه نایب
کنند و بهم امیخته هر از او بعت در سه انست در براید

کوزد و حرب است **سوقب** معرب رای انش از تعلق
حرف انش ته **صفه** انش **سوقب** بیل سندان

سوقب ب زهر روز یک نوله تا سه در ام سرانست لم توری

نالیس

کوزد و غنایان و کرب و کنت تا چهارده زوزه دارد
بجز روز **هفت کسب** همه اکتاف و کرب و از آنجا

از آن **هفتان** امید زنگ بویست امید زوزه کالی و بید

و فلفل سیاه از هر یک در مقدار **سه** هفت شش

شتر سقذ ش زوزه ششک همه را کوفته بچینه بهم امیزد

و کف آن کت تا **سه** شش زوزه پس چهار فاقتم

گشتند هر روز دو قسم **کف** زنده یک قسم صبح و

شب م کوزد و مژری کلاب از غصیب بیست اند

و خود را یا عدال بپوشند تا وقت رحمت شود **هفت**

برای **کشت** از **بغض** **صفت** اس کور بوزن

دو هر **الاک** چهار درم **سبزه** هفت لوری میزند

پلی مایه زوزه و بس لوری کس روز کوزد **باب** ان شجی نزدیک

رشد و غنای شیرینج و کنت درم کوزد **هفت** **رای**

سیلان

بسیار در وقت غروب است شیخ نظیر مالدین
صفحه کوزه آهنی کوزه سبزی کوزه و آنکه **بوی**
 کاغذ **سعد** قال نهان تا کل بوی که شکر بقد برابر همه ادویه
 یعنی نصف کوزه **موقوف** از خوراکی است در کفایت
 در اینها را بشیر کاغذ **موقوف** برای دفع قهقش
 کوبیده بادی و خونی و اشتها می و لقمه و تقویت معده
 کوبیده کوزه **صفحه** این است عید راز و وقت میتا
 عید سیاه تا یک بر بند بقد و شسته اند بقد شکر از هر
 یک کوزه شکر و نقل نقل در راز غود و غرقه کافور کافور
 کوزه کافور همه کافور بقد **موقوف** راز و وقت
 کفایت تا چهار درام وقت شب **بای** گرم کوبد **موقوف**
برای **سیدان** **بانی** **بلا** **موقوف** **بلا** **صفحه** **خور**
 رعفران سیاه افنون اسپند بذر انج کافور و نقل

نفسه بر سر خوراکت دم شفا قلی مایه شتر عسله المافیه صدرا
کشت بر یک نوردر کلکون بهمن هر یک دو توله در اصلی
کما در محل جزوا نمود غریقه از هر یک کتوله همه را کوفته بمشقه
کشد از خوراک کتوله با سه کما و بوقت صبح بخورد محبت
نوفت بیست محمد خان کبریا برای معوی باه اثر تمام دارد
بر صبی سفیداندر جو کوه در بهنیا سو جوش کاپوری کسین
سخ عافیه شتر حاکمه کما ره کتم او نمکن کجش کوه کیه
صینی لوبان الا کچی همه او دیده است وی الوزان کوفته بخله
باز و حیدان شکر رخ ابیخته سفوف کتوله هر روز
کف دست نماند کوزد و از ریش و سر در بریزد
کشد فایده بسیار شده کتوله در حرکت **نوفت**
چند روز کج جوش سفید و سیاه مکن در دام کفنا
سماق مکن کتوله طبعش کما مکن کتوله مکن ریوندر حطی و طای

محرق دم الا حزن مكد و دوانك نذر البنج
كوفه بخته سوزن زنده رشت يك مشتك با سيم
با سیره تخم خیارین **سوزن برای سوزاک** حرب
سواد اس از موزه **صفه** شیر کاو پنج سیر
یک شش در عتظا شود بعد از آن نوزده ده سیر
تخم ترح مكد بکنم نایت مالکک کثایت الاخر حوزد دو نم
نایت نبات نیم سیر کوفه بخته در آن شیر ابراهه حوزد
در اسم حل سوزن کشته خواهد شد شیر کمتر هر چه
انگشت نوزان حوزد با سینه **صفه فنیک**
فنیک بخت در امره بسته میصد و یکبار باشد
حاشا نموده وقت لغز و حوزد با سینه نوزان برابر کوفه بخته
لغز ندارد چهار ماهه بگزنند و اگر زیاد کشته شود کابو سوزن
کرده بگزنند **سوزن** برای فواق وقت و سرتمای حرب

صفه

بج کشنی کمان و حوز و پس سخن فلفل کاکری سینه
پوری اگر این اجود و ترسک که فرشت زین و رسته
از نه سیاه بخت کوچه نرسند بار اگر است بزهر حوا
کبار سکنو جن که از زود درم پسند زود درم کوفت
س زده ای که در سینه است بر داشته شود باره رخد ضمه
گوزد **سوف** برای **بخت** و **محراب** **سینه** است
بوست که زه اوست کن ره بقدر سینه حش که کافوف
س زده هر روز بخورم باشه کافو یا تره تار کوزد و بخت اگر خورد
بهر و الا لا بودر کم کم کوزد و آب نیم گرم کوزد چند روز سوف
سوف برای **صم** طعم نایب میان ابو تراب **صفه**
فلفل کرد نیم گرم تخم باد بیان قاقه کبر که یک گرام کشته امه نیم گرم
پس زود درم پسند زود درم پسند کوزد درم بخت کوزد
کوفت سینه سوف کس بقدر کافو کوزد **سوف** **بخت** برای

رفع قبض **حب بنار** امید رزق سنا زیا آمده بزه
بودینه انزوانه کنسیاه کنسنگ و زان از بر خو
راک گفت **مغوف** جهت اشتقایی طعم **حب بنار**
رخیل ناخواه مکرر شده اند چهارم شده باوین نقل کرده
شش شده بزه بقدر سنا یک برده بقدر امید سیاه
کنسنگ مکرر مکتوله امید با پاید امید رزق کنسیاه مکرر
زوتوله انزوانه کوفته پخته چران سزند **سنگی چران**
بخط حکیم ص حب ز جاشیا حیات رات نوشته بخت
مرضم طعم و اشتقایی حکم نام دارد **حب بنار** کنسیاه
کنسیاه جو الکهار سو مکرر اجود امید رزق از هر یک مکتوله مقدار از
سه اوله رخیل مکتوله با رینگ مکتوله کوفته پخته جامه بر سر خد
نوربان لیون کاغذی با در آب ترنج تر مکرر حلقه کنار
پخته لبه یا سفوف است خد خوراک چهار حب **مغوف**

سنگ بنار

بوی کینزیتان میدا نمل نالیکه کلسیه
بیزه کلسیه اول سید ایزه بقدر شرح فلفل ریحل کلسیه
مشتق از هر یک چهار درم کلسیه بتر امانه دانه مالکشت
درم زار صفتی دو درم الا کبر جزو یک درم کوفته پخته سفوف
از یک درم نایک سفوف و برای ما ضمه یکیش رفته باب
سه و کوز و سه درم از طعام چهار کبر و برای اثرهای اول
از طعام کوز و محبت **سفوف** حاس خون بوی کینزیت **صفه**
ان کوزه آمیختن از هر یک یک درم کبریا دو درم کوفته پخته سفوف
س از هر یک یک درم **سفوف** حتمه نسبتن خون بوی کینزیت
موجب از نموده است **صفه** یک سفوف عافیت اینون
ربان کرده یک مکتوبه **حطب** بوی کینزیت عمود غرضه آمیخته
دار صفتی همه را کوفته پخته سفوف س زرد و در روغن زیتون
حرب کینزیت یا در روغن کینزیت جدا کند بسمه که در روغن کینزیت

ماشتا جفته اسهال خونی هم میقدات در تجربه آمده است

برای نویسه **هشتم از پاف حافی** اسهال جوده بگفته

کحل داده میگوید الاچی خورد ز کحل کند ششاشه مو عرس ماویان
مکده میگوید همه کوفته پشه باد و چندان بیانت سفید امیزه ناراض
ماد و فرب خسته سفوف زرد حوزاک نشانه ماث عربت خسته

برای نویسه **هفتم سفوف** برای استیضه را میفید بود یعنی

خون کبی را باز دارد زخم **حسین** اتال مکره حشر است

بگفته هر چهار برابر کوفته پشه بدارند هر صباح موازنه میگوید

تا چهارمات شکر همیشه با بویخ شاول فستق **سفوف**

مشتی ز کحل ماویان فاقص کرد کنت هر چهار برابر کمر را از محمود

ز راب لیسون تر کرده سفوف زرد و حب ماوی طایم

خوردند مضم کنت در در چهار خوردند اشترما زیاده کنت ز بتمدی

مخیل ارد **سفوف** اکثر الانواع با رالقع است **صفت ان**

فاغنه

فاندر خرد و سوزن خسته گناه و سوزن تخم نیدوزد و فلفله را از
و صندلی بحد و نقل است بسیار است وی گرفته کوفته
میخه سوزن یک زرد زیت و دو ماشه یا شش ماشه خرد

سوزن برای صحت النفس از تبرزا مسیح صفت ان

اچو این بکوشه باد بکشته باد رنگه کلان بسته سماه
بشعده اچو این رنگه سینه بود در طرف کل رنگ

نذ کورته بنه کداشته در با جگه شسته است زده به سینه
بغا بدارد خوراک چهار زده در رنگ بان **سوزن سوده**

پاک کننده و سهیل با رحمت باشد **صفت ان پوست**

همه کباب و هینه سیاه از هر کدام چهار درم تخم کرفش در اینه
از هر کدام سبزه درم ریوند چغندر و درم کوفته نیمه شکر سبزه درم

رشته بدینند **سوزن ناکوگاه** معده را پاک کند **صفت ان**
غینه دروغ کت و ماهی کلا بشکند **صفت ان** ناکوگاه تخم کرفش

بشکند و در معده را پاک کند

بند است عدد در هر سه کا و دو عدد کوشت
مستی از پوست زردانه بپزد و خرب محرق با ام تلخ
و دو توله سه که سه توله لول کا و دو توله غسل سه توله اقرام
کو یعنی سه کوخته مجموعه سه با لباب بگوشتند تا رطوبت
یا الفلج بسوزد در احس از محرق بسوزد پس شفاف شود
بزرگ به منفقد کرد اندر بقدر دانه حشره با درشتین و
اشارت به مضموم دو کف در دیک سوخته بسیار داخل کنند
دیک سوخته در دیک سوخته و برایش بپزند چون دو حقه
بسوزد قدر قدر سوخته یک سوخته بخاران بپوش دارند تمام می بکوش
رود تا اینکه بخار تمام شود پس یک شفاف بر روغن عسرت الودکا
در کوش گذارند تا یک شیشه از دور کوش مانده **شفاف**
برای سیل محرق حکیم صاحب **مفده ان** سست
زاج سفید کافور توتیا می سسته مکه با التویه ماب سست

س زرد

سینه زنده و اگر اندکی رزق خوب داخل نمایند بهتر خواهد شد

شیاف از حشره است حقرت جهت منع نزول

و حرمت و در پند و در موه و در مد و در حفظ صحت چشم

و امراض بلب مجرب **صفه ان سیده کابی** از زردت

برقه مرغ اینون سنگ بصر سماق و کلاب شفاف تر

در روی چشم از حکیم صاحب حکیم عبد الجی ما بر آن

بصر باه کل خند ش یانی گوشه شیاف زنده

شیاف حرت بجهت نزول ماء منیرون تدرم

شکنج یک و پندرم اونش در پندرم معنی خنجر یک

شکاف یا شیاف زنده **شیاف تو تبا می باب**

نارنج سرورده ده دام کتر انشته اثر روت کتر خ

صراطی حوض هر یک بگردم بغداد قطعی سیده زردت

و در دم اینون ربع دام گوشه پنجه شیاف زنده **شیاف**

عزیمت صور از محمد زکریا جتمه امراض مذکور محسوب می‌گردد
صفحه آن صبر رزگت در انزوت کلز سر سینه
دم الا چون هر یک یک گرم زنجار ربع دام یکی کرده با آب
و شیانف از تندر **شیانف** مثل کمالان یکمدر فرود
در سرعت فعل و قوت اثر نام دارد **صفحه** اند مقبلة چهارم
دام توتیای سینه یکمدر صبر مغز هیدر اصل الوس
هر یک یکمدر مثل خطه چهار دام فرورید با قوت مرغان
کوبن با یکدیگر کوفته بدستور شیانف از تندر **شیانف**
ابن سنگ صبر مغز هیدر یکمدر دو دام توتیای سینه یکمدر
سنگ چهار دام فنقل سفید دو دام سر سینه سفید ده دام تندر
شیانف از تندر **شیانف** مجرب برای رید از حکم صبر
حکم عسکر جو **صفحه** ضد اسرخ شیانف ماسیت
بغیظه رگت اسرخ کافور انجون رفقان از اسرخ
رقت

ششماقی که از **ششماقی** مقرر می‌گردد **صفحات**
از **تیبیا** **مغزول** **مدبر** **دراب** با دیان است **ششماقی** **عبر** **مغزول**

من یک قراط مجموع صدایه کرده بایه **ششماقی** **حفظ**
یکی از آن حل کرده با بشته خیر کرده **ششماقی** **زنده**
تیه حاکم شده **ششماقی** **حفظ** **مدر** **مربی** **ابد** **الحجر**

هر کدام در می‌سندوس **صفحات** هر یک **مدر** **مربی** **ابد** **الحجر**
ربع **درم** **سجی** **کروه** **بکلاب** **ششماقی** **زنده** **در** **بغاض**
سبزه **حل** **کرده** **در** **چشم** **ششماقی** **زین** **نایت** **زین**
ذوالقر **و** **ص** **ر** **ش** **و** **س** **ر** **ا** **ق** **و** **د** **ی** **ک** **ا** **م** **ر** **ف** **ض** **چشم** **نافع** **است**

صفحات **رینق** **در** **سرب** **و** **انند** **و** **لوتیا** **در** **سوت** **و** **در** **حفظ**
و **یک** **بجز** **کا** **فور** **ربع** **حسرو** **سبزه** **حفظ** **کنند**
و **حسرو** **و** **یک** **باب** **بکلاب** **بکلاب** **ششماقی**
مائی **زنده** **و** **برای** **زیدیات** **بیشتر** **در** **صفحات** **بر** **کرد** **و** **بایه**

چشمه طمانینه محبت **شیاق** نموده و این باب
کله سنج بود درم تویتا سینه و زلفار حرقاق اناسه بودم ناله
بفضل میزدم قدر بقدریم اولش مجموعه سلاسه سیده شفا
ت زهر در چشم طمانینه و برای سبیل و مانند آن
اندرون میتوان کشید **ایضا** نافع سبیل و عت و مانند آن
کف دریا عت معینه ایست اسکر و پودت سیدم
تویتا سینه اسکر و پودتایمی عوزه نیدام بار یک سیده
در چشم کشید **شیاق** **رسل** **شیاق** **شرف** **صفقان**
تویتا سینه معشسته بید کفرا مهید سیاه مکد و حیزه
امه معشسته حیزه و اصل الموس خرد و دوغ چهار حیزه و سیر
بفضل دراز رفوران مکد کجوز سیدم زده حیزه و باب
سیده شیاق کز باب سیکره در چشم
کند **شیاق** **ایض** مستعمل کی بران کشم بر جمع امراض چشمه

در جوارش بود نافع است **صفقان** تو بنام غرضت
بمید کف دریا اصل الیوس فلفل ایض یکدرد درم و درع
چهار درم سه بر سفید ده درم بعضی تو بنامی سبزه یکدرم و درع
سبکند و حاجت طاعون بیاست سبزه شش و نه
و نایب نیش در حشران تر کرده در چشم طلا کنند و در چشم
کشند بحسب حاجت نافع است **صفه اید مقیبه تو بنامی**
سبزه تو بنامی سفالک فلفل سفخته بمید یکدرم
آمد چهار درم اصل الیوس یکدرم شیاف زنده
اصفر از کمالان مذکور شده بیمارهای باره و چهارم
را نافع است **صفه سیاف** ایض آنرا صف حبه و غفران
نامیران آنرا یکدرم مش خط چهار درم کبریا بکتوله یا قوت بر جان
انانیم یکدرم و احقر مش یکدرم داخل میکند بسیار نافع
می شود محرک است **شیاف** **جهت** و معده نافع است

صفه زرد جوید که در کد شیا فک سازند و در چشم طلا کنند
تاقع است **شیاف مسکن** در و چشم **هسته از شیا فک**
با سبب است دام انترودت جادو نام رفغان انون
از کت صمغ عربی هر کدام دو دام چند بندستر یکدام شیا فک
ک حقه کف مدارد و بالای چشم طلا کنند **شیاف**
دافع سبب رقیق **صفه** صبر قوطر زرد جوید
مایران کس و کج معقول همه را برابر وزن گرفت کوفته بنه
مایران شیا فک زرد **شیاف** روشتا یا صرب
و ظفر و انتش رو باقی را یا ز دارد **صفه ان** تو تیار سیدی
افعیان و نوب و فصد هر کدام دو درم کافور و مشک پتی هر کدام
دانی مایران شیا فک سازد **شیاف نمخه کاو** در
کاون باندازند و یکدام صبیب یک در در انداخته بسته
حل کنند بعد از آن یک درم روغن بنیان در وی اندازند
و چندان

و چندان دانسته زنتی که قابل سیاق کرد در اب
استدای برزول و پیش رو با حق و صرب منفعتی عیب دارد
شیاف جهت بر خاستن سول در چشم **حینه**
اینج هدر ز شکل امید **شیاف** پوست امید زرد همه را دارد
زرد سیده کرده بر چشم طلا کردن نافع است **شیاف**
مسکن و جمع و میرند و سده **صفت** سیاق و صغیر علی مکرر
و کثیرا و حفض مندر هر کدام نصف حینه و اینترن مسکن
و باب الجبل الکلب **شیاف** زرد در روزنه گوشت بود
شیاف بر لو ما باده رمد را باز دارد و ضربان و جیدن
چشم را مارداد حمر و باد را بر الکتده س زرد در
روزی بود سوز بود **صفت** **شیاف** نیت انزروت هر
است درم زعفران دو درم کبیرا مکررم اینون سیدرم کوفته نیمه
باب تاربان **شیاف** زرد بر دور چشم طلاک زرد از ارض

سینف محبت برای قولنج سینف برای قولنج محبت

از خسته ترا الاط **صفه** لورق مقهور شب عانی سخن کرا

و عمل مقصود پیایزند و سینف زرد و درارند **سینف**

دیگر همین خاصیت دارد **صفه** بزرگترش بزرگتر است

و حر حر است و لورق صبر شکنج کرم حفظ مع الود حسنه

سرا کوفته سینف زرد **سینف** بر لورق سنو دیگر

از دست تورا **سینف** در دوا حر با برده درم منع عمل است

درم از عفران ایمنون کتر هر یک دو درم باب باران

ب زرد با سفید هفت استوار کنند **سینف** دفع

از درد حرمت چشم حسنه ابقراط از زیر اثر روت

هر یک سه درم کثیران است که یک درم ایمنون نیم درم بستر

و حذران با ماضی امضی سینف زرد **سینف** از ماضی

حلیش زرد از برای بیاض چشم **صفه** آن کج چند دو درم

بهری

اینهاست که میانه ماه مکمل است سرخ ما میران چهار سرخ
 سرخ است که یک عدد هم سه خراب است می نماید و شبیه فضا
 لغت می دارند و لغت بریند **شیاف** برای سپاس این است
وین **محراب** پیچیده انده **صفت** زنجی **شیاف** بملک
 همه سوی کوفه چینه هر روز در لوبت در چشم کشند پیش
 چشم را برد **ایضا** تنزاع سه در چشم کشیدن واقع
 سپاس قدم است **ایضا** است سج در قانون نوشته است
شیاف خیر معمول سه کار صبر مرزنگار و چهاره جابو
 برین ناکوآه ما دیان صاحبون قند کهنه سوی کوفه
 در قند شیاوت زرد و روغن ایداخته لغت می دارد **فصل دوم**
در شرب یعنی شربت های **شربت** شکر و دل جگر رفع صداع
مزن و انواع **صبر** **محراب** **صفت** **الفن** و سه رقه رطب و انار
 باره و مانند استقا و چون دلینت **سعد** است **صفحه**

پسین یک رطل گوینده در سه رطل آب انوزا که شستند

بماند و هر روز با پنزده سفات تا سه اذرا بکوزند و جهت دعا و

جمل زبان در در وقت جا میشد مابیشد سه روز این

سوزند کثف در محل میکند **زیت لفتاح** جهت کثف

و استهوا و مضم بر تبه موثر است در جیره تواند نمود و منع میزند

از ا جذاط بر خفته و نافع بغم و بهی است و چون بر بجا چین

بماند سوزشند در سرعت اثر معطل است **صفه ان**

ان لفتاح فشرده است سفات خسته دل است

به باید یک سفات نرم بیکه مایه سفات حرما

در هزار در دیت سفات است کثف تا نصف است

س صاف بوده باشد صد سفات عمل بقوام از **زیت**

ورد مکرر سه ل جذاط محرفه جهت جرب و حکه در مرف

جگر بسته در برادی رفیق و صغف کرده و صغفادی بر خفته

این نفع است

فان حضرت دوزخ است و مصلحتش **سینه زدن** است که با هر دو طایفه
و مصلحتی که یک مقدار با آن مصلحت است از جهت ادویه مذکور در اول
مذکوره گفته در میان **زیت** بگذارند تا بپوشد و طریقی است
که آب تازه رطل کوبش از دره چهار رطل آب کند را
یک چهارم دفعه برزند و دفعه دیگر رطل آب پیوزد پس الا صاف
کرده در دستور حوضه دیگر برابر بریزند تا آبکته ربع مانند و اگر قهوه تر خواست
کل را سنجش رطل میتوان نمود و سنجش را پس زبانه به سنجش
را سنجش پیوزد پس با هم وزن آن آب صاف پیوزد و شکر
بقوام او اندازند قدر سرت از دره تا **سینه زدن** و اگر تصفیه
وزن سبکترین هر پسته چنه صفرا و سیت **زیت بنفشه**
منقول از کامل چنه به تهای حاره و سه دفعه دستگیر خون
ناصفت و همین طبع است **صفه بنفشه** تازه سه رطل
را در دستور در رطل آب چهار دفعه بریزند و بپوشد تا ربع

تا سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر زرد رطل کشته در این
نیز نرزد و اگر موش خشک باشد یک رطل او را بکوبند و با دو رطل

شکر سفید بقوام آورند **شربت بنوفز حبه معنی صاره**

والات معشوقه و تقویت قلب و حب با قطع طریق
سختی آن مثل شربت بنفشه است و بعضی باین طریق می سازند

صفت آن عرق بنوفز چهار حبه زرد شکر سفید بقوام می آرند

شربت ورد قابض هست و اضعف کبر نافع است

صفت آن چهار رطل گل سرخ رقیق او را بیک دفع درده

رطل آب بکوبند تا بر مع رسد و صاف بکنند تا بماند

وزن آن شکر سفید بافتند بقوام آورند و اگر قویتر خواهند

نار را بر یک رطل آن بر یک از مضطرب و کشم و در دو

سفيد و از دکن روکشند حش طایفه یک سفید در ده

لبته در ده بینه از سر تا بکوشد و سایر بر لطف طبیب

ابو جعفر

احسنه از قلیق حاره بایرده که لازم باشد نیز داخل کنند

شربت بقره طرس چه ضعف جز بهیچ وجه

و مزاج بارد مانع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند

و جمع امام حیات از مرض **صفه ان پنج بوسه آسمان**

بنیم سفاک کشم رایانه مفضل مکر درم سینه چه در دم

خوب بایرده باشد صد و شصت پیشش مقال

گفته هم زوح است از در طرفه که نشسته ستر طرفه

کج گرفته چهار روز بگذرانند بعد از غذا و قبل از غذا

میل نمایند **شربت سهیل از تالیف** حقه جهت

امراض بایرده و ضعف معده و دماغ و تفسیح

و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهل است

است کلسرخ سنا را که مکرده رطل بنفشه است رطل

تراب سفید غایقون است نشان مکر پنج رطل کشمش

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل
از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

از جوف و دو سه مضطرب مدت رطل سنبل الطیب نور طل

موصوفه در در میان شیشه کرده تا آب
معمود و از آفتاب بکاف بدارند تا که سرخ رنگ شود
در آن زمان بارچه مدنه مخلوط است که در کف است
شراب دارچین سنی و سینه صفت شراب و در آن
تیر یک ریتم پایه بود و دام دارچین چهار ریتم دام کلاب
و بصر یک سینه و دام در طرف شیشه دارچین در شراب
تا سه روز بماند و صاف نموده در آن سبب نماند
کوبی جهت برنهایی را قطع کند و عصاره را قطع دهد
بیشتر سفید و از انزول حاره باشد و دفع و تصفیه
دم کند و نوراک را دور از حرزاک از نیم این
تا یک ریتم بگویم دام چینه **صفت** آب رب کوبی است
سیره شکر تصفیه صلیف سبب نیم سیره بقوام سرشت است
س از **شربت سفید بقره** بقره سفید است

سینه پخته مسرر و دوسره کتیرا دوازده تا دس بقوام شربت
می کشند بر ماره صاف نموده عجب اثر است برای
رطوبات ناله بدن حسیخ اندازد و در سینه سرفه لورا دور
می سازد و احتیاط سترل سلا از سینه دور سازد
و سینه کهنه را دفع است خوراک یک اونس تا یک و نیم
اونس **شربت چوکه** جهت دفع مایه های سرد
بالا ریه است و نافع حرکات و لرزه های می کشند
خون را صاف سازد و حرارت زایل سازد و بدن را
آتش می کشد گرم باشد و دفع کند و بترهای سخی وضع
صفت آن آب رگ چوکه لیره شکر سفیده دوسره
هر دو را امیخته بگوشتند تا بقوام شربت آید در مایه
صاف نموده لغا ندارد خوراک از نیم اونس تا دواونس
حرب **شربت** کندم بچینه دفع مایه های سرد میده مایه های

درست بسته سلامت دهد **صفت کسدم** کسدم
در روز چهارم از آب کوبیده بس مالاید و شکر سفید
ده سیر در آن کف نعل چهارم جو بوا مین خون
مکد میزدیم موقبل بس الطیب مکده درم یک تنول
سج انداخته زید شبا زرد برادر پس صاف کرده جو
و یکا میزدند **شربت قهقر** زل و در مانع سلامت
دهد و فترح مینط آورد و فوت ماه بسیار
و با ضم و دافع کرد است **صفت ان** مانت کف نعل
مشت کس خولمان دو سه زعفران نیم سه آب کسدم
از رویه سلا کوب کرده کث در آب میگذارد و روز و نیم
ساعت میگذارد و بعد خورده روز مانده زعفران انداخته
بعد از دو روز مانت شده در وقت تا طمع صفا
و قطع مینماید و موقبل در مانع و معده و کس بسیار

صفت کسدم

صفت او نیز به غیر موافق بود **صفت قدسینه کرده صفت**

نورده سینه غیظا که است چنانچه بکدر سراسر

و بر هر یک صفت سینه با پاره سراسر آب لیمو اضافه

موزه بقوام **شیر آب عوزه سه دو** حشمت بود

ترای قه صفا و زنی طبعه و شستنی و عوارض نافع بود

صفت از عوزه دانه سرون کرده آب بکشد و در ظرفه

بهند تا دو دیته بشند و صاف بکند پس نشد بقدر

بقوام سوی رسیده آب عوزه را بمقداری خواهد

در ریش و اضافه صفت کند و کف بکشد و بقوام از ترش

سهل و سگ از سر امانت حکم حیدر برادر زاده حکم

عین الملک شری سها اخله داشته و نهی و ششتری و ققم

است **صفتان** شد سیاه چمن آب صاف چمن بست

سعدان بنم فر موزده سیر بیخ چمن عذبات **الغشبات**

صندل بقد مکدیسه در اجتناب از مگس مکدیسه مکدیسه
ترید بقد بید کباب بید بید صغیر بید اود بید بید بید
اشمه ایند تمیس کشم کذا بر ب بقیج شقل ساره
کاستی اطو حردوس مکدیسه صیطی روی قس نقل
انجیل کشم کرفش کل نموتس سنج کاستی کابو بان بانو
خالص فستین مکدیسه با در حتم اندازند چون بگوش
اید و نیشند بکاشند و در دست بکاشند از صندل بقد
در عقربان و در اجتناب از عقرب بکاشند هر یک بکاشند
سخت و در ناکت عجز الهی یک ناکت کافر یک ناکت بکاشند
وهند و اگر یکی اب صاف اب ناری و با سدی
که اب ناز و کهور است یا اب بزرگند در نفوت
بانه یا لفظ ما بشند و چون در خم انداخته شود هر گاه
رخسرخ صاف کرده بتوان جزرد که انفع از صندل
است

است اما در حکمه اش در اندک دفعه بسیار است
شراب دارچین معوی و مفرح دل است و نیز بوی بهی
است صفت عرق دارچینی ششدرم عرق کل دارچین
و کلاب مکدده دام بقند بقوام ارند رشت بقدر حاجت
اگر چهار قطره عرق غنچه اضافه نمایند بهتر باشد
شراب کاوزان عین در تقویت قلب لعینت
میگردد و معوی معده **صفت آن** کاوزان بکوفه
در سه رطل آب و یک رطل کلاب محجوج نموده شبانه
روز رکتند در کجوشند تا مثلث آب بماند و بدست
مالند و صاف کنند و یکدزدند تا ثقل فرو نیند پس
مروق آن را بگیرند و اگر لعلقه روغن نمایند بهتر بود
پس تا یک رطل بقوام ارند و اگر یک اوقه رغنفران
وده مشق کبک صطحا بکسوده در دو اوقه کلاب عرق

بیدار می کشند روز خسته ه داخل سینه کشند
موت وی مضاعف شود و اگر بهتر از این خواهند این
بهر روز آنکه رغبفران و مصطک سه روز در رو گذاشته
باشد بر خاک کرم نهند تا بقوام آید صاف گشته از
رغبفران و مصطک و مقدار دو اوقیه قرص عنبر حاصل
اوقیه کباب و دو اوقیه عس و سدر کش حل کرده
ران اضافه گشته در خاک کرم نهد که کف داشته ^{مخروط}
نمایند و تیر شود **شراب زوق** از صیقل فراسنیو ^{رای}
سرفه و زوله **صفتان** زوق پنج کوسن پنج مگه
با در کنبویه خشکش مگه یکدام سقش کاه و بان میرز متقا
اشخرا الوجب را تر کچن با دوام مگه دو درم عناب جا
دام رب الیوس زو توله اینون کرفس صیده کرم گدان
مگه نیم زرام شیر خست سه دام جباری نمدام ^{خطی} ^{پربان}
مگه

میکند و در تمام غسل اول یک آن **شربت ابریشم** جگر و دل را حش
قوت و بیشتره یکشید جمیع امراض بارده را نافع باشد
و قوت باده زیاده کشته **صفت آن ابریشم خام**
سینه مشتمل است شبانروز در اپد که امثال آن این در آن
باشد باشد حشیده و در ردیک سیخ خوب کیده
صاف نموده و خوبینان و ج ترکی مصطلح روی برابر یک
سه درم ر غفران یکدرم صلابه کرده اضافه کنند تا یکم
شد بقوام آورند بمقام حجت مقدار اربت چهار درام
دهند **شربت سبیل الطیب** در د معده و جگر
و در رینه و بیهوشی که نده را نافع باشد **صفت سبیل الطیب**
چار درام در سه فراب صاف حشیده بکوشند
تا دو حصه بماند الکاه صاف نمایند تا دو من وقت بگذرد
خوب کیده بقوام آورند مقدار **شربت** ده درم باشد **شربت**

باد رنجویه دل را قوت دهد و فزونی گرداند و حقیقت
 سر در انافع باشد و لو حس سوداوی را بود
بود صفت آن باد رنجویه حاکم بر سوزش آب
 کا و بنان برزند و لقا بدانند مقدار شربت **بمیزم بدهند شراب**
کا و بنان در تقویت دل و زواله عیش و حقیقان و سوداوی
 مزاج فایده بخشد بغایت مقوی دل و دماغ بود **صفت**
آن کا و بنان است سفید گل کا و بنان ده سفید **باد رنجویه**
 بنمقال قریش خندل و روق کلسرخ سین الرطب است
 از هر یک سه سفید مجموعه در زور طل آب کلاب
 بچینند و جوش دهند صاف نموده با یک اطل بردارند
 و در افر بگذردم رخفران نیم درم مشک و زودانک کا فو
 اضافه کنند مقدار شربت **بمیزم** با کلاب و عرق
بمیزم بدهند **شراب انار شیرین** قوی باز دارد و معده

موت است و در **صفه ان** این انار شیرین جداکننده خواهد
در در یک سینی بکوشند و با فند بقوام آورند **شراب انار**
سنخ معده را قوت دهد و بی مزه دارد و موافق است
صفه ان انار شیرین با تخم آن بگویند و آب از آن بکنند
و صاف کنند و با فند بقوام آورند **شراب انار شفع**
معده را قوت دهد و بی مزه دارد **صفه ان** آب
انار ریش و شیرین در یک کوزه و نشسته باشد
در در یک سینی بکوشند تا غلیظ بماند با فند بقوام
و بفت در کفایت فند بقوام آورند **شراب انار شفع**
قی و غلیظ و جمع را نافع باشد و فواقد را مکن
کند و آب گرم صفاور باز دارد **صفه ان** انار شیرین
و ریش با تخم بگویند و بفت رند و صاف کنند و بکوشند
تا رصف بماند الفاه یک رطل آب انار و یک رطل فند و یک

لغت مع تازه حوشه در نزدیک توام از لغت مع صفه
 بقوام معارف بر شد و لغت هر ازند **شرب سبب**
 قوت دهد و بی باز دارد و خفقان را بود شده بود **صفه**
ان نیست می باید صفه از لبت و شخم با کستند
 و بگویند و لغت زند دو معنی سبب یا نیم فرزند بقوام او زند
شرب سبب دل را قوت دهد و معده را قوی
 گرداند و اشتها طعم ماورد و شکم به بندد و بی و غلشت
 ماورد **صفه ان به ترشش** یا شیرین از هر یک صیدانم
 هر چه خواهند از لبت و دانه باک بود در مایون بست
 کوفت اب ان بگردند و در کشش به میگردند اضافه کنند و توام
 از زند **شرب اب ان ترش** سده و ضعف جگر را
 نافع باشد معده را قوت دهد و بی باز دارد و صفت
 صفا بشکند و در دل اشتها بقتد بود **صفه ان اب**

به دای
ان

بسیار است. **واب** از نشاء و اب ساق و اب غزه
واب است از این و اب زعفران و از هر یک یک و اب لیمون
واب حاصل نموده و مجموع را در دیک سیخ بکشند
تا آنکه نشت مانند صاف نموده پس الفت در فند بقد که کف
باشد اصناف کنند و بقوام می آورند و از آنش قند و روغن
شراب فواید شیرین در تقمع و وی به سینه اول در
در جایی در معده مرشی باشد بهتر بود **صفت آن**
اب شیرین رسیده و اب سیب شیرین و اب انار
و اب امرو و اب زعفران و اب انار شیرین از هر یک
عربی مد بستور باشد بقوام آورند **شراب عوزه** و اب
مقدونیه شکر منبتند و صفا کن کنند و مصلح است
و طعم گرم و عری باشد **صفت آن** اب عوزه در با تینه
سینک با شکر نرم جوش دهند و با قند بقوام آورند و از آن خواهند

انگور میخوشش مین دستور صبح نماید **شرب صوم** نموده
را فوت دهد در آشوب طعام آورد و حدت صفرا بشکند
باز دارد و با صندل فوت دهد و دفع خراگند **صفت آن**
اب صوم ده چنانکه خوانند بگزیند و دستور برای
ربا پس طنج نماید **ریش** معده و حرکات
فوت دهد و پنهانی صفراوی را ببرد بود و آشوبها
صفت آن اب ریش تازه چندان که خوانند دستور
باشد طنج نماید **ریش** بی و غشیان باز دارد و
را فوت دهد و اندن خون از هر عضو که باشد بود دهد
صفت اب ساق گرفته صاف نموده باشد کوشند
و کف بر دارند و بگوام آورند **ریش** **ریش** و باغ
فوت دهد و فهم بگزیند و پنج دندان محکم زد و فوت
باه بپزیند و جو در آن نشیند زد و حدت ام و برص و صرا

رایتر

را نیز بفتح دارد **صفه ان ربك** گفته بان الفتد کاتی حونه
 مالکیده ناریک بیزد و در آب شکر آرزو است و همیشه
 در عقربان و بزبار و غایق و قرقه سیده در آن اندازند و بگویند
شراب وینار بسیار مفعت کند و سده سل
 کشید و بزبان و حرارت کسب میکند بود و از ارباب
 و تین گند **صفه** پوست پنج کاسینه یا نروده نرم
 ورق کل ده درم الوند صنی سه درم مجموعیه نیم کوفته در
 دو مزاج کجوشند و ریخته کوفته در خرقة بسته
 و در دیک اندازند و تا چهار دانگ باید پس با دوسمن
 قند بقوام آرند **شراب لغضاع و غشيان و قی و قی**
 سفید بود **اسرار لغضاع** بگرطل در سه رطل آب
 کجوشند تا به نیمه آید ما در رطل قند بقوام آرند **اسرار**
عوزة اب عوزة بگیرند و بکوشند تا چهار دانگ

اید و در دم قرفل در آن اندازند و باقیست بقوام از

صفحه **ان** **موفق** **موم** **لیمون** **باز**

ارند و در مان سر و گرفتن آب لیمون چند آنکه

ای از آن **ان** **باز** **موفق** **موم** **لیمون** **باز**

سوزاک و قوت به را اسم نفع دارد **صفحه**

ان **باز** **موفق** **موم** **لیمون** **باز**

صاف سوزده شربت به پزند و نیم با و صبح و نیم با و شام

نمانند شربت دیگر در تمام بجهت نفتح بسته
 نفتح اخلاطه عنینطه و کجیل ریح بود منداست **صفه آن**
 پوست سیخ کاسنی نیم طول نیم کوفته بکشت است
 و صاف کنند پس خمیره در روزی که طول اضافه نموده بایک
 نیم رطل قد سفید بقوام معتدل آرند و دریت قوام آب
 لیمون لغت در ذایقه بفرمایند **شربت عجب و جمع ادوی**
شکر را نافع است **صفه آن** شیره مغز کنوار شیره
 از لک مکدیگ انار عمل مکتب انار میل خورد با و انار صلی
 نیم با و عاقری چهار دام عالمگر قر قفل چهار دام عالمگر
 جوز بوا غطک سه دام هر دو شیره و عمل را با هم آید
 قدر خوش و بد و ادویه دیگر ایمنه لغا بهر روز هر روز یکوم
 تا دو دام بجز **شربت بعد انواع ادویه** را محبت در دم
 و جمع عمل با وی و بلغمی را بود مندا و باده را وقت نخست خوب
صفه آن بعد از کوفته شیره شیره قند سیاه

رس مزر مالند **صغی** که داغ سفید لاریت اصلی از مزر است
صفت شیطح مزر عافیه صاف صغی حسن دل شویب
کل شقایق دریا از پنج زرد فوه همه سلا برابر که فوه چنه بکافرا از
و با سه که با شراب سرشته مالند **صغی** در این شوه
را سه کتند **صفت ان** مصطح مریا کدش فوه
عاقوه را بر گرفته باب کوشن بر خفته بوقت شب
از سه مالند و صبح بشویند **صغی** شش ان امده و حرا
و اینها بر طرف سازد دیدن را برت ایضا **صفت ان**
میت شسته و مسح کنه و ارد کجود و ارد برنج و اسحوان بوسید
کوفه و منفران خم حشر لوزه و حب الین و قطامی
گرفته کوفه باب صلبه بزرگ لکنان تر کرده شش مالند و
و صلاح بر بوس و اب گرم بشویند **صغی** **صفت ان**
اربت و قطا و مودار سبب شسته شش کورنگ

کوفه

کلمه کبریا
و بوزه لریمی ذائق برابر کوفته پشته بدار لغز تر کرده

بیت چهارم در وصف الفخاد و فضل و عطاوات

جزه عنایت تو صاحب قبله بلا جمیع اورام و امراض

و حقیقت **فخاد** اردو جوار و با مقدار عسکس مقشر ارد

مانش سیاه طین قره مرکیس وی او غن گل

الفقد و سعوت خسر شود سه که الفقد و امراض

سه کزود در لب حل کرده بطریق لبشی کشته فاد کرد

و او را با قرص سه کف هدراد تا بهمان سوزش وقت حاجت

او غن و سه که امین لبشی کشته **فخاد** کشته

لال وارد و دفع اورام حازه محرب **چینه** بود

مردار سنگ صندل صندل سرخ فصل بار تیره کبر و امراض

خرد کوفته پشته کف هدراد وقت حاجت **فخاد** کشته

بیت پنجم برای درد کرده و جمیع دردی سحر است

کلمه کبریا
کلمه کبریا

کلمه کبریا
کلمه کبریا

کلمه کبریا
کلمه کبریا

Handwritten text at the top of the page, including the number ۱۰۰ and various cursive script.

میفتد تخم مدافع سورجان ایفون
ببینم توله امه سلا نایب سیه حل کرده بر عمل در دیکه
ان ربک بشول کتبه به سبند **غلابه** برای درم حقیقه
نظارت در استخوان امده است **اسه** بسیار کانه
نیم حبه زرد و حبه در اوغن میان عاقرقره حاکم
سینه و اکله المکت ادو با قوا آنزروت حرار
موز میخانه کبوت تخم شبت صلبه چه کرده بنزد و در حبه
نورد سیه است انار ماری سینه کثیر حش کله
به مرغ سرات کشته مکه سه جرد و ضد که تر چهار فرد اوغن
بدا کخر اوغن زخم شده حبه و غسل شبت حبه و از روی
مرضه مرغ و دو عدد او دویه مایه بگویند و در سه که نراده بگردد
در افتاب برارند و یک شبت در بران کتبت در اوغن
زرد بریزند و با شبت نرم کوشند در او اشرفه او رند و بسیار

Vertical handwritten text on the right side of the page, including the number ۱۰۰ and various cursive script.

Handwritten text at the bottom of the page, including the number ۱۰۰ and various cursive script.

بیت قرآن از هر یک دو توله حقیقت کین کایش
سه توله رز داب صوصف دو توله حشک دانه دو توله
را کوزه سینه برست نه خاک نماید **غلا امتیاز** برای بود
خدا برست **حسبنا** حقیقت شناسه از عن
کل دو توله رز دبی سینه مرغ دو عدد هر سه اصل
بسته از آن برست خسته در مفعول اند محراب **غلا**
حرب ایضون دو توله شرف قطن پنج صبر تقوی
مکدر می شود همه سلاب **سیده** بر همه وضع خاک کند
محراب **غلا برای** ورم داو تقاع حصه محراب
حسبنا رب عن الغیب تراب ملک ملک جز
از او نند قدر از همه ما ربک بود کارم نموده ربک
از بهین کرده بالایی حصه از انوت خانم صبح و شام
به بندد و در سیدن در اب داخل است **انفا**

بیت قرآن از هر یک دو توله حقیقت کین کایش
سه توله رز داب صوصف دو توله حشک دانه دو توله
را کوزه سینه برست نه خاک نماید **غلا امتیاز** برای بود
خدا برست **حسبنا** حقیقت شناسه از عن
کل دو توله رز دای سینه مرغ دو عدد هر سه اصل
بسته از آن برست خسته در مفعول اند محراب **غلا**
حرب ایضون دو توله شرف قطن پنج صبر تقوی
مکدر می شود همه سلاب شده بر همه وضع خاک کند
محراب **غلا برای** ورم داو تقاع حصه محراب
حسبنا ربك عن الغيب ترابك اهلك مکه خوزه
از او نند قدر از همه ما ربك بود ما کرم نموده ربك
از به این کرده بالایی حصه از انوت خانم صبح و شام
به بندد و در سیدن در اب داخل است **انها**

ببیند از حرکت از هر یک دو توله حبه القند کهن کاین
سه توله رز در آب صوصف دو توله حبه کدانه دو توله
را کوزه چینی برشته نه خاک نمایند **فلاک استخوان** برای بوی
خود بمرست **حبه باد حقیق** ششماش بر وزن
کل دو توله رزیدی پسته مرغ دو عدد هر سه اصل
بند از آن بر آب حبه در مقعد بند حرکت **فلاک**
حبه ایون دو توله شکر قطنج صبر تقوی
مکدی یک توله همه سلاب شده بر همه وضع خاک کنند
حرکت **فلاک برای** ورم داو و تفاع حبه حرکت
حبه باد حرکت القند تر از آب مایه
را از اوند قدر از آن با رنگ بوده گرم نموده در آب
از بدین کرده بالای حبه از آن حاتم جمع و شام
به بیدر و در سیدن در آب داخل کنند **انصاف**

بوك بكنستش زام و ريند چنى و هاش به شور
سابق بعمل رنتر **فاد** براي برص **بفد** صد روز
عاقبت هر غنقل سياه قرقرن و زرت مكرام
نوزه بلام و نيم مك دو زام قه كوفته و نيم روشن
كهنه يك اسن قشر را در روغن كهنه با تش با سرتوس
اخذ را با ريك كنده بيايزد و محل جي كرده بشند
تا كه بقوام نيز رسد خلاكند محربت **فاد** براي ابرو
در چشم هر قسم شد **صفت** رزدي سبزه مرغ تازه
شش عدد گرفته در طبق كهنه رزده به روزه صاف بك
اولس با ميز و مصطك روحي و بول و كندر كرده
گرفته امخته گرم كرده در باره لك كذاشته بفت رن
فاد كوتانا بايت حليم اشح مسح كه در پاي اشن
شده بود معالجات معتبره بعمل آوند و سوزشند

اخذدم

السلام نیز سه تا سه این دو امواج اران فرصت گشته
حسینه که گشته است باه اجوائن غائب از آرزوی
موی گشته است سینه لب و خاک گشته **عقد**
رای است ربع محراب **حسینه** **صبر** **عقود** **رای**
گشته است قدر گشته است کرم نموده بر هر دو کف باسی
صاحب ربع خاک گشته است قبل از وقت این او این عمل گشته
در نزد ابکرات در امتحان میان محمد افضل و دیگران
آمده است **عقد** **برای** و ناخن بر طرف **عقد** **عقود**
گشته شده **حفظه آن** **مصطفی** در پنج شب **عقد** **عقود**
بروز وقت از هر یک **عقد** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود**
و **عقد** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود**
عقد **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود**
در در شب سوخته شده و در پنج **عقد** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود**
روغن گل **عقد** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود** **عقود**

باینده تازه و پخته شده نمک ناپند **غلا** برای **خوبت**
صفت آن کافور **صفت** **سوز** **سوز** **سوز** آب
لبون **سوز** آب کدو **سوز** کوفته از هر یک چهار توله مسک
دو توله روغن کافور و باوانا را دو توله **سوز** **سوز**
در روغن امیجی مثل ار که خواهد شد در ظرف **صفت**
نفا هر دو شب مالیده **صفت** **سوز** کرم شوند در در **سوز**
مالیده **صفت** **سوز** در اقباب **صفت** **سوز**
غلا برای **سوز** **سوز** که وقت بسیار بر آن گذشته باشد
صفت **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز**
شته بان با **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز**
در یک **صفت** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز**
صفت **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز**
صفت **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز** **سوز**

غلا منقول از این دولت جمله سحفه و قبا و اورام باره

صداع بغير بعبایت از نموده است **صفت آن**

رزد خوب با دام تلخ هر یک جزوی مقل از زرق و غرق
مقل است شبانه زود درسه که حس شده فرض نیست

دست و با یک کانیست و روغن گل و سکه که در مثال

ان خاک بمانند **غلا** برای یه الدم هر قسم در باشد

محرست **صفت آن** حنظل و اقایق و مسک در اینست

و کتاب همه ادویه را خاک زتر بر معده بسته

غلا برای قولنج محرست **احسنه** شوینتر و مسوح

و مراره کورسجی کنند و بیاضتر و بر باف خاک

کنند و چون عمل کنند در از تر **غلا** و مسک همین

خاصیت دارد شوینتر مسک حب الفار بگویند و تهراره

کوز با میز تر و بر باف خاک کنند **غلا** قولنج دیگر بیان

اشتر دارد

اثر دارد **حبسته اولی** منظم سخدام سفهونیا یکدام و
باب کراتیب نیز در بر شکم خاکست زرد **خاک**

جهت زرد و الغلبت محبت **صفت ان سوسه**
شقرح سواخه صدف نوحه که کرد باور با بسوبه بروغن
زیتون ریشند اول موضع با باب عضل سبیا
مالتبه بشویند پس دیوای مذکور را خاکست نمایند

خاک جند ریغاف حبسته اول عدس مقشر مشرف
مانب صدل بقدر در جوافنون کل از منی هر یک خردی
کا نوز نیم حبسته و باب مورد و اسماک آن طماکتند

خاک جنت او را از حیض از مرده است **حبسته اول**
اندر سستی کند رصفت البیوط زجاج کتدر زرد کرا
سخم مورد و باب خاکستند **خاک جنت** **حبسته اول**
بول محبت **حبسته اول** کل کا حشه که عصفه مانند

سمان

در شیر کجبه نیم وزن او شیره اخفیه نموده **فکار** نماند
فکار جهت قطع زحافات لغایت مقدمات **صفه**

ان مازو سوخته در آنکه انداخته زاج سفید منقطه حرق
کنند بر روی نفوخ نمایند **فکار** برای حسن

و در مجموع التفعات **حسیه از حیره لرد** و مرز کوشش
بویت با رنج کوفته چینه باب فودنج خاک کتند

سفیده **فکار عجیبه** برای تیره و در مجموع **حرف** **صفه**
ان در سقح در آنکه گرم کرده بر سفیده در آب

بماند در آنکه تو کرده در صحنه سفیده بر آن پاید
بر سفیده بن و حنتره در آنکه و کلاب

فر کرده اگر در می پندن او هر دو دست در آنکه
در آب شستن حسن قیامند و بعد از آن حسن قی جوارش

و مقومات سفیده بجا در آنکه **فکار** دو ایلم مانع رایت
شدن

شدن پستان و حفظ طهارت محبت **حینه از**
را سینه مایه خیز کرده خاک نماند ولت بلبر که
ز کرده بر آن بند تا سه روز بگذران پس از آن
ازین سینه که و آب خاک نماند و بعد از سه روز
بگذران و پیش بید و باز بدست و اول عمل نمایند
تا سه روز سه بار هر روز یک روز سه ماه معمول گردد
محبت **فرد مقوی معده است صفت آن** در کوشش
فرد و سخ حاض میگیرد ام در سه که بکشد خاک کند **خاک**
سفر حل گرفته که بکشد و فتنه نقل و حنظل آن
افزوده خاک نماند و در چهار و صبرای در در و حنظل
بیان کند حنظل نمایند و فتنه کرد و آب خام
رمان دارد **دیگر** است این نافع است و از آن
و مایه آب بر میگیرد **فخاک غسل** که روی سینه

شیره خنک تازه بکتوله تو تیبای مسترد و دواست

از عصاره داخل نمایند و چون ششماه زم کرده گرفته

و لغت در ضرورت است اینجمله سیده با هم شسته

بنیم گرم خاک کنند **خاک از جمر از حکم رسیده در جمع**

اد جاع مفصل را بعینت سودمند است و برای

درد در انبوه جریست و درد کف و کرده را نیز در دل

و چون بر کمر نالتد و ت باه ارد **صفته ان** مسوده

ربع اولش سه مرغ و قار در عایله هر یک یک درم

روغن گل چهار اولش سوم سرخ شکر نیم در نیم درم

روغن کاه و یک نیم درم مجموعه گرفته و موم را در روغن

خاک استر و با چه چپسته **باب پنجم در وصف**

ط و طلا معنی **لیب** طلا جهت کلف **در حکم**

صاحب برای خنک بار خان کتور حش بودند **خبر**

نجم

پنجم رت صفت سینه لاری بافتن است بزن
 بر او که تر کرده و شسته طرا کنند محبت
طرا برای او رام و موسی که سورش و در بسیار دارد
 و باده لایق سخن باشد به نظر دارد **طرا** نقل
 لاری صدف خالص کهن کهن کین که بر چنگ
 موی الیون گرفته با یک در این سینه
 گرم بوده است مانند و اگر در اول سینه گرم بوده
 خا و است بسیار است **طرا برای ورم**
بیماری جهت ورم کهنه جاز دام شرف نهتری
 هر یک یک دام الفار با و دام با سینه طرا کنند
 جهت ورم با محراب و از نموده است **طرا با سینه ناری**
سمنوع را بی در شکم و قولنج و درد کرده **صفت**
این بغیر الفار نقل صبر سفوط مرغی کوفته پخته در او نش

گفتند به پسر دروغ از سنگی بر آورده باشد چه لایحان
برگ نیم گرم کرده استند **طلای برای کلف** در نه مزی
جها بن گویند **حسنا** فوه گندس شطرح ذول
کشم رث کشم حنظل نادر یون سفین خرق سفید
خرق کسباه موزج از هر یک یکدام شقاق و دو گرم کوفته
همه در سه که بختند و صبا بیده طلا کنند
طلای برای زکام صدراع حسنا خود چند نوبت
کنند با قدر انبوزه و صندل بقد بستند و گرم کرد
همه طلا کنند **طلای** همین خاصیت دارد **حسنا**
نوبت پنج از هر جوز بوا ایفون ششکو برستی کرنا
طلای ناخواه هم همین حکم دارد **طلای برای عیب**
حکم جو ب الرطب **حسنا** از نون منقول آفتاب
در قق در چند کندش قبی مردار سنگ بود سبکه

الجزای در روغن کلاب طاکند و بکوبند و بکوبند از آن
سجده رود و غسل کنند و نم کف کنند اول حل و شستن
سه نوبده با روغن سبزه همین در زود را به **طلا کیمه**
حرب الرطب از این است **حینه** انقون حنث
الکبد کتیش زراوند طویل و قس کاش محرق زینت مقول
استنان مصاری حیر الکلب ارض مرکت دو دوه
کبریت عصف النجار و سفید مع ح البان مساوی الوزان
بکوبند در روغن گل بنیت در روغن غایب میزد و طلا کیمه
طلا حرب جهت تو با تنقه نافع است **حینه** کیمه
زجاج کوبد و صبر کیمه بکشد و صمغ عربی در حینه و با سرکه
استعمال کنند **طلا** حرب جهت تا نمل و خندان
حرب **حینه** کوبد و زرد نوین زینت زرد خاکستر عفت
با انبویه بازفت یا سرکه طلا کند **طلا برای** تو با کاشتره

باعل طلاق موزه محبت است برای قویای اطفال **طلاق**
شکم مرد را سنگ زجاج رزق با البویه سیر که یکم هفته در آب
سرخ کن پس بر آورد و طلا کند **طلاق** کزیت است
سیر که و طلا کند با نوت در و ملک و زجاج رزق موی
سایتد سیر که و زمین و رزق و طلا کند **طلاق** با سیر که و رزق
غن از عصاره کزیت طلا کند با طلا کند حفص سبک
یا ارد عید سن و مره سیر که و رزق کل است کرده طلا کند **طلاق**
حرب برای حرب الرطب و یا پس حرب شخصی حالتی
ذات در روز و شب خانمان او بفعل خص او را استی
بتمام جلد ذات شده بود و چون در خوارش جواب
بود و زجرات القطاع موزه بگو کل که جای تبرک نبود است
رفت همین طلا خارش او در صل ایام بر طرفند **بشق**
بی اجتهاد و شفا کامل یافت در او و روغن می مالند به

باذن آنگه تیار **صفت** تو تیار فردا رنج و رنج
رب و سیماب با شش **صفت** سخته با جوار و کمر
نمایند و دروغ طلاس خسته استعمال نمایند **طهارای**
طه و اگر **حکاک** در **حقیقه** بود **نیفت** و اقیاب
بجز صبر نصف **صبر** در **ربع** فرغ نیست **صل** جمع مبارک
و در **صل** طلاس **حکاک** **انفک** در **قل** و در **بند**
ش **شوی** و **ظن** **سوی** **سحق** کرده **خمول** **کند** **مکرم**
ازین در **صوت** **حرفه** یا **صید** و **بزرگان** **را** **از** **اب** **و** **صل**
کشته **حرفه** در **ان** **ترکند** و **بردارد** **والر** **انفک** در **حقیقه**
و **ماغ** **باش** **به** **تند** **بر** **و** **ماغ** **مصرف** **نار** **و** **روش** **تند** **والر**
حکاک **انفک** در **ان** **باش** **و** **ان** **در** **بر** **موی**
باشد **در** **ایام** **حریف** **و** **ما** **انفک** **می** **شود** **پس** **بر** **و** **از** **اب**
بالج **کرم** **و** **به** **تند** **ب** **ن** **را** **در** **اب** **س** **و** **ک** **ک** **م** **کند** **به** **ن**

ماند و مانند که زیاد بود نه این مدقوق با زفت یا بربان
و اگر باشد چک **ایضا** در وقت بوی است سوز
در حال سوزن کجی م او در طما کند بوق یکدم شخم حفظ تمام
صدل سرخ و در دم سینه یکدم کوفه با نیز تر و کل
صفت و زود غش کل طما کند **طما** و اگر باشد چک
باشند اطفال که بس حی می کند اگر شش باشد
بس شویند او را با بسینو فر و زرد بفشه و غیره منقره
کوفه باشند و کوز است در صعبه اطبخ میده و قدری
از زانانه و بیا برکت شکرین و زلف کنند و جماع با
دهن را باشد حی میته و آب میده کوزاند و آب مان
نزد و جن رو بفتنه الحمقار و برهنه او خرف و مانع حریب
احقرانی بر دندان سهره کما نجه باشند از آن عمل کردن
و آن غرض را شستن عاجل النفع است **طما و بربان**

برای

بیلی بیغ یغیز از حیات شیخ غلام حسن کلبی
دین **صفت آن** مار سیاه را بیک بسته از
حرب از لایه دین او در کتفش فرو بریزند در کتفش
وارد و در آمدنی حلقه طور بنام ده دین او بسته و کتفی
بکف ادم کافه و قنک زنده و بعد از شش ماه برون
آورده برارد و سیده طلاق **طلا برای برص**
بیغ یغیز در غریب از او وضع گویند **صفت**
آن سیر کین کبوتر حیات کرده و زخم بوده و از او خود را
دور را در نظر آن که آن زاروی سیر است داخل نموده
دلت کرده تا که مثل مرسم شود بر وجه کتان بقدر
موضع برص مثل مرسم طلا کرده بر آن موضع کشند
و تا سه روز ایجا که بر نماند روز چهارم بهین دستورا
تزار عمل کنند و در مداومت چند مدت بهین دستورا

اصحابان عضو خوردند **الصله** خاکستر که بر تر با قطن
از طب طلائی واقع در اندام العنق **کرب** **طلا** برای
دراز چشم و در ورمه که میان اینون در برای میان دو
نوشته بود **احسنه** حفصه است که سفید صغری
بعده کاشن مردار است که کشن است اینون است
باید از در **حوب** که در دو ماشه از عقول نیم ماشه
طلاست ز **طلا برای** در روز الوضع تر حرمت **احسنه**
اینون زرد لوله شکر فطیخ صغری که در لوله در
از اصل کرده طلاست زرد الوضع طلاست و در حساب
باشد در اندام حشمت بود **طلا برای** انگشت حرمت برای
نامی که حشمت است بر طریقت که به شود **طلا برای** توانا
که بهتر زرد گویند مافع است **احسنه** معر وانه بدتر
در زین بر سینه بر تو با فرمن و صعب طلاست **حوب**

است

بیت از باقی خاص زشت **طریقی** برای است **معمول**
بالکجه عطر رسان کن او چمن ناید کار شیخ الضد را بد
سده است **صفت** شیره بهمت کفائی و شیره
دوه توره مکده است جو زرخش های گنجه بهر مومل شش خرد بهانه
بچه کت کوننه تخم و توره مکده سه جزو روغش کاد شش جزو
سحاب دوه جز اول شیره ارا با سحاب خوب حل
مکعد و دیگر احوال را باریک است که کجه با شیره و کبرل کند
با شیره با شیره و زرد برکت قبول بکار بریزد و اگر گرم نماید امله
و امله برار روغش کاد شسته باند **طریقی برای فزاید**
و امسک از تمام دارد **صفت آن** در فغان و کب پیغ
میل کوش ادبی عطر فیت در درعا کوشته است که هر یک
جزوی به کرده حوک سه جزو همه راستی و دو باس در سگ سماق
کبرل کرده بکار درازند و مخا و نمایند و بالای رنگ بان کجه بر شیم

خام بنزد طلا **باین** خاصیت دارد **حسین** از زخم
برای سوزن بار و غیره کل امیخته در آب خط کرده طلا
طلا جهت قش **حسین** سینه زخف شخم خطل همه
است کرده با بای حصه طلا کند **طلا** جهت شسته قصب
یعنی ایش در **حسین** موم سفید بگردم و نیم روغن سفید
در آن درم سه که حل کرده و آنرا روانه بر میان کرده و در آن
از زخم **حسین** در درم سه که در روی اصفانه کرده است
سئل **حسین** شود بر قصب **طلا** جهت ایش ز کرمی
قصب **حسین** **حسین** در درم سه در درم سه
بودن زرنه درم روغن کافور و خربسنت حل کرده خذ آنکه
سیاه شود سبده بر قصب طلا کند **طلا** جهت شسته قصب
مخرب است **حسین** با زرد کس را با یک سبده کعبه زهره
دو حصه هر دو را مخلوط خسته طلا کند **طلا** جهت شسته

قصب

صفت محبت **حسینه از زهره** تا کین سیاه بکند
ماز و بکند و فرقل دو عدد و همه را با یک سیده بر صفت
طلا کند **طلا** جهت مصلح خلق زده بسیار محبت **خدا**
حس را چنان تیدام ز زمین دو بسرخ هر دو را صلوات
و در ظرف استی رود غش بکند با خوب حل کند تا مثل مسم شود
حشفه گذاشت باقی را مالیده به بچندت روز با صفت
ش با بکند صبح باب گرم شوید **طلا** برای عیبی بسیار
بفیدشت **حسینه از این** کثیر بقدر حسرخ حشفه
ببره و با یک سده به عوالب کلان از هر یک پنج نیش
ببره بسیار که لکت و بید نمایند با جره کشیده است و هر روز
طلا کند **طلا** صاحب نگره محبت بنام غرض را از در خار خندان
رود غش زمین کور شد تا هلا شود با زبان رود غش کف با اظلا
کند و بعد از آن تا صبح با بر زمین نمایند و با حاره استوت نماید

طل زب سفید و قیاس است کند و نفوذ بسیار دارد

و بسیار مفید است **حسین** اسباب چند بدست می آید

چون بر او دار چینی عاق و قرصها بر او ریخته شود او است که تازه افکون

همه حسنه را بر او گرفته گویند چینه نشاء شد سخی مع کرده بر او

بایسته کرده بر قیاس است کند و نفوذ تمام آورد **طل** سبز

که پس عمیق در روغن با سیاهان یعنی چینه است و ام اول مبارز اولیونید

تا بوی است خرد باز دهد پس در روغن نیکو که با شکر هم به نرتر تا نرتر

در کتب اولم شود و قند نیکو که در روغن را مالیده صاف

کرده بر زرد و حسد و در خطایه همیشه از هر یک در می آید

چشمه و اصل کند که هزار تر و وقت حاجت بار او است زرد

بر اراض زخم که فرج را سنگ و خون نیکو کند **بهار** پوست

سرخ انار و پوست و شاخ و برگ و گل و میوه او هر پنج چیز را

سنانند و در روغن سخی به نرند به در فرج طلا کند پیش مراد

بسیار دهد

طله دیگر کل حاشی را اش کرده با روغن تنخ امیخته در شرح طلک
طله جهت اناتس رحم ورم گرم **استرا** اسفول گرفته
با عیذه تخم مرغ و کلاب یک انوار برینند بر ورم
طلک است اما س فرو نشیند و در درج است **طله**
ورم حر است **استرا** حیدر و لعاب ششم گشان بیط
سوم عیذه پنج قطر مغز قکا و وزن برابر در روغن یا کافور و مروج
کرده طلک است **طله** جهت مریب الرحم یعنی حاشی زندان
استرا که بر وزر تنخ و سکنجه برابر است سوده طلک است
نافع است **طله** دیگر امله حشش سوخته خاستران بارین
تنخ کرده طلک است **طله** دیگر ساجیت اس کرده طلک است
نافع است **طله** جهت شقاق الرحم یعنی تر قید که زندان **افراز**
عده از زر سوم ایله حشش در نیم باوشیه که همه انداخته خون
حشش شود سوده بفاهد از تر بقدر سی دو هر دو سوراخ

ط شفا ق معقد ساوشا سفزه **حسنا** مو

یکصد وحت سه حصه موم سلا بودغن کل با یکصد ازیه
وحت بوده داخل نمایند وقت کنند مرسم شود و سفزه

ط کنند **ط** و **یک** **حفظ** و میاید سیاه بشیر

اس کرده ط کنند **ط** **جا** **جهت** **فروج** **معقد** **لعی** **مزدون**

ایمن بخ مزون سفزه **حسنا** سه مریغه ارز از نیم **حفظ**

پایست قبول امر سلا بوده اول معقد را بودغن حرکت کنند

ادویه **حش** **سیاه** زردون بود **یک** به موش **معقد**

ط **محرب** **ط** **جهت** **وجع** **المفاصل** **وضع** **الورک**

و اکثر در و بار در انافع است **حسنا** افنون و نوله قط

شخ صبر سقوطر شکرت از مریک بکنوله در آب ادویه

صل نموده ط کنند و در امثال تبریک نشخص

فد کورا **حش** کنند هر روز تا سه مرتبه **ط** **بای** در درانو

و در کور است

بشود در کرم است روغن سرد آن را در روغن زیتون طباطبائی
بعد از کمی زه کرم کرده بشود و دیگر نالمیدن پسته زراونی است
و دفع درد زراونی است **طاجوت** نفوس و آن در
استخوان است **حبه** افنون چهارم
ز غفران و دررم شیر ز سحیح کرده مغز نان کتدم در آن
سینک بسیده نیم کرم طباطبائی و بوی و ورق کاه
مزد و عرق التان با اینتر نافع است **طاجوت** بیغه است
و اینون طباطبائی **طاجوت** برای بیغمی است نافع است کشم
حبه چند بقعه سیره مکر و تبه داده نیم کرم طباطبائی **طاجوت**
جهت دوا ی یعنی راههای ساق قمری و سطر در کرم طاهر
شود و در کرم **طاجوت** بقره کخم مرغ و بوی و بیخ
و کی کرده رب ساق طاهر کرده و بوی و کخم کرم **طاجوت**
جهت فصل با یعنی داء الفل **حبه** از زنجیل منقل در انقل

رزق با کرفش تخم شنب حوب ناز ماریت سینه طرح شنج
حوب حدیث و ارزان نیز کرمب ناز بر ابر کوده معل
امیخته طلا کنند و محفوظ همین اودیه کف است
کوزد باب آینه **طلا** جهت عرق برین ناز **خوار**
ارزنده جنتی مقل از زرق صید کسم کتان سیرین کبوتر
بسته بایک سیده بنم گرم کرده طلا کنند **طلا برای**
ناز پوست بیج سبزه زنجبیل سیده گرم طلا کنند
طلا دیگر برای ناز و کافور منقل هر دو سیده و پیش ظهور
ناز پوست زردی طلا کنند **طلا** برای ناز و صید روزه
کجا و امیخته طلا کنند **طلا** مقل از زرق باب سینه
بر ناز و طلا کنند **طلا برای** اما س هر ششم در باشد
مربس **اوزار** رزنج و منسل و منک مسک
برابر کوده باروشن نوح طلا کنند **طلا برای** مردم بلغمی

یکد

در کدی سوده طلا در دوق بخته نذر است ناضل کرده
در رز و شب چند بار کند طلا برای اماس ^{مستم}
که باشد **آهسته آهسته** بنحال کتکت و در کین کبوتر تازه گرم
دل در جایی که خواهد سر کند بگذرانند در صل برکت **طلا**
سینه دوخته و اردو جو بجز هر دورا سوده و پخته ^{امخته}
باب بر دل طلا کند **طلا** پنج با بهره بر دوازده سوده
در دوق رتشی چو پیشده بر دل خاک کند در دوز
و زود بکند شود و به ارد **طلا** برای رنگین جراب است
بر دهن طلا کند و چون و تن بر کردن شود پنج کوس
بعل سوده طلا کند **طلا** خسته ابنه را با آب سینه
بودم چو پیش طلا کند عمل رتشی نیت **طلا** مقل از آن
کنند را بر کوفه بر دهن طلا کند **طلا** برای شیره و نهی
بیت گویند چو دیکج ز کرد برابر سوده **طلا**

و دیگر برای است **حسین** رصف از بیه
تخم پنیر کیند **حسد** اسن بار یک کرده بود غرض
امیخته مالند **طله** جهت لرب و ان کجاست
مانند آینه اش **حسین** تخم رس از د جو به دارند
قطر اصل الوس است الطیب صندک اس رون ادراکی با
برابر باب بوده بر دوشن کا و امیخته بر کشا طلا کنند
طله جهت کجاست **حسین** فیه رصف لوبت دارند
وزن را از باب کرده **طله** زده با روغن کجاست طریقی
سقا زف به پزنده و طلا کنند **طله** جهت پسر هوش
و ان کجاست است چون **طله** امروزه ریاضه نمی شود
چا میماند **حسین** صندل بقدر نالگی سر می جوید
و کجاست لوبت رسن در یک جای هر شش آدونه برابر
گرفته نایب شده طلا کنند **طله** دیگر لوبت در شش

استان

استبان باب اس کرده طلاکت و یوش ان شونده
 طلاق جهت طاعون البرمهل پنجمش باب بوده در
 خاکستر مکررم بکشته بکند کوفته بر طاعون طلاکت طلاق
 جهت بعلک با اس استبان **حسب** از بجز شرح
 کرده در خاکستر کرم بکشد و بکشد کوفته مشیره گرم کرده
 خاکستر **طلاق** جهت زارم بعل و استبان **حسب**
 موافقه در مشیره زینک سخی موه طلاکت **طلاق**
 جهت زارم بعلک استبان محریست **حسب** فقط
 بزهر بقد سنج البرمهل حسد زار پنج حبه سفید را بر
 ماب کرده طلاکت **طلاق** جهت زارم بعل و استبان
 محریست **حسب** از سینه امونکه زود درم منقل هم درم باب
 کرده طلاکت **طلاق** جهت ارج در هند در سینه بنفاری
 زبول بپزند **حسب** از کوه کرد کوه پایچی برابر کرده کینه کاه

تر کرده و تا دو هفته نگاهدارند یا بر مایه بول گاوی
بر اثر بول طلا کنند **طلا دیگر چونه** و شیمی وزن بر
گوشت معوی و این طلا کنند دیگر چونه و شیمی وزن
برابر گوشت معوی و این طلا کنند **طلا حمت**
و نزار و یهودی **حسبای** و نزار و جام کوزه بروده
فستق نیم گرم انوزه ربع گرم می کرده ریخته خاک نموده
بر نزار و طلا کنند **طلا برای** یهودی در نهایی
بنام گویند پیشتر در انشت نوز کوشش بسیار کنند
در سمیت و جدت در تمام دست ان را بیت گزیند
بر مملکت رسند این حرف بعضی بر بنده العوض
کرده اند علاج چوپا در در میان که مثل می باشد در اثر
موصد گوشت با آب اس کرده طلا کنند مگر عمل نمایند
طلا سرمد پویش با آب سیده طلا کنند **طلا** زرد

در کتیرا

و گنجا بر او بوده بابت طلا کند مگر بر عمل ارد **طلایه**

خسری یعنی **جعبک پوست درخت سی**

از آن یعنی سبیل در پوستستان به کولر هر سه برابر کوفیه

و چینه رو غشگاه و امیخته بر دانه های طلا کند مرض

و باز از آنش دفع شود **طلایه ابد با دفع مشهور**

بابت است **خسری** بعد و خفض باب بوده

در خشم است طلا کند **طلا برای زخم شمشیر**

و در بعضی جایش بسیل ز پنهان بری اید **خسری ابد**

در آب لیمون بر تابه بوده نیک هر ارد بطور مرهم خواته

شد هر روز صبحی در خشم طلا کند **طلایه دفع**

در دوا سخنان در این است **خسری** مصطلح در

سجدهم تو بنامی ستریم باشد روغن کادوسیر کاسم نام

اول چهار نیم باشد روغن ایداشه سیند بعد در دوا

دو دمام تا تمام روز خورد در ظرف لکها هزاراد درام بود
طما کنند و ببالد هفت روز بهتر است و باوی
و کوشش کا و لازم داند **طما حرب** جهت حرب تنبی
خارش در حش و کشته محبت **خسب برای سیاه**
موم سفید چهار دمام روغن کافور ده دمام موم در روغن کافور
و سیاه انداخته بر بدن در حمام طما کنند و ببالد
روزه منو از تعبیده غسل کنند **طمای دیگر برای خارش**
حربت خسته ای که کرد و در دم بزرگ بنج یکایم بنجید
بنجام سیاه بنجی شده هر سه ادویه کوفته بنجید سیاه
که برل نمایند کیدی که سیاه شود بعد از آن
روغن بنج حل نموده طما کنند و ببالد انشاء الله
رضت باید **طما** جهت خارش محبت **حربت**
توتیاز سیاه کوفته بنجام که کرد ابهت رخموده یکایم

کافور

یکی فور چینه دو دردم هر سه ایمنه در یک دردم روز غن
انداخته سه حصه کنند در بدن ط کنند در آب
شسته بعد به چهار پنج کهر غسل کنند با ارد
با کل سه روز **ط** جهت قویا یعنی داد و ان چهار نوع
است سرخ و سیاه و سفید همه را برابر کرده اند
و که **داد احسنه** **کرم باکی** **قطر اندر** **شرف** **صبر** **سرخ**
و سفید همه را برابر کرده در دو نوع گاه و انداخته سه روز
در احوال دارد بعد به ط کنند **ط**
قویا **حرب** **سبز** تو تیار کیسوله کافور حذری
هر دو سستی کرده موم کافور سه توله روغن کافور و مخدرم
اول موم در روغن در او انداختنی برایش بگذارد تا که موم
بگذارد ادویه انداخته بجا وصل کنند و چند بار از آب
سرد بشوند و هر گاه که در روزها نش کنند بر پشت

گرفته و در آنش اندک گرم کرده بر آن مالب **طاس**

جهت قوبان شیره بر کف چتر مرزور سه چهار مرتبه

طاس جهت قوبان صد ل سه جا که در شیره لیمون کلا غدی

سیده مالب **طاس** جهت کونته دان **مراجه** است

در ساق پا و دبا خارش و موشور **حسره** هزارا جوبه

عده بیان هر سه برابر مالب سیده طلا کت در

هفت روز به شود **طاس** دیگر برای کونته **حسره** ای کوبنی

کسیده مرغ هر یک یکدام روغن چهار دام همه کونته

سمنه در روغن مذکور همیشه بکاف در اثر بوقت حاجت باشد

ارزش سینه نافع **طاس** برای کونته **حسره** بکعبه

بوتن کمان **طاس** در روغن سینه پنجر جان بریان

کت در روغن شود و خسته گردد کصاف کرده مالت

طاس در ملافه **حسره** جهت شقاق در سینه مالب شود

ک

طریقه سینه طرح بجز در زرد خوب هیچ کمتر تر مو هر سه
 س دی کوفته نمیشد با بیشتر کمتر بهتر است زرد فوسف
 حاجت باب لیمون برداغ طریقه **طریقه دیگر برای**
 رص محبت **خبر او با سیاه** در او زردی
 انداخته اند تا دود سپردن زرد و بوزود و حاشه
 شود از او روغن عبیده میخورد و با غنما طلا کنند و روغن
 مذکور را اگر حاشه بسیار باشد مانند کنی بگیرند و در آن
 روغن با دوام **طریقه جسته ابرش و جسته یعنی در وقت**
 و با می باشد **خبر از اسم اب کوفته** اول حاشه
 هر یک سه دام سه که بنام قند یکدام روغن منجم
 سینه و سه شود بطریق منجمه یکت مال
 سه روز عمل کنند و روزی سه مرتبه کنند **طریقه**
 با دوام را سینه با یکدام تیره میشد و اوله اسبجه شکر

سوز

تازد و طلا کند و دست است با شکر کرم نموده ساجده
طلا معتر با دام گرفته سبده با یکدام میسزین بطریق
بطریق فاوده طنج نموده در روز دوشنبه دفع کرم کرم طلا
دست را از پارچه بسته دارد **طلا** جهت **تفوق عقبت**
یعنی در بویک باشد حسنه فشر سباده و نقل ازرق
دقیق و غسل و کف و موم همه را برابر میسزین سبده
در بول کاه و کج شسته و نیم کرم طلا کند چند روز عمل دارد
طلا صابون لاهور را بایب کوده در صندک تیر کنند
و در بست کلبت و صندک بایب کرم بوشند **طلا**
از تر قندک حزن باشد و خون اید **حسره** سقده
از زرد سبده با یکسان هر دو را در هم حشده در بست چندان
باید که کرم نژد **طلا** جهت **تر قندکی** ناخن محراب **حسره**
از زرد بایب سبده در طرفت اینی با نمده کلان صلیانه

کرده بر ناخن طلا کنند و بکار زنت تا حشمت شود

از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست
از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست
از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست

طلا کنند طلاست که اوی کشم رب لای

از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست
از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست
از طلا که در آنجا است که بگوید که طلاست

و امه و ریت از کوبیدن همه طلا بر آید سوده در سینه

اسیخته تا بر مفته ماله بر حق گفته و نوزد و نوزد طلا جفته کلفت

در بر حق محربیت احسنه از حسنه دل در لیمون کخم مراد و کا

بر کسند و با بلا سر ووش از لیمون کرده بر تیشند تا که قول

سیره در حوزد و حشمت شود بر آورده باب لیمون سینه

طلاست

کرده بر ان موضع طلا کنند و بماله در آتش دارد **طلا در برای**
 محراب است **حبه زکس** بعد از پنج من فته که کرده است
 ریش منقل لوزق موم فقل بارلقان فط و تباي سينر زوبفند
 صندل سرخ و يفتد سنانک خجده را ميده کرده در روغن کاه و انداخته
 او در مس در صغی در آشته باشد بخوش برید دست در آن او نذر کاه شده
 باز در هر اوتدی که بخواهد بر آرد در ررض طلا کنند و بماله و هر چند که
 سوزد بهتر باشد **طلا** برای سیمان و کزشت عرق و بیلوی آن
 سیده فتعی و مار و موی سیده بر روغن کل نیم است
طلا عرب رنگ سیمان بای اس کرده بر تن بماله و بالای
 آن سیده اس کرده طلا کنند با آرد حورار و روغن کتید استغنه
 اینگونه نرزه بعد از زیند غسل کنند **طلا برای بیلوی عرق**
غیر زنی محل لاهی و یک جبین و کل کوه کجا اس کرده است
 سزد طلا دیگر چونه بان با غسل طلا کنند **طلا برای نرزه**

خن

چون **قرص** در **بج** **عین** **بند** **نود** **حسره** **سکین** **تازه** **سب**
رزم **طلا** **کنند** **خون** **بند** **نود** **حسرت** **طلا** **برای** **مذ** **کردن** **خون** **جرب**
حسره **ای** **بغده** **اراز** **فرغ** **جائی** **رخون** **جاری** **باید** **مندان**
و **انگ** **بران** **بایستند** **طلا** **برای** **بهموده** **ادریک** **رسمی** **حسرت**
حسره **مقل** **ارزق** **کات** **هند** **هر** **دور** **بر** **بر** **باید** **نیده** **بر** **باید**
همانده **بر** **بهموده** **پیشینه** **در** **گاه** **خود** **بگذرد** **جد** **نود** **دیگر** **به** **بند** **در** **گاه** **از** **طرف**
بکنه **ریم** **بر** **اید** **از** **نجان** **طرف** **در** **هم** **را** **شکیده** **ریم** **را** **نایک** **سوز**
حسرت **طلا** **برای** **بهموده** **ادریک** **زین** **حسرت** **طلا** **صودا**
رسمی **و** **بکنه** **بسه** **باید** **باید** **طلا** **کنند** **حسرت** **طلا** **برای** **وضع**
اتش **در** **بکنه** **هر** **گاه** **مردم** **باش** **باب** **کرم** **باید** **وضع** **کرم** **کوفه** **نود** **هزار**
خون **ادوی** **باید** **باید** **باید** **باید** **طلا** **کنند** **ال** **و** **اگر** **روز** **گذشت** **باید**
رک **معینان** **را** **بوضه** **خاستران** **باید** **رزم** **و** **داغ** **بشد** **ند** **و** **باید**
بیل **السی** **روح** **حیش** **داده** **بایستند** **صع** **و** **شام** **بکنند** **طلا** **برای**

روحانی اش حریت **جزایر یک سبب** مکه طایفه کوی اش
مردم زده و ذراغ بقدر نمی شود علاجی به ایتن نیست **طایفه ای**
روحانی اش حریت است **اجزاء** بصره از دینت است **مکه**
طایفه است **برای ضرب و حفظ حریت اجزاء** سیاه را بطریق دانه
ایست برته و در بخت مایده اول در توغلی است **سبب** کتبه بعد از آن
مردمی از وی گرفته بر این موضع **سبب** کتبه و با رای آن بر یک پهلوی خفته
چون سرود از با و نگاه داشته **سبب** کتبه **طایفه برای** حفظ **سبب** کتبه
اندیک چهارم میده کتبه میده **چوب** هر یک چهارم و نیم و نیم
مستی کرده و در دراز او عن دودام **سبب** سیاه و سفیدی **سبب**
داخل کرده **سبب** کتبه در درجای ورد **سبب** کتبه **طایفه برای** ضرب و حفظ
حریت **اجزاء از چوب** ایک است رسیده در سر که **سبب**
خمیر کنند و چاقو کنند و در دودوم را دفع کنند در آسمان **سبب** کتبه
است **طایفه** برای زهر **سبب** حریت **جزایر** کتبه **سبب** کتبه

چونه

چیزه آفت ، رستیده مسوی نرم کوفته هر دو دست خود را مالیده
بکنند در دو دست بر یکدیگر امز ز نرم و کتریدن عصرت وضع بر دهن
مضاح ضرب مکرر برشته **طلا دیگر** معتر حال کوفته نسکه
بر این موضع طلا کنند **طلا دیگر** معتر کفن بر تن تا مکن مالند
یا باب سوده طلا کنند **طلا** در بحر الحام هر ضرب برشته **حسره**
شبی را نرم سوده بعد از اینجه بر موضع ز کتر دم گرفته باشد
طلا کنند به حال نسکن در دویاید **طلا** برای نرم عسکرت
در درنده مکر کوفته دستی است از آن علاج کم دراز
حسره در فراطین سوده باله دایره فراطین هم برسد کل سینه
او طلا کنند **طلا** برای کزید که عسک تخم برش بسره ز قوم اس کزید
بر کزید که عسرت طلا کنند **طلا** برای کزید که کاسه سنگ و دندان
حسره از در جو روغن کاه ایسته و گرم کرده طلا کنند **طلای**
دفع زخم زریاید **حسره** در در فراغ عید و حنن مانی می نازاید

زجک زده باشد طلا کند **طلا جفته صداع** بارد و حار و مرط است
احسن زده پیش از غفران مرکی ضدل یقند اینون کیتراضع غرض
 بکلاب سوده ضدل اس کرده بر پیش طلا باند **طلا جفته**
صداع مرکی حر است **احسن** بیج پده اکثر ز پیش بایک
 گرم کرده بر پیش طلا کند **جهت** درد یقنقه **حرب احسن**
 ر غفران را با باز سیده برورد طلا کند کیفیت حاصل
 می شود **طلا جفته یقنقه** بخیزد اسیده **احسن** از زود
 یک سرخ ضدل یقند چهار سرخ اینون است که در تمام
 کاهو حل کرده طلا کند **طلا جفته صداع** هر قسم
 چه حار چه بارود چه یقنقه **حرب احسن** ضدل یقند
 و ضدل سرخ از زود یک سیده نه ر غفران تفاح از فر
 هر یک بکانت که کاهو بزرالنج از هر یک دو ماش اینون
 بشم مانده با کلاب حل کرده طلا کند **طلا برای** در دسه

و بار در محراب است از سوده **حب زعفران** دوزخه غرول تنویه
در آن که نشد نشاند در بر طلا کند **طلا** جهت کرم
صفراوی باقی **حب زعفران** بعد کاغذ حردانه در کلاهی که
سبزه بر دل و در مانع طلا کند و سوط کند **طلا** جهت
دوار یعنی کریدین **حب زعفران** صندل و کافور و
حب زعفران در آب در با این **حب زعفران** در آب در با این
نوشند و طلا نمودن خوب است **طلا** با این **حب زعفران** یعنی صفت
حب زعفران و چوبه و شکر و **حب زعفران** در آب در با این
تمام مابند و تسبیح و فند و عبادت از کشنده شدن در است
مانده عضو باشد **حب زعفران** در حفص و است از است کسی
که رفته رزق و آب اس کرده نیم گرم طلا کند و با لای تبه
که منته سازد و **حب زعفران** **طلا** برای با و هر که که مابند و است
است **حب زعفران** در چهار دانه مسکوف یک دانه موم و بارون

بکنند کما خنه در زمان شکر ف کرده داخل کرده سر بار چه یک
 طلا کنند و نیم گرم بر غصه در در میزد **طلا جهت نفوسه است**
بج بود و چشم دراز کرد **حسیر از** خوب میسده با برون اوز
 جو به هر سه برابر در برابر همه را در نخود و همه وزن همه روغن کینه
 گرفته طلا و لوری س رز در اونی بسته یک گشته **طلا جهت** هر
 یعنی سوانی در ارض اعتدال در گذرد **حسیر از** سیسته افتون
 و غفران مکه میزدیم بگویند در دروغن کل امینه ارنک **وزب**
 جوانی در این یعنی مانده و طلا کنند **طلا جهت** حرار یعنی سر
 سر که از اذنا کوبند **حسیر از** جوانه لول ماد کاد سیکه
 ابر طلا کنند **برای** **عزاز** یعنی **دقا** **حسیر از** اوزن ریف
 و نیمه ماد کاد ملی کرده پخش دهنده و سر در کرده بر سر بسته و از آن
 و بعد از این پس سر شسته **طلا** برای سیر **حسیر از** برای گوش این
 مشک اطر فعل را که همه سادی در آب کوبی تر کرده و در

نیز در در سردیش با سوسمی با سوسمی **طلا** بکنند **بکفه**
یعنی دمسدگی ریشهای جوز در در سردیش **خود را یک** در میان
سوسمی **طلا** بکنند **طلا** دیگر شمشه گیسوا حق مردار است
از پوست انار رزق جوهر از نهم یک شمشه درم با یک بوده
و سید نرم موسم در است نژده درم روغن شیخ مکر از نهم و شمشه درم
سه که اینراخته با لدا تا رسم شود بر سر بالید و طلا کنند
طلا دیگر برای سفینه **حسب** بنده بگردد و شمشه درم جوز سیده
در روغن شیخ حنظل کرده طلا بکنند **طلا** طلا کردن سوسمی کین پانز
کا و مایع ایمنل و به سوزن کا نده گویند در نژده مهرب نوشته
و برای ما و حوره نیز مهرب است **طلا** **دوازده**
یعنی ما و حوره در این عمل همیشه در سوسمی ریش افند و کم در **حوزه**
سوسمی کین موش به ترا که مل همه را در روغن سوسمی سیده مهم کین
طلا بکنند **طلا** برای ما و حوره **حسب** **دوازده** مثل سوسمی

بخورد در روز و شب هر پان مزه و بجز وجه سفید بجز حصص نم نم
 در این کار و این کرده طراکت در اگر بیا به غسل حاش نموده
 اضافه کند در افری است **طرا** جهت انشاء الغرعت است
 در تمام موی سر درش موی ریش ریختن کرد **حسنا** جرد کجی
 مهنر فقط ماش و منگ است کل نموده می تو قر از هر یک بمدام غسل نصف
 دو نیم دام و در انار با استی کرده و بعد از امیخته بر موی های بلند
 و بلند از پشمش بویید **طرا** جهت شستن شوی بر قند موی **حسنا**
 بیج روشن کفند سیاه کل می تو قر و بکند است کرده طراکتند
طرا دیگر تکراره آمده بید مویس این بیج مثل را اناسیر که موی
 کورده در اناسیر اوازده **طرا** برای افرراط وجودت موی سببی
 بیج موی بر بید موی کسند **حسنا** مغز من معاب است قول
 کند سیاه هر سر را برابر با ب کرده در اناسیر اوازده و بکند
طرا جهت انشاء الشربعی روی میزن موی **حسنا** در اناسیر

بمفده

مریضه ده درم **یکدم** ایله برابر روغن همه ادویه
 به پزند چون کهنه نژاد کفایه اند هر روز دو سه مرتبه باید **ط** برای
 درازی مری غریب است **حسین** کثول از چهل هر دو را در
 همیشه سینه طلا کنند و بعد از دو ساعت **باب** این است
 برای اکثر امراض مری را نافع است **ط** و **موی** سینه
حسین و سه جهل درم جن سهند درم کوفته پخته روغن گل
 مراد و ماب کرم خیره موزه شب باید بالایی آن بر
 بعد از کز بسته کزاید صبح **باب** کرم بزی **ط** اطرین و نیچ
 رویت به هم کرده سوس **این** برابر بوده یا کمتر زخم کنند زبانی
 بر آورده بارش بر سر درش طلا کنند و بر یک به باید آنچه سبز و نوب
ط جهت قتل منی سببش **حسین** سباب را در روغن
 کنند و حالتی جدان بالند تا پدید نوزد و در روش باید تمام
 پیش ببرد **ط** در امراض **پشم** **پشم** در **پشم** در **پشم**

جهت روغ مولد **حسب** از غزده گرفته پننه حقیق بعد بنی سخته کوزه
اب رگ لیمون بطرف اینه ریخته این چهار کرب

و اطراف چشم طلا کنند دو سه مرتبه **حریت طلا** در دست
جهت روغ از کت سنگ دار لهر با حقیق کرد و وسیله

یک یکدام با یک سیده طلا کنند **طلا چنه در دست**
حکم تمام دارد **حسب** از سیده سیاه **تعدد**

کافور و درخ از غفران کسرخ با کلاب سیده از چشم طلا کنند
در یک عت نفع ظاهر شود **طلا چنه در دست** در از غنیمت

حسب از رگنل حویب از قطار از مر یک در بی با **سنگ**
کرم کرده با پای کرد چشم طلا کنند **طلا چنه** زرد یعنی **حریت**

حسب از دیو دار کل مغنیدان رگنل با بشیر بز اش کرده و کرم نونا
طلا کنند **طلا چنه** زرد **حریت حسب** از صندل سفید

رگنل رشن چوب نارنگ سنگ با یک سیده و هم
کرم کرده طلا کنند **طلا برای قرصه غین** اینون پست سیده

بگوید و از زرد جوید وی گرفته با یک سکه طلا کنند **طلا جفته سکه**
یعنی با سستی و آن را بکن بر روی مردگان **حسین** تخم کرفس کرده
بغذنی برضه مرغ اینجمله بر سلسلاق طلا کنند و مغز بادام کوفته نیز
عورت اینجمله طلا کنند **طلا جفته معین** یعنی زیاد آتش در گوشت
چشم سرگرا شود **حسین** از زرد گوشت در هر دو سال باب کرده
بر روی بگذارد و اگر دفع شود بهتر و الا گوشت برود بگذرد برضه بود
برو مالند **طلا جفته ششاق** یعنی مندی و آن زیاد آتش در یک
مال است **حسین** از زرد گوشت در وقت آتش برود بر آب
سکه بر روی طلا کنند **طلا جفته بقره** یعنی اماس در راز
راز در در کرانه چشم برید آید **حسین** سکنه حفص سینه
سینه همه را با وی گرفته باب کرده طلا کنند **طلا جفته شیر**
برآمد یعنی بر پال **حسین** از اینون حاضر با چون با ضه یعنی
شست حل کرده بگذارد و بر روی را کشنده بر بیخ طلا کنند

طلاجه حفا یعنی حفا پوست چشم **حسره** از روغن گل سرخ و زعفران

سعدی برضه مرغ مس وی بعد از بیطاب حشا از ده برکت

چشم طلا کند حرکت **طلاجه** از ارض کوش اما سن **کوش**

که به اندر که نول گویند **حسره** از مکه رزده و **حفا**

ما ب کرده طلا کند **درا** از بنغم بود **در** از ششمان **کوش**

از چش وزن کرده ما ب طلا کند **طلا** دیگر پنج سکه و **حفا**

تر پس سیاه همه سیلاب **سینه** گرم کرده طلا کند **طلا**

جهه **جهه** ریخا یعنی خون پستی **حسره** از گل صندل و سریش

هر دو را برابر کرده و بعد از این انداخته گرم کرده **حسره**

و پستی طلا کند **طلاجه** **درا** یعنی ریخا و پستی **حسره**

به مایان و موم و روغن کاج و بهم امیخته فته است **حفا**

بهند یا پخته طلا کند **طلاجه** ریخا و سفید جان به

مایان یا مرغ فم **حفا** طلا کند شقاق پستی **حفا**

طلا

طلایه یعنی خاصیت دارد **حسره** در درازگی سه مرتبه متفرق

گاه در روغن گل امیخته طبل کنند یا فته در پتی نهند **جمله اماسی**

و کجک و در دینی **حسره** که بار بندال سه کین آب است

بکدام کلت کرده روغن کیندشت و ام در حلق انداخته

بجوشند تا روغن بشود و صاف هموده را با مس و کجک طبلند

طلایه کینک لب و زبان **حسره** مقل رزق و حواله

در مقل با سینه رزق طبل کنند **حسره** او دیگر بیدیه زینا

بب زبانه نوده رزق طبل کنند **طلایه** کینک لب

زبان و لب **حسره** با برینک بیدیه امه از مریک

بکدام همه کوفته چینه عسل امیخته رزق طبل کنند **طلایه** ترغید

لب و لب نشسته کتر است کنده از زینا با رزق بیدیه

پس با کینک بکدام ادویه کوفته چینه در میان بند انداخته **طلایه**

طلایه درم الفته یعنی اماسی لب و لب **حسره** بیدیه

بقره سوره نوره هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

و صل سینه در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در
مخمس در هر یک یک درم باب سوره طحا سینه در

مخمس

هفته رات مکه کرده اند طلاقند طلاقجه پنی شدن

باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن

باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن

باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن

باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن

باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن
باز برای این که طلاقند طلاقجه پنی شدن

حسنة او موش لا گشته از احوال او و غم او آنچه در دست است

بطرف داخه بر پسته گرم یا بر تابه گذارد و طویلی در آن سبزه

کنند بزرگ طلا مانند حرب است **طلا بایت حکم و مرضه**

برای قوت باه حرب است حسنة او در صحنی صحت

از مریات دو ماهه حسنة فرمایند تا به شش می رسد

هر سه را از شراب دو هفته سخی نموده بزرگ طلا کنند **طلا برای**

فیض نفع است سر کین کبوتر یقین خشک و عاقر قرحا

هر دو را جدا جدا است بینه مساوی الون بمرند

بعد در سینه که کفایت باشد سخی مذکور را از هم بقدر نفع

باشد سخی کرده حنقه گذاشته بسبب نماند و بر کین بالای سینه

و در بیهفته مطلوب حاصل شود **حرب است طلا مویک**

مویک کایه یا حیوانی در روغن عراطین حل نموده طلا کنند

و اگر بسبب جوش گوشتند بهتر است **طلا محرب برای**

قوه

قوة باه بجهت ملوک و سینه و قصب نظارت بنمال نوره بیدام
و بنمال طایوس درینم دایم و بنم تا نوره دو دایم و در قضا کل و دایم
ششم سینه که بکدام تر فعل بیدام و مغز که نیت است و بعد از
مرغ بحدود سنده غوک است این همه را کوفته بجا کرده بطریق
چوبه کچکشد یکبه از آن هر روز طلا می نمایند تا یکم هفته **طلا در ضمن زرا**
و کار رفته را بود در صفت مرغ جوان سیاه رنگ و صفت نشاء
باشد بسل کنند و خون او با بول خرز جوان که برابر خون مرغ باشد
هر دو مخلوط در است غلطه بر قصب مالید و باد کنند ما حش
شود همچنان سلسب متواتر کنند مرتبه اول نوزش و ناس می کنند
و نوزش کنند بار دوم نوزش کم خواهد شد و مرتبه سوم هیچ
نوزش نخواهد شد و بهر وقت غنچه خواهد کرد انزور جمع کنند
روز دوم مشول شود همین سلسب کاهیت از فرج ثابت
اکثری نوشته شد این دو کرده با صلاح ارد محرب از مردکا

است این بسبب نظر است **طحا محراب** شخمی در از کار رفته بود

و هیچ دوا کارگر نشود این دوا کرده با صلاح اردو محراب از موده است

این بسبب برای استر حانی با نظر است **صفتان** عافیه

دارد ایند اینون معرر از هر سه دام دوپست پنج کیز سفید سه دام

بر چهار جنس وزن برابر گرفته در بول غر زمره جوان باشد که هر کس کند

دوازده پهر نامه سه سه شود در وقت طلوع کند مایه ای که

پان بر پشم خام میزند **باب** **تردیم در عرفین** **بشنید**

فصل فصل اول عرق از درک بکهنه فونت باه اثر تمام دارد

صفتان این **ایب زردک** یعنی کاه عربست من قنده سیاه

کهنه سحج کل دها یکی پنج کیز دوپست پنج معینان ده سه کوی

اید معطر بزند **ایضا** **قنده سیاه** دو من زردک **بشنید**

دوزخه کرده اسخولان مهرون کرده در زردک اید حه بانفقدار بقتند

مخلوط شود بکوشند دوپست معینان دو مادیه در عرق واصل

میکنند

بکنند همراه سازند **عرق کل کبیر** چند مرکبی **سبب سردی**
و نافع است برای بیماری محرقه صفراوی و تب ارزاق **عرق مبر**
هر که سیدانم از آن کوزد انقدر قوت به افزاند در جهل عورت
را خنود کند کرد **عرق ط الروح** سیر میزند را بشکافند و این
خالی کرده در آن قند **سبب** اندازند و بعد از چند روز در کوش
اید و کرمهای او تمام حل گردد و چاشنی عاقرقرها و خولینان
و مالک **داده** بکاشند و بکار برند **عرق میوه** ان میوه است
مثل کشمش و درختان برابر درخت انبه می باشد کمان
در خم ده من آب کنند و بچمن مهره داخل کنند و سه
لاست پنج معندان ریزه ریزه کرده در وی اندازند و در قند
سبب چاشنی میزند و چون برسد می چکانند
عرق ط الروح کبیر قدر **سبب** میزند که باشد خنود
شکافند و این که خالی کرده در آن قند **سبب** اندازند و بعد از

چند روز در چوش آید و کمرها او حل گردد چاشنی عرق
و خولین مالکین داده کفایت و نگاه رزق **عرق رزق**

و ان حرکت صدمت و ان حرکت عرق و و با
سلا تا یک راه ایستد بتر تا خواه گرفته ده سیرت در ان
از اخته سوزا کفایت **عرق بد بو موی** به بود آب زرد

بباز در چشم کنند و پنج فرقه سیاه کنند
داخل نمایند و پنج کل و با یکی و ده سیرت ام معین
داخل کنند تا کوش آید مفضل زتر اگر خولین و موصی
و موصی سفید و سفید رزق و انده و بینه و کماله ای و سعد و آل

کنند بهتر بود در پنج با بود **عرق مکتب** **ارزده تخم کرم**

تخم رزق تخم کز سمیت تا خواه اجمود از هر یک ده و ام
و لال برزق و الان حوزد از هر یک دو و ام پنج در صحت
مشن ده سیر کل مد پخته ده و طم حبه را جو کوب کنند و شب

وز آن تر کرده لقا هرگز در روز بطریق ریش بکشد

بعیاش ده سیر عرق بکشد مدام از آن هر روز بنوشند

عی بی پند در اماکن خراب **عرق صفت حکم صید**

یعنی ریش جگر پنج بر تا خواه ریزه سیاه مگد و نیم

سیر ساهر ما و بیان کثیر حش مریک سیر سیر چهار دو

را میگویند کرده در ریش مگد کور اند زفته باز بکشد تا

است **عرق کل سبیل** تنها را میفد بود و مری و مقوی

است **الرنج** ما داور داشته **صفت ان کل سبیل**

تیمه را میفد بود و مری و مقوی باه است از کثیر حش

حش کرده باشند و هم وزن ان کلاب و همین صند

کل مدنی و نصف این کل حش کرده با هم مثل ریش

بکشد در بسیار بود منداست و ریشها ریاضه کند و وقت

باه سیر اند و نوظ آورد و در دشت حش چشم زیاد کند **عرق لوم**

بجهت امراض باروتز مایه است و شش لطف با برودت باه افزاید
در ششها طعام پدید آورد و جمیع عصانی را گرم و پروتسازد
و جوانه باز دارد **صفت** آن شش است که زده سیرت پاک سازد
و کمبود و دود سیراب داخل سازد و شمار جالیه و کثیر نیکو نم
پاؤ کوفته سیر داخل سازد و در خمیر عرب کرده و سیرت بر
در زمین دفن کنند و حل شود در آن بطریق معارف غرق کنند
یک شربت ایتیم سیر شست **عرق سب زوری** باه راوش
دهد و منی سیر آید در سب روی بکنو کرداند و اشرف آورد و انواع
سبب در برابر سیر و برفان و سیت و دم زدن و قویج و سیر
و ریح شکم همه را این سوز **صفت** کبیده که میاید بر برده هر یک سیر
که در کفن صیره کل داده پوست عید زرد هر یک نیم کبابه صفت
عاشق تر؟ و بود را حلقف کرد حلقف در زرد نقل الاهی بر آن و خورد
و سبب الطیب عید عید رخ آمده سبب عوی کثیر طبعی قهار احمد
تر می

مصطفی

تربیتی که مایه رینک تخم سفید و تخم منگوست خردن با رینک
انقره ان مرضی سیاه و یقین اندر جو تخم گوشت مویرس با
پس پخته هر یک ده درم بجز کافور در روغن
چاه اندازند و یک فنجان سیاه باز کنند و همه در
کرده با توده روز در زیر پان در سه لیکن و فن کنند و بعد از
پانزده روز صبح و شام صاف کرده یک صبح بوشند

تا عیب است **عرق چینی** جهت تقویت عضلانی و در
و تفریح و تطیف حساط عینط کله قاعده است **اورا**
باد و مثل او از محمود کل کاوربان و باد رنجویه و کسریج در آن

در کلاب و اسنان است و در وقت نعل مجموعی شده
عرق نقل او را یک روز در عرق ازبانه و عرق بهار مار کینند
و در بستر نقیض نماید و عرق ازبانه و بهار چهار مقابل نقل
باید **عرق** و سما باد و اجاب سید البرطل از محمود

بقرت و در جمیع نافع بهتر از این است و کبریت چوب

بر کتب انواع بیخ شده در مانند سرائی تقدیر

و تقویت اعضا در یک و وقت بیخنده و سب و قوت طبعی

و حیوانه و لغت نماید و با قوت بز باقی که مفسد و مضع و سرد

و ملطف و مسرم و با ای صفت در مسکه عطر و در جمیع ایزه

است و کبرایت و سب سرائی است و رفع اکثر علل

احش به عمل است و قوی التیاز و سرد الفقان افزه حوالی

ادویه و قدر ایشان مقدار سرائی افرا می ان حسن

بر کتب و مسکه جان ارواح لطیفه عفا قرار خوب کینه دوایان

مصلحت سرفه سرائی آثار مذکوره ان مخفی شود بود **صفت**

ان سجد از یک مرتک دومین ای سب از طبع بیخ

باید و مضر است و سب و سبیل بقدر زنده کرده کسرت کاد

باید از کبریه از بنانه دار چینی کبیه بیخ کبیه بهار تاریخ کل سجد

از سب

از آن برای ضرب سینه و شفا بر یک و پوست ترنج اگر نباشد
بار یک شیرازی و الا بر یک و پوست نارنج سیصد شفات
جوز در ایش : با دهر یک معشار و معشار بموت کرده آفته
نماند گویای یک نارنج و ترنج روزی در عرق بکشند باید که پد
مخلوط نموده و علف هند را جمل معشار تا معشار و شفا
مجموعه آب ناشش من باید با که زردک بگوشند تا ترش
سغص شود پس در خمی کرده هر روز یکبار در رسم زنده تا مانع شود
مان کرده در ای کرم تا هفت روز بخندازند و در هر ای سرد
تا ده یوم دهر چند کم آب تر باشد قویتر شود پس بدستوار
کلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن سخته به بند بهتر است در وقت
این عرق در غایت خوی و عطرنه مشامده شد چون بعد از
عرق کشیدن ثقل او را با بیست تم مشام مخلوط نموده بعد از سه چهار
بر روز با جفته پوست ترنج یا نارنج یا بر یک نارنج یا نارنج بقدر تم ترنج

مایه بزرگ عرق میبندد همان اثر بر روی زلال است **عرق کبک** که در وقت
 و لطیف و منطف و محقق رطوبات در ریش و سر کثیر از
 عرق گوگرد جای و مفتح و مداومت او باعث لاغر شدن است **عرق**
کف صفت آن کف طعام را کوبیده در فرغ مینویسد بعد از صفت
 او کرده با اینترقیق نماید و ما و الملح مقطر در بعضی اعمال این بطریق
 معلوم است **عرق** فته چنه کیتل ریح و نفوتیت صفت
 رنگ و سفید و نافع و از عطریات مشهور است **صفت ۳۴**
نارنج سفید مشال بهار سجد ۱۰۰ مشال نارنگ سفید
 دواله ضدل بقدر سنبل حتی از هر یک مقدار ۶ مشال لوبان
 سنبل الطیب ۳۰ سنبل محمد غود فخر از هر یک ۳۰ صفت ۳۵
 و نیم مهران مینویسد صفت ۶ نیم مشال لوبان نافه مش
 بغدادی که مقدور باشد در عرق بهار و کلاب و عرق ضدل
 و اسحاق ان بغدادی در جهار است زبیر احمد حیننده عرق

و بر زمین به پستی غیر شهاب میستند و بر قاعه مسکونی
میباشند **عرق برای پهلوه چشم** پهلوه و چاله دو ملکه و در هند
بود محراب **حسین** بر سندانم ایک و نیم باو دو دام
بهار پاش در آب انداخته نگاه دارند و سب زرزان است
بمیزند و نشاء و بگونه کرده در آب مییزد و شش پاش در ظرف
سیس با قلع نگاه دارد و سدر زان در شیشه نگاه دارد و در
در چشم جگ تند و برای نازک مزاجان بکوبای است
اندازند **عرق بزهر کرمانه** برای لاعرض شدن محراب برای
استعمار نمایند در اندک زمان لا عری می کنند از نموده است
و طریقت کشیدن مذکور است و عرق ماویان است **عرق برای**
صاف کردن ناصور و منجم صاف **صفت آن کافور**
بی بی بنده نهونه زنگار کبر و ملکه شمشه است صاف کاش
ایممه از رویه سیکه در آب مذکور اندازند و صفت آرد

بجز آنکه در وقت بیشتن شود آب صاف بپزند و چند زود دریا
 چکانند در مجربیت **عرق البقا** برای بپولہ و جالبہ و دہند
 ذوق ملکہ و بیشت و نا صورا چکانند **عرق البقا**
 برای بپولہ و جالبہ و دہند و ذوق ملکہ و بیشت و نا صورا است
صفت بندہ نوتہ است و صفت دام خام بچندہ کا ستر چکانند
 سوزہ بقر چار دام بنیم بکنر چار دام بنیم کوش در دو دام و ربع
 آنہ را بسیار باریک بندہ کور سہ کہ بچندہ مقطر بسیار شود
 در ظرف سفال کب بندہ در سہ انگشت سہ کہ بناید باشد از آن
 انگشت بپزند تا کہ سہ کہ جفت شود فرود گیرند و دو دام و ربع از آن
 دو دام سکہ در سہ وقت دام آب بسیار بپزند و در کاغذ صاف
 را و قفل را بپوشند پس جفت جفت شود بر زخم برکت و آب
 مذکور زخم را بپوشند **بتراب سکندر باد** کہ بر زاب کودی نمیزند
 کودی را درین تیزاب بسیار آردند کوش می آید و در آنکہ فرصت

این

اینست ایله و در اندک وقت ایله ایله ایمنی میسر نه بوسته
 و با مصطلح کلمیا که ان ماو الشو مانند **صفت نوره** قمر صغیر
 قلم باشد بیخ جزو بندر ایله جزو دراک که هر کس کویند است
 جزو لوت در کت است و کوز کت ویرا که سبز لوت
 بدول کت کتار کت بر کت که سیاه است کاجون
 و کت است و کت بهر لوان و جواهر از هر کدام کت
 باید رده حسره و کت کهار با بیخ جزو نوره و او جزو
 پانیا و سه جزو راک در جمله است حسره و میشود کجا صه
 مستحق کت به نفع این معهود تیرا کت **عرق دراج**
سینه فرنگی دراجنی قمر بند سیرت بل و نیم پاو و دو دام کت
 کلاب کت و نیم اثار و نیم پاو دراجنی در کلاب اندخته
 و وارزه ماس در خانه کرم کت اندازند کت در آن در فرغ است
 انداخته مقرر نمایند و بیگانه عنبر و بیگانه کت کت است

صفت آن میزند پنج ستره بر قطعه قطعه کنند و در روغن آفتاب
چون آن را در آن بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند
و بیازند چوبه مرغ و غنچه صرغ و صرغ استاده باشد و کماش

در آن روغن آفتاب بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند
چنانچه بر خاستن نتراند در تمام شب همچنان بدارند و صبح

صفت آن میزند پنج ستره بر قطعه قطعه کنند و در روغن آفتاب
چون آن را در آن بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند

در آن روغن آفتاب بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند
صفت آن میزند پنج ستره بر قطعه قطعه کنند و در روغن آفتاب

چون آن را در آن بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند
و بیازند چوبه مرغ و غنچه صرغ و صرغ استاده باشد و کماش

صفت آن چند پسته شسته در روغن آفتاب بزنند آن را در آن بزنند

و بیازند چوبه مرغ و غنچه صرغ و صرغ استاده باشد و کماش
چون آن را در آن بزنند آن را در آن بزنند و در آن بزنند و در آن بزنند

بست پنج قطره از عرق مذکور بدست بعضی ای شفا یابد **عرق زرد**
که قطع نایتل کند **صفت آن** سوزه بقره و کبوتر خالص
باب هم در دم مضاف چتره در این معترف برابر کشیده باید
که شب تا نصف شب بر سرد و در شب بر زرد و در شب
در دوزخ خواهد حکم کرد و صفت هر چه استوار است زود
نرم است و زود و شبته مذکور را تمام در شب همان است
چون خلاصه این دو چیز و شبته زرد بر آید بر آورده بکار آید
و سر از آن میوم مایل آینه سرد و سرد که بوی آن سرد و سرد
از حواص می افتد و هر گاه که خواهد برکت حسدال بحریب
باریک بر آن مسیه یا گوشت فروخته در اعضای بهر سرد باید
در پنج برکت در زراع مرقع تیر اندکی می یابد تا سه چهار مرتبه اما
در میان بومر نه سه چهار روز بمفایده باید نمود **بتراب دگر**
در کج باد و در جهت چاهین و داد و جهت چاهین و شکل

صفت آن

صفت آن پوست نازک چهل نیم سیر تخم میوزاد کنندم و منهن در تخم ایستادیم

رت و آنکه در خاکش درخت بر از هر یک دو دیشتر شتر زهر سق
پاویس شتر و از هر نبات سبب الفار نیم سیر شتر مننه حسنه از کوفته جو کوب
کرده در دیک کنند و مالای این زهر با ویس سبب الفار نیم سیر کوفته
کوفته بپاشند و بگره جز بطریق غریبهای یکفقد با تش در چوب
نایب پهر آنچه عرق کاراید است در جام خواهد چکد فرو آورده آن
عرق را از ایشان با در حقه چینی بگذارند هر گاه که خواهند فرماید مالای
ان جراحت با لاله اندک در انصاف بپاشند ایستاده در اعراض
در آید و در تمام زوز است مرتبه همچنان کنند و اگر آن گستان باشد
آنکه که او دیده مالسیده گرم بسیار طاهر شود و صندل سبیده مائل
میتانند سبب نمایند در آن چهار روز بهتر خواهد شد پرموش از هر آن
حد ثباته میشود **عرق کرب** از دو انای که انفع است بسیار
که در آن شترهای حلیم باز دهد بقیه این سبب بکاش در ده باشد

کلاب ممزوج کنند و قدر سبب همراه سوخته بزنند و باید عظم
مش ابره نمایند در نقیصه باه در سترهای و عظم حلیم و جوایه خضر صاف
جمعی را در خون و زردن سفید کرده باشد در صحن و حسیف
در آشته باشد و اگر در این عرق فرقی با جوایه بارش یا فلفلیش
یا زهره مانویان با کشته ز کرده و حشاشه بقدر حاجت بخورند
سناغ مش ابره کنند و کفاحم حلیم آسترده عیدیم السرم است همین
عرق را بکلاب باب ممزوج صفت برویای مرمنه و جدیده
طلا کنند بر او است است و همین را در کلههای سفید بر روی
کوزن در آن در آن موضع زنده خون براید و در کلههای
و از کلههای و زنده پر برتند اصیلا از بقدر اثر تا در رینت اصلی باز
اید چون تراب فولیت را تا در آن جوی نیاید باید که حد اقل
از دست ندهند و این از انعام اهل برت است و حرمت
کرات بعد از حق گفتن لک و دامه سار باشد برتر و اندر حدیله

جولوس

حرکت کرده مریخ دارند و قیتمها از میان بنه تا قند و گوگرد مذکور
 که داخله قیتمها با این مانند ازند و بفت در چهار انگشت طول بر قیتمه که
 موجود دارند پس گوگرد مذکور در جام آهنی که سب و در آب باشد
 بر آب زنده چنانکه مقدار آن انگشت خالی باشد و از آن آب است ^{آهنی} بایه
 برآمده در میان چهارم چنانکه سیم پیله مذکور به برند و در دو سه قنده باشد
 اگر زنده در میان جام محلول زنده و کاسه چینی افکند و در برابر آن
 جام بایستد و از آن کون بسته عدلیه آهنی محکم شده نماز آهنی را کشته
 و از سه پیله مانند ابرق بسته جاری آن جام معمول از بر آن گشته که
 خامتره بر پیش آن جام کوزده بفت در یک انگشت از آن جام بالا باشد
 از آن زرش قنده بنار گوگرد مریخ عدلیه شده بکاسه در آن کون صعود نماید
 و از بهای آن عرق در چینی ریخت بکشد و حاضر وقت باشد هرگاه
 روشن قیتمه کم بیزد قنده دیگر همان ساعت بر نهند مادر روی سردی
 بکشد و اگر ماکرم میگیرد باشد و کسی که محمد است مامور باشد با الکل

از صفت و بارچه مقرا باشد که بارچه تاتیکاران دراز در همان کلمه ^{شده}
خاکستر شود **عرق الکو** کم قویا و پادشاهها و براج روک و پر شوخ
بدین دفع کند وقت باه و وقت بدین در وقت و سوره و عقل
میفراید **صفت کل ده** **سه** **نار** ز چهل منقل از طایفه قر نقل
سیه جوز در اسعد منزل بر بار اسکند فاسه قط عاقره و
کر در تال مکه تا با تخته سرج فاقه جوزد با بی ریش سبیل الطیب ^{علا}
سدر اس حسن کت چندان از هر یک هر دو ام فدر سه ماه ^{روز}
کس شمل پسته همه از ویه جرکوب نموده باشند و کس نار ^{مقدور}
در خمی کت سدر از آن کوشت بر پنج سیر بند از آن تا همه کوشت
اب سوز سدر از آن یکفتمند **عرق شراب** **لا** **در** **که** **صلی** **ای** **شد**
چنه **بوغ** **بنی** **و** **حیدر** **ام** **و** **کوشت** **در** **م** **و** **نور** **موقوع** **در** **سنگ**
و همضه و نیا بنفش و فتح دست و پای کرده اند و سی معتبر ^{راند}
صفت **ان** **یک** **م** **لا** **در** **و** **سرس** **جدا** **با** **شد** **در** **شش** **من** **شیر** **نجا**
کوشت

کجاست تا نام شیر در خورد پس او را حشمت زرد و بجزات شیر
پس چهارمین شد سیاه کهنه و در زرده من آب و گل و ماره و دوسه
در خم عرب کهنه امده است سر از کامل فر نقل خور با خونین در ^{صفت}
سیه که به صفتی الاچی از عقربان بوده اضافه کند و نه نشند جمع ^{مقط}
تزیب زرد عرق ^{کهنه} کلان جوی خون باشد در در بدن
جی باشد با صلاح آورد و در ^{کهنه} خرد و با دبی صلاح
و با دشم دور کند و قوی لاج نافع و قویت باه سل
سپار قوت دهد که از سر جوان مینماید صفت ^{کهنه} کلان
منقر کسم تا در زرد خوب از هر یک زور زده آثار ^{کهنه}
معنای سبزه آثار شد سیاه کهنه سه من چینه مثل زرب
در خم اندازند وقت بر آوردن فاقه خورد کلان خارش
بتم باد بوداده ضد اسهال ^{کهنه} کلد ام پونی است در مکه
به اندازند خوراک چهار دام در نهار بخورد بر پت بر آرد و بجزات

و اما در جمع ریشهای کبوده مضایقه بداند بلکه نافع است
و بعد خوردن شسته روزه بسیار مرغین بخورد عرق
و معوی باه است رزودک پست مرغ در خم کند و بخورد
سیاه اگر گفته باشد بهتر داخل است صبح بر کمال در
ده میرد پست سیغان برافزاند و چون کوشی بعد مظهر کرد از آن
عرق که استعمال سلاطین است و مظهر و غیر مظهر
میخوردند با مس است و بای و یک نفس حقیق است و با مس
و بخش شکم زایل سازد و نفی سبک کرده و شانه کند
به است و بود متدبوق و حش اندام و با فم و سهری
و قرابتی رگ روی و قرقر شکم و خارش اندام
جوانان بخش صفت آن خونین است درم قفل عاقرها
سینه قاقده کبار فلفل که در مصطلح کشم زرخ گویند در ارضی
فلفله است اما که کشید موصی سیاه و بقدر بسیاری خوردند
رزد و سیاه بلبه یا خواه که است اجود بادبان شسته کرد

همه روزه

روزه دارم معشره جز بهر معشره یکسره فند سیاه گفته بودی
ز چکن دو سیر سپند کوهی اذخر کلوی بری بای سیرت پوست
ز ارجح است کنند نوزده دارم کرم نوزده چهار سیر کل در باغی بود
در ظرف آب جبه کرده همه ادویه گفته در آن انداخته

بعد از هفت روز صاف کرده بنوشند و این سلوا
بهره گویند و اگر خواهند بچکانند لطیف تر شود و بهتر بود و عرق

گویند عرق مستعمل صاحب در اشکوی که گفته شیرین
و سرد و برین عرقهاست جهت شست و حفظ صحت

صفت آن فند سیاه گفته بودی تا شش سیر پوست
چوب نعیمان مسطح شش سیر باید که کفایت در عمل کرده

بعد از دو روزه روز بعد از آن کرمی و سردی هر دو که بگویند
عرق بکشد و سببی که بعد از دو روز و معشره بر ما شسته
صندل بقد بوره بپزیره کرده است پاد سیر دار چینی پاد انار

و نقل پنجم اگر ادریه بنام ریزه کرده مجرب در عرق استیمی است
تذکره پنجم ریزه بنام و دواته معطر کنند در هنگام ^{تشنه} دوا
دوازدهم ریزه دو نیم سیر است که اخذ در پارچه بسته در کوزه درازا
قاعده گویند یک برتنی بسته بندازند و صیده بشنند و برتنی دیگر را
باب سه مرتبه باز به پنجه حسینه عرق نشاند **عرق مسهل**
در فتنه فزنی دیون و قاری می گویند **صفت آن شد**
سبزه پنجمش سبزه آب گرم دوازده من کل دماکی
پنج سیر است از صفت معذات دوازده سیر ریزه ریزه
کرده در حتی امراضه بعد از دوازده بچکانند و بوقت جلیق
اگر مدزی زعفران در پارچه بسته در عرق می اندازند عرق
زعفران خواهد شد همین اگر استسرخ لاکمه و ما ضل
سرخ از آید بار غولان مانند صاحب دارا مشوه است
عرق عین بنی رات در **بازیدن** دور کند و اشرفی طعام از

بوقت

قوت باه اصحی برید کنند لواتی سپه و در خان مراوت
این کرده بودند در عمر مقدار است لازمه بگارت نمودن
صفت آن عذر ایشان جادو که مصطلح حصه الغیب
مکه ششدرم دار چینی و پست رزق مکه بخدزم کلفند بازده
درم کسرخ لوزندان ناقه حوزد سنبل الطیب همین سرخ
د جوز بوالسیب کبابه زعفران خولینان سعد کوفه تخم شحم
ربابی کلستان افزون تخم قیت مکه است درم قرنفل نه درم
سنت یفد عمل مصف مکه پنه ز درم عود غرقی حساب
هر یک ده درم کنگر بخدزم پنه شتر اعلا کل منور مکه اصل
چهار درم کاوربان است درم طبع شیر حذل یفد ایشم
مکه بخدزم کلاب سه سه اودید سه سه روز در کلاب سه سه
و هر روز کلاب نو انداخته پس در قرح اینتی عرق مکنند شربت
سه توله باوه توله کبک مزاج و لب در اجناس که از او نشین

ان هفت عدد در ازی برقه مرغ برشت بکوزد و عند ان قرار
شادول کند و از آن ترشی و بجزه صیاب تا بنده است
مهندسم در حدود **عین مشتمل دو فصل** و فصل اول
در غززه فصل در مثل غززه که نکند زبان سلف
است **حسب** از پنج کوسن کویه اصل کوسن در شراب
و آب با این صفة کتبه صاف نموده سکنجبین ایچیک
اوست حل نموده غززه کند و اگر خندید پسته و عاقه قرصا
و حسه دل اما بکدام بقراند التفع است **غززه** و نکند
بازن سلاب یا حریت **حسب** است در عقل مثل
حسره دل عاقه و خا موزج برون صغیر می هند و نیز فراموشی
با تش در آب کتبه غززه میاید و حسه کند و بکلی فرود آید
حریت **غززه** یا بکاهمه و سکه و حسه دل در این واقع
است و اگر با ثقل نشان ثقل اعصابی دیگر هم بودند برات

بکار دارند و دهن حبه و غبار اول نمیشد
و بکلام و حرکت ریاضت فیه مانند غزوه در نقل الیه
یعنی کرایه بیان **در سینه** بر آریا گوید صفت آن حردل
دو دام و ربع آن تیم گرفته در یک سببه آب کوبشند تا به نیم آید
یک قاشق نمک که اضافه نموده زمان زمان تیم گرم غزوه کشد
غزوه همان صفت دارد **صفت آن** بر یک جبهه بدم
بر یک جبهه ده درم درمیت دام سرکه کوبشند چون
به بنجه آید چینه غزوه کنند غزوه برای حقه شدن صفتی
محرک است از تپ عذاب و آب رقیق غزوه کرده
نفع تمام دارد **غزوه یا بکام** در عرقه فایده است
و از کتاب و آب سفول و بنفشه و باره و غیره با دام غزوه
نفع عظیم کند **غزوه برای مداع** بر یک **ازها در دام**
کشد غزوه نماید: اگر از هر یک باشد زمان از هر تیم نفع دارد

عزیزه که فروغ خلق را بود در در صفت آن زیاده نقد
در سیاه کاقد بر صفت بازو بنه کند در حصار افغان ملام
ستد ام با قدر است که عزیزه گشته **عزیزه** که فروغ خلق
و اجاب بود در **صفت آن** اصل الواس حرارت باز
بهر کاقد بر صفت از هر یک ستری بر که ایستاده عزیزه گشته
عزیزه که خنق در ناس امان که از حرارت باشد
بود در **صفت آن** اب غیب عدس مقشر در کار
و اب حشره محمدی در **صفت آن** عزیزه گشته **عزیزه**
در خنق صفراوی و یعنی را از و مری و سردا و براد مجموعه با بر افع
در در **صفت آن** **حب الرشاد** در تخم کتان
از هر یک نیم پندرم عدس پستان بوز سفید عدس مقشر
بج بوسن با دین هر یک ده درم کلر خ مقشر هر یک مقدرم
هر آن خوش بودینه صفر از هر یک ده درم غیب الغیب ده درم

ایکه

آنچه که گفتی باشد بگویند و بگویند و وصف نمایند باز
درم جوش خیارشور است درم ابرت در آن اضافه
کرده غرغره غرغره که ماده حنق یعنی سلفج دهد
صف ان صید حب الرشاد کرم کمان شیره درخت انار
ریش انار یک ستر ری بیلکن در جهت همه
در آب جوش دهند و صاف نمود غرغره کتب **غرغره نقل**
سان و جانج و سکه لود و بد صفت ان سوزج خزل
ریش عاقه ستر حاققل لوزه ارمنی ابرس مرز کوش ابرس
خود را بر کوفت با آب گرم جوش دهند و صاف کنند صوری
سبعین در آن پیایند و غرغره کنند **غرغره قساق**
سودود و صفا نافع است **صف ان** سماق کلسف
کمان رحوت محمود کونته با آب بکوشند صاف سوز غرغره
کند غرغره رحوت لبات و کلسف لبات و زله باشد

صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها

از این که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها

صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها

صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها
صفت آن که در شب نماند بکند اندر ایند هر یک حسب روز اینها

ادغ

اینکه مریضه در پیش بپوشند غوطه در مویز و صفت آن
مادر که مزاج و ریختن در کل جوارحه مردار است و یک شتر است
جز در اینک بنم فرزند مجموعی است یک جفت است پستان
در بر سر تا بگردد و بپوشند غوطه در مویز و صفت آن
صفت آن آب بر یک سرود و حنا در نیم اینجکه مریضه
بان بپوشند در آن روز فرود در مویز و صفت آن
بپوشند در یک سرود و صفت آن
صفت آن بپوشند آب نشسته نو با زهر یک روز در آن
کوتاه بپوشند با سفید سرخ اینجکه زرد بپوشند و صفت آن
نمونه بپوشند غوطه در مویز تازه و صفت آن
اسوانه بپوشند با صفت آن
از زهر یک روز در مویز صفت آن
نمونه در مویز و صفت آن
غریبی زهر بپوشند در مویز صفت آن

در مویز

درین جنس طبعه مردار است از برای یک دم بر بیدار است
 در ششم ای از برای یک دم تر چند دم کسح بنوعی دوم
 محمود در استم ایستد ریخته طاعت است که در میان می آید
 باب نهم در وقت بقاء شش بود و در فصل اول
 فرزند در فصل اول است در زید در جوف است در او جرم
 و از بروت بود نافع بود صفت آن که در فصل اول
 دو درم جاده شیر و اشق و در عقران و چند پسته از برای
 دربی مصطلح و بند و سایه و دروغن کوسن روغن باریه
 اسپر مرغ و نپه بط هر یک دو درم صغیرها محلول است
 و سپه را بکند از آن آنچه کوشی باشد بکنند و مجرور را با هم
 با پسته در باره چشم الوده نمودن در رازند صریحه که در حنق رحم
 لا مینه بود بود صفت آن بی مرغ و پسته و عقران اول
 و حما و مصطلح هر یک دربی روغن تریاک روغن کوسن است

درم وضع سفت درم بقاعده معمول ترتیب استعمال
نمیتند و نیزه که افراط خون حقیق ملاحظه باشد **صفت ان**
مرد لقا قیاد کنار صفت کوهه شبیه نیل در هر یک دربی اقلون
دو در یک کوفته پسته نایل برشته در درارتد نوع دیگر بیان
تقع دهد **صفت ان** افاقه ویروتد و نادون و در غفران و کافور
و گل اریتی اجبرای مسادی بگویند و بارب لسان اکل میزند
و نیزه کزنده فرزه در صفت **رحم** میفد **صفت ان**
حیسان روغن یازدن هر یک درم در تغل خوراک کنان
هر یک دربی جند پسته نیم درم فرزه که رباج **رحم** میفد
صفت ان کرم نیت و کرفس و قیه سکنج مرصیحا و زیزو زیزو
حما و قطر میوه ساید سنن الطیب و غلبه انطادکن
و جند پسته کوفته پسته مار و غن نیت و بایونه میا میزند و در
ت زنده فرزه که **مشرح** **رحم** کنکند و **رحم** را وقت
صفت ان

صفت آن شسته در سبیل و مریزش و قشور کتید بر او
باز در دگر و کل چیز و گل سرخ و لوبان کبریا اجزا برابر با روغن بزرگ
شسته با سسبم بر درازند و بنده شک در تقوان و بقده
و خود بهتر و شتر نقل هر یک در پی و ققاع از خسته و تخم کل
از هر یک بگردم باز و کعبه در غیره و در هر یک بگردم
امه بگردم کوفته سخته با کباب کبیرینه و با پاره پنجم در ازین
و قسته را منگ و خشک زد و این رسم بر آن کتید
صفت آن شک در تقوان در هر یک جردنی در رزاق
یک شسته و با پاره کتان در آن الوکاس زند و خشک
گردانند و با پاره پانزده اسفود کتید ^{سلا} قسته
رطوبت خسیسم را باز دارد صفت باز و تخم خاص از هر یک
و در هر یک سر سینه و جنت بگردم هر یک بگردم و کله در بگردم
از هر یک در وقت سخته یکی شسته باشد با آن کتید برین اورد

ادویه بیالاسته و اسفناک کشته و سرخه و صفت
صفت ان مرد فوفنه و ابراهیم هر یک در دم سرد است
بمیزم میریزد منقی و در دم کوفته پخته زهره کا و بپوشند و فرقه
مکزند و **غذیر و صفت ان** استکان عاقرقرا و شراب
در هر یک در می فیزتون بمیزم کوفته پخته بقطان کشند
و فرزه کزند و **غذیر و صفت ان** ابراهیم
سداب استکان منق طامنیع هر یک در دم دو
شیر و قند از هر یک بمیزم کوفته در می با قطان استعمال
نمایند و **غذیر** همه جنین بر آورد **صفت ان** زراوند صبر
و ابراهیم و صفت هر یک فروزی کوفته پخته با قطان کشند
فرزه نمایند و **غذیر** و کبچه زنده و مرده بپندارد **صفت ان**
استکان عاقرقرا و شراب و زراوند و ابراهیم
از هر یک فیزی کوفته پخته روغن زیت کشند استعمال نمایند

فرزده

فرفیج و **بچه مرده** به آنند **زرد** صفت آن مروید و شیر

حرفی سفید فرعون از فریک یکدام مدور کوفته پخته با زهره کاد

امینه است مانند **فرفیج** که استنح لا میقتد بود **صفت آن**

سریکن بزکوی و بایه فرکوش هر یک کوفته پخته بعسل

گرم آهسته بازه بان الوده نایند و بعد از ظهر درازند **و غدیگر**

استنح یاری دهد **صفت آن** تا بران چینی سر بیان درازند

و بایه حش کوش در چینی غیر وزاج و نبات برابر کوفته بکباب

سسته است که سسته زیدگر بر کهنه استنح میقد است

شرط آنکه بعد از ظهر درازند بایه فرکوش **سریکن** فرکوش را در

سد ری بعسل سسته بر ششم بازه بردارند و نامه شب آمیختن

بر درازند و بعد از آن سرش مهر بیان صبح میکتند باز کرد

کو **غدیگر** که نافع استنی باشد **صفت آن** حب ایسی بازه

و از هر یک نیم درم مدور کوفته پخته با **بچه مرده** قزها نازد

و پیش از آن میسخت بر روزانه بودید که در صبح رانق باشد

صفت آن سداب و نفع در بخت انار عدس

بمقشر از نریک رام در دست در پی گلایه و سرکه به نترت

و به چشم بازه بر روزانه بودید که نافع استنح باشد **صفت**

ان رعفران کافور هر یک دایمی مرور اسکود در دست

حب الفار بیدام کوفته پنجه سفیده تخم در روغن گل اسنجه در نه

سازند **فرزیه برای اطفال** حل حریب **صفت آن**

در شا در جو الکهار تو تیا می سبتر سبال مغز اندر این این همه

کوفته پنجه قطط سازند در میان شرح لغا برزانه **فصل**

در غویات و ذریقات از عقد اول نقد اول کجور دوم

کلیج نادر بود **غولین با قوت سرف** زرد و بکود و میتروزه و غنق

نمی و ب **کلیج** پایی شیمی و شب و کلسرخ و از صغنی و کلسرخ

و تخم حشره و زرنیاد و امله و متقا و جند مد پستر و غیره

درق نقره یک دو سفات و در اید یک سفات لعل **خسته**

سه سفات سنبل الطیب فوج هند کافور بان ریت

سته تخم کاسی حیدر اخطا مصطک کل ریت حیدر

سفات حیدر لیل قر قفل ریت ترخ سیت خاص بارتم

حیدرانی ورن طلا مکدیم سفات درونج بهیدین مکدیک سفات

ایزن مهر دو یک سفات کلاب ده شسته ترکان

عرق سید سکه ده شسته نبات یقند و عمل مصفا مکدیک

سخت مشال معجون ک زرد چکانه رسم است **فونیا ورد**

ان حامه و طفل شیر خواره بر الوان داد طبع این گرم در نصف

درجه اول حکت در شش درجه است لهذا از صفت نفعان است

روغن بادام و روغن کدو داخل میگردم شش از آنکه ادویه سقل

معجون کترباین روغنها حرب باید کرد صفتان ضدل

کاسیت تخم غزنه کل بر منی کل مخموم طباشر سید **مصطک**

شاه تره عدد در عقربان کا و بان رازنه ایمن ذمه ^{روان}

را بود حتی از کشف تخم ماور که نوبه شب بیون مرد که تره ماه
ماخواه رزتا و مغز زانه کدو مغز تخم جویزین مکه سه سفات قلع

قرنفل دار چینی سیخه مازنه بسط الطیب قاقده مکه دو سفات

سفر ماورام شیرین چهار سفات اینه برورده ده عدد پیله کما

دو عدد و اینون سه سفات سیره اینه بی قه سفات شربت فواکه

سیرین بی قه سفات عمل مکه و سفات بقوام ادرده ^{میکنند} قون

توتی باویلا حکیم عماد الدین محمود درجه راز سلطان ابراهیم

تو بسید رافع است **صفت ان** یا قوت لعل از جید روحان

عقیق لیب سفید و سبز سست روی نودی سرفه دار عقل ماور که نوبه

تخم هر نوزه راز او تدر سعد کوناهل مغز زانه مغز فندق مغز کدو کدو کمان

خمش سفید مغز تخم کاجره تخم کنان تخم زنب تخم ششم مغز تخم خانان

مغز تخم جلقون دار چینی مکه سفید درم سبز ماله شتر اغیرا کوربان

در دج

که بزنج غرقه امیده کایه خود عرقه کند سه درم فنقل سه فنقل
سید نذر البیع از بنادر مکه ده درم تخم میون حبس کس خاصه
ماحصل کور کوبیده او عن زنون سنبل الطیب عا قرقر کاب
که با از ریشم از غفران لسان العصفی مرورا اید مال نقه چندوا
خطبه صندل سفید کل مسرخ قرقر جوز لوبانیه خصه العلب
خوبمان پوزیدان بهمنین زنجبیل انون کشت ورق طلدرق
نقره عتر الهیب ایسب انار کلاب عمل مصفا هر از منقال
بطریق سعادت معجون سازند وزن او دوه درم و صبح باید کرد

نوتبائی منه و افع علیه های یعنی چمن نوز در وجع مفاصل و وجع

و وجع و رک و دافع دل و حکم و دماغ کرده است و بهی است قوت
جماع و مد و روح را تازه دارد و رنگ رو مسرخ کرده اند از ششها طعام
اورد کند و صمه را قوت کشت از نادوبای مخالف ایمن کردند
و برتهای یعنی بودا و براد دفع کند **صفت آن** با قوت احمه مرورا

تا نفعه عربان که برای شعی مسل ایماذ رخی مد کوفه قاتله قطی شین
 منقل دراز غنقل کرد با همین روح نیک است بقدر عود قاتل
 سن الطیب جدمیدت بر دونه کوی قشقل غنقله نونه است
 تا خواه غنقله جدم در خطا محضال غنقله تا تراوند که در خط
 حصه الغنقله کدیها معانی مش خطا مشال غیر از اینست
 مشال رفقان ده مشال افزون اصعبنا جبارده مشال
 قشقه و پنج مشال درق طلا و نقره صد و نجاه عدد
 عمل مصفح با بقصد مشال شش ماه یکصد و چهل مشال لطق
 سعادت سخن ک زتر قویا ک زرهلم سعد الله کشتا
 و نایب زردر خود حکم صیف الدین کبیرا ک در
 ۹۳۳ ببار خواجه افضل مراده خواجه عسلا والدین محمد
 از فردین آمدند و رخ کد از دند در استیا ک صدر الزننه
 این بنیسه آوردند کثر المنافع و جتیه ربع دوا مع تمام النفع است

اصطفا

کلیه ایضا دار صنی نقل کرد یک سفینه سل لواب و ج کل سرخ
در رنج رنقران سینه دره خشک حب جنور که سفال
دار نقل مذکور شش سل سینه عرقه صحران
فرعون ضد کل تنور است نارج و زنج ارزانه حب
کاکج کبیه با کواه اینتون نازک نوقل حب سل حب
مکه چغندر طین محمد م سفینه با دین روی در سفال
افزون سینه سفینه کدما است حبش مرصده عدد
سفینه شقاق شقاق قطرا سل یون سفینه سل
اوردید بطریق سفارغ همچون با زنده **فتویا از عدالت صاحب**
مشق در بیان معنی کج صاحب سینه **صفات آن**
فر نقل دار صنی رکن سعد کوفی سنن الطب انهمین سفال
شخم کاسته حبش سفینه کا و دان کاسته نوبت است
امه سفینه کدما درم دار نقل کبیه حتی از او نوبت صرح
سدر از تاب و در رنج کشم کوش طیش سفینه با در کبویه و کدما

کشته شد حسب آن ایشیه مقوقل عید کاپا کل مقوم
مرکبی ورق نقره غیر ایشیه مکدر و درم حوضه المغنیه مصطک
ورق کل سرخ بدرالفتح مکدر چهار درم زعفران میزدیم صندل
ایون مهر مکدرش درم مشک مکدرم جوز بابک درم
عود سدر ورق کدک مکدرم نبات برار همه ادویه غسل مصطفی
زور بارهفت در اثرت بکات تا و دهات بعد از غسل روزا

جمعه جل و چهار روز است **باب نونم درم و درم الفاض**

ششم دو فصل فصل اول در قطرات فصل دوم در ادرام
فصل اول قطره برای درد گوش که نزدیک بود سودم و درم
شده درم روغن درام شیرین سه درم و نیدرم حل کرده
درم در آنش نرم کوشند تا که برود و روغن بماند
مدر در گوش چنانکه **قطره در حاذین گوش** یا نزه
ده **صفهان** ایشان ندی مقدار **در شده وقت**
نصف بر روغن بادام مخ مزوج کرده در گوش چنانکه **قطره**

در درد گوش

چو در دکوشش که از ورم هاست گرم باشد کوه دهد **صفه ان**
ایمن کدرم شیف الیهی سه درم شیف تایت دوم
بیشتر و خزان در کوش چاشت **قطوری** و **مرفه کوش**
از قریب پاک کند **صفه ان** از زولت و ضرر زرد
دو نه **الحبه** دوبره از **مزدوم** از **چین** کند در **مغزی** و **زلفار**
مجموعه **سینه** بار و **فص** کل **در سه** که **ایمنه** در **کوش** چاشت
قطوری و **طنین** در **کوش** به **بر** **صفه ان** **رفغان** **دین**
چید **چین** **سینه** **مربک** از **مربک** سه درم **قطران** **کدرم** **بسه**
اسیخته **سری** در **کوش** چاشت **قطوری** **دیگر** **طنین** **کوش**
و **کرایه** **سنان** **ست** **صفه ان** **رفغان** **دایغ** **قطران**
حشره **سینه** **افکن** **سینه** **کوه** **صفه ان** **از** **مربک** **در**
بسم **در سه** که **کرده** در **کوش** چاشت **قطوری** **دیگر** **کرم**
در **کوش** **در** **دکند** **مربک** **صفه ان** **پاک** **نفت** **لوا**

297
صفت آن یک رنگ بیخ سبزه بود قطعه قطعه کند. و در آب انداخته
اب بر آن ریخته و یک شب زود بدارند پس مانند عرق ماویان کشند
در شیشه نگاهدارند و میارند چو به مرغ در غنچه اصوات شده
و یک شب سبب در حلق می اندازند و ده قطره از آن عرق
مابادی سبب در حلق بریزند و المرع از چغندر دارو پاشند چنانکه
بر خاستن نماند و تمام شب بچنان بدارند و صبح بکشد
و ما بصالح کشته مادل کنند یا یک هفته بهین سان بکشد بویست
بهی است **عرق کوهی** سنگه فرنگه بر آبی سست مانند

۲۲۵
صفت است از غنای زمین نوزده در آن که این نسخه در کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

